I.R.C

کمیتهٔ بین المللی نجات

مجموعه سمینار علمی لسان پښتو و دری

پروگرام تعلیم و تربیهٔ هنگو

H.E.P

بخش دوم : دری

سال: ۱۳۷۳ هـ ش -1994م

اهدا به آن ارادتمندان مسلمانیکه از اظهار حق و بیان حقیقت خاموش نماندند و برای تحقق این ارمان والا وهدف مقدس جانبازی پیشه کردند.

PROPERTY OF ACKU 5548

مهتمم : مسئول پروگرام تعلیم وتربیهٔ هنگو - محمد قاسم (فرقانی)

ترتیب کنندگان :
استادان سیمنار علمی لسان (محمد اسحاق «حقجوی» - عبدالمتین «حبیب زی» ومیرزا محمد «صدیقی») .

همکاران :
گل حبیب ، قاری عبدالواسع ، محمد سمیع «نجیب» ، خواجه عبدالرحمن ، محمد قاسم «وهاج الدین» ، عبدالرحمن «قادری» و عبدالهاشم .

حق چاپ محفوظ است .

۱۳۷۳ هـ.ش - ۱۹۹۴ م

لا اله الا الله محمد رسول الله

الله اکبر

علی کل مسلم و مسلمة

طلب العلم فریضة

تعلیم

معلم

الرحمن ۞ علم القرآن ۞

خلق الانسان علمه البیان ۞

مجموعهٔ سمینار علمی لسان پښتو و دری

است باعث شرف و شان آدمی - روشن ز دانش آمده عنوان آدمی

تربیه

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش دوم

« دری »

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ الْاِنْسَانَ وَجَعَلَهٗ اَکْرَمَ الْخَلَائِقِ بِالْعِلْمِ وَالْکَرَمِ وَ جَعَلَ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ خَیْرَ الْاُمَمِ وَاَمَرَهُمْ بِالدَّعْوَةِ وَالْاِرْشَادِ وَالْجِهَادِ الْمُعَظَّمِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ وَمُعَلِّمِ الْبَشَرِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِیْنَ ۝

پروگرام تعلیم و تربیهٔ هنگو مربوط کمیتهٔ بین المللی نجات در بخش دورهٔ ابتدایی به ارتباط مهاجرین افغان در پاکستان که از دست مظالم کمونست های داخلی و خارجی در دوران تجاوز شوروی و اشغال کشور ملت مستضعف مسلمان افغانستان مهاجر شده بودند یک سلسله فعالیتهای تعلیمی و تربیوی را بحیث مسئولیت و ظیفوی به شکل آزمایشی روی دست گرفت.

فعالیتهای اساسی این پروگرام در آغاز کار تهیه و توزیع مواد و لوازم درسی، مهیا کردن شرایط و امکانات تدریس برای اولاد آوارهٔ مهاجر در پهلوی خدمات صحی، حیاتی و اجتماعی شان در کمپ ها بود.

در جریان کار، اشخاص مؤظف و کارکنان مسلکی این پروگرام دریافتند که احیای پروسهٔ تعلیم و تربیه در سطح مهاجر علاوه از مواد و لوازم درسی به معلمین مجرب و آشنا در فن معلمی ضرورت دارد.

برای رفع این مشکل لازم دانسته شد تا هرچه زودتر با تصمیم قاطع کارمندان دلسوز مسلکی و مبصرین آگاه دست به کار شده و راه حل را دریابند. بعد از برگزاری چند جلسهٔ کارسازی، مسئولین در مند فن دارا د تمندان علاقمند تعلیم و تربیت باراول موفق شدند در سال ۱۹۸۸م پلان کار سمینارهای تربیوی را برای مدت یک هفته طرح ریزی کنند و برای تطبیق آن معلمان صنوف تعلیمات دینی را که معلمین مسلکی نبودند از نگاه میتود و اصول تدریس تحت تربیت قرار دهند و نتایج کار خود را در تطبیق آن روش ها در تدریس شاگردان با ساده صنوف

مذکوره مورد ارزیابی قرار دهند، همچنان برای بدست آوردن نتیجهٔ بهتر، معلمین و شاملین صنوف کلان سالان را نیز مورد آزمایش قرار داده اند.

نتایج بدست آمده ازین دو مرحلهٔ آزمایشی پروگرام را بر آن واداشت که برای پرورش و ترینگ معلمان مدارس مهاجر در کمپ ها برنامه ای سیمنار های سه هفته ای را طرح ریزی و عملی نمایند. تا بالآخره این پروسه در حدود سیمنار های یک ماهه و کورس های دو ماهه ای مسلکی ارتقا نموده و به سطح وزارت تعلیم و تربیهٔ دولت عبوری اسلامی افغانستان و مؤسسات سهیم در کار تعلیم و تربیه در هجرت و داخل افغانستان انکشاف پیدا کرد که فعلاً در اکثر مدارس قابل تطبیق بوده و مورد استفاده قرار میگیرد.

پرسونل فنی پروگرام تعلیم و تربیهٔ کمیتهٔ بین المللی نجات در ضمن این جریان متوجه بودند که شاید یک تعداد از معلمان گرامی چه در داخل و اقامت، چه در خارج و هجرت از نگاه تغییر پروگرام و نصاب تعلیمی، مشکلات علمی و اختصاصی مضمون وار نیز داشته باشند. بنابراین ضرورت و احساس مسؤلیت ایمانی و مسلکی خویش ترجیح دادند تا پروگرام سیمنار های علمی و اختصاصی را هم روی دست گیرند. مثل سیمنار علمی ریاضی، لسان و اداری.

خوشبختانه اشخاص مؤظف درین کار موفق شدند که در جریان سال ۱۹۹۲ م طرح و ترتیب سیمنار لسان را تکمیل و در آخر همان سال در عالم هجرت همرای استادان تنظیم های جهادی مورد تطبیق و آزمایش قرار دهند.

بعد از آن آزمایش، تدویر سیمنار های علمی لسان در داخل کشور شروع گردید که تاکنون در بعضی از ولایات و ولسوالی ها ادامه دارد.

در ختم سال ۱۹۹۳ م اظهار علاقمندی شاملین سیمنار و تقاضای پی در پی آنها باین منظور که مواد سیمنار باید به شکل یک مجموعه جمع آوری شده و برای مایان غرض استفادهٔ بیشتر داده شود. چون در بخش تدریس شاگردان واقعاً مفید و مؤثر میباشد. به اساس این تقاضا ها و تائید مؤثریت آن از طرف شاملین که استادان فن لسان بودند پروگرام تصمیم گرفت تا این رسالهٔ دست داشته را تکمیل و چاپ نموده، به علاقمندان قسم تحفهٔ ناچیز از طرف کمیتهٔ بین المللی نجات (I . R . C) اهدا نماید.

باید گفت که محتویات برنامهٔ سمینار لسان غیر از قسمت دستور زبان که تا آخر بطور خلاصه گرفته شده، تنها قسمت ها به قدر ضرورت و اهمیت زیاد آن شکل گلچین از مباحث مربوط به تناسب وقت سمینار انتخاب گردیده است.

چون تنها غرض سمینار، تحلیل همه موضوعات و مشکلات علمی نیست، بلکه مفاهمه و تبادل افکار دو جانبه برای دریافت راه حل آنها میباشد که بنا بر اشتراک تجارب علمی و فنی، مربی و شاملین از معلومات و اندوخته های فرهنگی و مسلکی، همدیگر خود را کمک و یاری میرسانند.

پس این مجموعه و کارنامه در مدت محدود میتواند علاوه بر افزایش معلومات علمی و فنی ما را در ساحهٔ وظیفه به شیوهٔ همکاری با یکدیگر و استفاده از همدیگر به قسم مشورهٔ فکری از طریق سمینار ها، ورکشاپ ها و ملاقات های رسمی و غیر رسمی آشنا ساخته و کمک برساند.

بهمین ارتباط ادارهٔ تعلیم و تربیهٔ هنگو مربوط کمیسته بین المللی نجات تصمیم گرفت که تمام موضوعات کار شدهٔ سمینار لسان را به قسم یک مجموعه ثبت و برای کمک بیشتر در اختیار علاقمندان و اشتراک کنندگان فن بگذارند.

مطالعه کنندگان محترم، این مجموعه را با داشتن نواقص و کمبود های علمی و فنی آن، صرف داعی استفاده از معلومات ماندانند، بلکه برای رفع معایب مذکور دعوت نامهٔ دستیاری و خبر رسانی از ذخایر پرفیض علمی خویش قبول کرده و به مناسب ترین فرصت به نیت دستگیری و معاونت با ما از طریق مصاحبه و مفاهمه ای قلمی یا زبانی به سخاوت و کرامت فرهنگی خود بذل مساعی بخرچ دهند. تا جهت بر آورده شدن اهداف مقدس تعلیم و تربیت اسلامی برای اولاد وطن عزیز ما افغانستان ویران شده که از لطف خداوند متعال انقلاب اسلامی در آن پیروزگر دیده و انشاء الله رو به استقرار یک حکومت اسلامی میرود، خدمتی انجام داده و جلو این نابسانی ها را از طریق بخش علم و دانش اسلامی گرفته باشیم.

وما الله التوفیق

فهرست مطالب

فصل		عنوان	صفحه
فصل اول:	زبان:	مقدمه	
		I- پیدایش زبان.	۱
		II- تعریف زبان.	۲
		III- انواع زبان.	٤
		الف) دسته بندی «نوعی» یا ساختمانی از روی ساختمان صرفی و نحوی:	۵
		۱- زبان های تك هجایی (یك هجایی).	۵
		۲- زبان های پیوندی.	۵
		۳- زبان های صرفی.	٦
		ب) طبقه بندی خانواده های اصلی و مهم زبان های بشری به روش تطبیقی.	٦
		۱- خانوادهء هندو اروپایی.	٦
		۲- خانوادهء سام و حامی.	٦
		۳- خانوادهء اورالی «فین واوگریایی».	۷
		٤- خانوادهء التایی.	۷
		- دیاگرام تشخیص و تفکیك زبان ها به روش تطبیقی	۸
فصل دوم:	لغات:		
		۱- معنا از روی جمله و استعمال در جمله.	۹
		۲- مترادف.	۱۰
		۳- متضاد.	۱۱
		٤- کلمات هم ریشه.	۱۳
		۵- متشابه:	۱٤
		الف) متشابه تام.	۱٤

فصل		عنوان	صفحه
		ب) متشابه ناقص.	۱۵
		٦- مفرد و جمع.	۱۵
فصل سوم:	خوانش:		
		I - (قرائت):	۱۷
			۱۸
فصل چهارم:		II - معنای نظم وتبدبل کردن به نثر.	
	انواع سخن:		
		I - نثر و اقسام آن:	۲۱
		الف) تعریف	۲۱
		ب) اقسام نثر	۲۱
		۱- نثر مرسل (ساده).	۲۱
		۲- نثر مصنوع (فنی).	۲۲
		۳- نثر موزون	۲۲
		- مطالب و موضوعاتیکه به نثر نوشته میشوند.	۲۲
		II - نظم یا شعر:	۲۲
		الف) تعریف نظم و شعر در لغت و اصطلاح.	۲۳
		ب) فرق بین نظم و شعر.	۲۳
		ج) صورت های شعر در دوره های نخستین:	۲۳
		۱- شعر آهنگی.	۲٤
		۲- شعر هجایی.	۲٤
		۳- شعر عروضی	۲٤
		I) اصطلاحات شعری:	۲٤

صفحه	عنوان		فصل
٢٤	١- وزن.		
٢٥	٢- بحور عروض.		
٢٥	٣- قافیه.		
٢٦	٤- ردیف.		
	٥- بیت.		
٢٦	(صدر - عروض - ابتدا - عَجُزْ - یا ضرب)		
٢٦	٦- مصراع.		
٢٦	٧- مطلع.		
٢٦	٨- مقطع.		
٢٦	٩- حسن مطلع		
٢٦	١٠- حسن مقطع.		
٢٧	١١- تشبیب (تغزل)		
٢٧	١٢- تخلص		
٢٧	١٣- حسن تخلص		
٢٧	II) اقسام شعر دری و فارسی:		
٢٧	١- رباعی.		
٢٧	٢- دوبیتی.		
٢٨	٣- مثنوی.		
٣٠	٤- غزل.		
٣١	٥- قصیده.		
٣٢	٦- قطعه.		
٣٤	٧- مسمط.		
٣٤	٨- مستزاد.		

فصل		عنوان	صفحه
		۹- ملمع	۳٤
		۱۰- ترجیع بند	۳٤
		۱۱- ترکیب بند	۳٦
		III - سوانح شعرا:	۳۸
		۱- سعدی	۳۸
		۲- جامی	٤۰
		۳- ایرج	٤۲
		٤- عطار	٤۳
		۵- امام محمد غزالی	٤٤
		٦- سنایی	٤۵
		۷- فرخی	٤٦
		۸- خواجه عبداللّه انصاری	٤۷
فصل پنجم:	نگارش:		
		I - تنقیط و علامه گذاری:	٤۹
		۱- نقطه (.)	٤۹
		۲- نشانهء پرسش (؟)	۵۰
		۳- نشانهء عاطفه (!)	۵۰
		٤- شارحه یا دو نقطه (:)	۵۰
		۵- نقطه ء درنگ (؛)	۵۱
		٦- درنگ یا نشانهء مکث (،)	۵۱
		۷- گیومه یا علامهء معترضه « »	۵۲
		۸- خط تیره یا فاصله (-)	۵۳
		۹- پرانتز یا قوسین ( )	۵۳
		۱۰ سه نقطه (...)	۵٤
		۱۱- افزونه [ ]	۵۵

صفحه	عنوان		فصل
۵۵	۱۲ - بزرگ نما (ـــــــ)		
۵۶	۱۳ - پاراگراف (بند)		
۵۶	۱٤ - خط موّرب (/ /)		
۵۶	۱۵ - نشانهء همسانی (" ")		
۵۷	۱۶ - عدد کوچك (*)		
۵۸	۱۷ - سه ستاره (***)		
۵۸	II - املا و قوانین املایی:		
۵۸	الف) تعریف املا		
۵۹	ب) حروف، تقسیمات وخوصیت های آنها		
۶۱	ج) تنوین		
۶۲	د) فرق همزه و الف و نوشتن همزه		
۶۳	۱- همزه در اول کلمات		
۶۳	۲- همزه در وسط کلمات		
۶۳	۳- همزه در آخر کلمات		
٦٤	هـ) تشدید		
۶۵	و) مطابقت موصوف و صفت		
۶۵	ز) نوشتن بعضی کلمات:		
۶۵	- کلمهء عمرو - و عمر		
۶۵	- همزهء (ابن)		
۶۵	- الف ممدوده		
۶۶	- الف مقصوره		
۶۶	- ة «ت»		
۶۷	- (ال) تعریف		
۶۷	- (مسائل - مایل)		

فصل		عنوان	صفحه
		- کلمهء جبرائیل	٦٧
		- کلمهء داود	٦٧
		- کلمه های (ایتالیا - اتاق - ارسطو)	٦٧
		- (اسمعیل - اسماعیل)	٦٨
		ح- سنجیدن کلمات عربی.	٦٨
		ط- های غیر ملفوظی (بیان حرکت).	٦٨
		ی- کلماتیکه در املای دری، متصل یا منفصل نوشته میشوند.	٧٠
		ك- واو معدوله.	٧٢
		ل- (گذاردن - گزاردن) - (س،ش)	٧٢
		م- همزهء افعال دری - همزهء (است)	٧٣
		ن- کلمه های (شست، سد)	٧٣
		III انشا:	٧٣
		الف) تعریف انشاء	٧٣
		ب) مراحل انشاء نویسی.	٧٤
		ج) اجزای انشاء	٧٥
		د) یاد آوری نکته های حساس برای بهتر شدن انشاء	٧٦
		هـ) شرح و تفصیل محتوای انشاء	٧٨
		و) یاد آورنهای دیگر برای کسب مهارت در نوشتن	٧٩
		ز) نامه نگاری - کلیات (١)	٨١
		ح) نامه نگاری - کلیات (٢)	٨٥
		ط) نامه ها و پیام های کوتاه	٩١
فصل ششم:	دستورزبان:		
		I- تعریف و ساختمان سخن:	١٠١

فصل		عنوان	صفحه
		عبارت ها.	۱۰۱
		جمله ها.	۱۰۱
		کلمه ها.	۱۰۱
		حروف:	۱۰۱
		- صدا ها	۱۰۱
		- صداهای صوتی.	۱۰۱
		- صدا های غیر صوتی	۱۰۲
		- صوتی های آزاد	۱۰۲
		- صوتی های غیر آزاد	۱۰۲
		- صوتی های مضاعف	۱۰۳
		II- کلمه و اقسام آن:	۱۰۳
		۱- فعل:	۱۰۳
		- مفاهیم اصلی فعل	۱۰۶
		-ریشهء افعال و مشتقات آن	۱۰۷
		- ساختمان افعال	۱۰۹
		- افعال تام (خاص)، ربطی (عام)، ناقص، معین	۱۱۰
		- وجوه افعال	۱۱۱
		لازم و متعدی	۱۱۲
		معلوم و مجهول	۱۱۳
		زمان های فعل:	
		گذشته (ماضی) و انواع آن:	۱۱۶
		- ماضی ساده یا مطلق	۱۱۶
		- ماضی استمراری	۱۱۷
		- ماضی نقلی	۱۱۸

فصل	عنوان	صفحه
	– ماضی نقلی استمراری	۱۱۹
	– ماضی بعید	۱۱۹
	– ماضی ابعد	۱۲۰
	– ماضی التزامی	۱۲۰
	– ماضی ملموس	۱۲۱
	– مضارع اخباری	۱۲۲
	– مضارع التزامی	۱۲۳
	– مضارع ملموس	۱۲۳
	فعل امر – نهی	۱۲٤
	آینده (مستقبل)	۱۲٥
	فعل مثبت و منفی	۱۲٥
	مطابقهء فعل با نهاد	۱۲٦
	تجزیهء فعل	
	۲- اسم «نام» و بحث نحوی اسم (ترکیب)	۱۲۸
	– اقسام اسم	۱۲۸
	– اقسام اسم کنایه:	۱۲۹
	۱- مبهمات	۱۲۹
	۲- ضمیر	۱۳۰
	– اقسام اسم صریح:	۱۳۰
	– اسم خاص	۱۳۰
	– اسم عام	۱۳۱
	– اسم ذات	۱۳۱
	– اسم معنا	۱۳۱

فصل	عنوان	صفحه
	- اسم معرفه	۱۳۱
	- اسم نکره	۱۳۱
	- اسم جامد	۱۳۲
	- اسم مشتق	۱۳۲
	- مصدر و اقسام آن:	۱۳۲
	مصدر اصلی	۱۳۳
	مصدر جعلی	۱۳۳
	مصدر ساده	۱۳۳
	مصدر مرکب	۱۳۳
	مصدر پیشوندی	۱۳۳
	مصدر مرخم	۱۳۳
	اسم مصدر - حاصل مصدر	۱۳۴
	مفرد - جمع	۱۳۵
	- قاعدهٔ جمع بستن اسمها	۱۳۵
	اسم جمع	۱۳۵
	اسم ابزار	۱۳۶
	اسم کوچك شده	۱۳۶
	اسم بزرگ شده	۱۳۶
	اسم مرکب	۱۳۶
	- بحث نحوی اسم (ترکیب)	۱۳۷
	حالت نهادی (فاعلی - مسندُ الیه)	۱۳۷
	حالت مفعولی	۱۳۸
	حالت مسندُ الیه	۱۳۸
	حالت مسندی	۱۳۹

صفحه	عنوان		فصل
۱۳۹	حالت متمم فعلی		
۱۳۹	حالت ندایی		
۱٤۰	حالت مضافُ الیه		
۱٤۰	# یاد آوری ها:		
۱٤۱	۱-۲ فرق ترکیب اضافه و اسِم مرکب		
۱٤۱	- فرق مرکب اضافی با ترکیب وصفی		
۱٤۲	- انواع اضافه:		
۱٤۲	اضافهء ملکی - تخصیصی - بیانی تشبیهی - استعاری - اقترانی - بنّوت		
۱٤٥	- وصفی		
	حالات دو اسم نسبت به هم		
۱٤۸	۳- ضمیر - اقسام و حالات آن		
۱٥٥	٤- صفت - اقسام حالات آن		
۱٦٥	٥- قید و اقسام آن		
۱۷۰	٦- حرف اضافه و اقسام آن		
۱۷۱	۷- حرف ربط و اقسام آن		
۱۷٥	۸- اصوات و موارد آن		
۱۷٦	- حذف		
۱۷۹	- وندها		
۱۸۲	- تخفیف		
۱۸۲	- تبدیل حرف به یکدیگر		
۱۸٤	تمرین		
	- منابع و مآخذ		

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلرَّحْمٰنُ ① عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ② خَلَقَ الْاِنْسَانَ ③ عَلَّمَهُ الْبَیَانَ ④

(جزء ۲۷ - سورة الرحمن آیه ۱-۴)

ترجمه: آن ذاتیکه بسیار مهربان و بخشاینده است، آموختاند قرآن را، آفرید انسان را، آموختاند به وی سخن گفتن را.

PROPERTY OF ACKU 5548

فصل اول

زبان

I) پیدایش زبان:

به شما بهتر معلوم است که همه اظهارات باطنی و ظاهری بطور کامل جز از راه بیان (گفتن) ممکن نیست چون الله مهربان همزمان با خلقت انسان اشاره به تعلیم قرآن (خواندن) و آموختن بیان (گفتن) کرده است. و اختلاف زبانها را از جهت لغت و لهجه در ردیف خلقت آسمانها و طبقات زمین از آیات خود و شگفتی های خلقت معرفی کرده و فرموده است:

وَمِنْ اٰیَاتِهٖ خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِکُمْ وَاَلْوَانِکُمْ ط

(جزء ۲۱ - سورة روم - آیة ۲۱ - ۲۲)

ترجمه: و یکی از نشانه های قدرت الهی، آفرینش آسمانها و زمین است (یکی دیگر) اختلاف زبانهای شما (از لحاظ لغت، لهجه و تن صدا) و «رنگ های بدن تان» ....

همچنین در قسمت بهترین و نقش دارترین نعمتهای که به انسان داده، از اعطای چشم، زبان لبها و انواع رهنمودهای مادی و معنوی نام برده و میفرماید:

اَلَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ عَیْنَیْنِ ⑧ وَلِسَانًا وَّشَفَتَیْنِ ⑨ وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ ⑩

(جزء ۳۰ - سورة بلد - آیة ۸ - ۱۱)

ترجمه: آیا به او دو چشم عطا نکرده ایم؟ و زبان و دو لب (برای سخن گفتن) به او نداده ایم! و راه خیر و شر [illegible]

را به او نموده‌ایم ؟ !

بدین ترتیب، قدرت سخن گویی زبان از یکسو، و اختلاف لغت و لهجهٔ آن از سوی دیگر، از شاهکارهای جهان خلقت است که: با صدها رقم لغت، و هزاران نوع لهجهٔ نژادی و محلی و شخصی، و به عدد افراد انسان «تن صدها» و ملیاردها ذائقه تکلم میکند و بجاست که خداوند(ج) خود به خلقت آن ببالد، و او، و ما همه «تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بگوییم، پس میپردازیم به تعریفات زبان از نگاه زبان شناسی که علما تعریف کرده اند :

II) تعریف زبان :

- هرگونه نشانه ای که بوسیلهٔ آن زنده ای بتواند حالات و یا معانی موجود در ذهن خود را به ذهن موجود زندهٔ دیگر انتقال دهد زبان خوانده میشود.

- زبان مجموعه ای از نشانه ها و یا دلالت های وضعی است که از روی قصد میان افراد بشر برای القای اندیشه یا فرمان یا خبری از ذهنی به ذهن دیگر بکار برود.

- زبان برحسب عادت تنها به یکنوع دلالت وضعی اطلاق میشود و آن دلالت سمعی، یا زبان شنیدنی است. ازمیان همه انواع زبانهائیکه وجود آنها ممکن بوده است، تنها یکی است که از جهت تنوع وسایل بیان بر آن دیگرها مزیت دارد و آن زبان شنیدنی است، که زبان گفتار و زبان ملفوظ نیز خوانده میشود.

- زبان عضوی از اعضای بدن انسان و حیوان است که در دهن قرار دارد و به آن مزهٔ چیزها چشیده میشود. جالب اینکه همه ارزش و اهمیتی که سخن دارد و نقش زبان در آن خلاصه نمیشود زیرا زبان در پرتو حس ذائقه (همانند سایر اعضا و جوارحیکه دارای حس بینایی، شنوایی، لامسه و بویایی هستند و انواع اطلاعات را کسب نموده و به مغز میدهند) مزهٔ خوردنی ها و آشامیدنی ها را، از لحاظ شیرینی، تلخی، تندی، شوری، ترشی، خامی و پختگی، رسیدگی و نارسی، سالم و فاسد و بالآخره مطبوع و نامطبوع بودن را درک نموده و به مغز تحویل میدهد، با این اضافه که زبان، اطلاعاتی را که مغز از خوردن آن، یا از دیگر اعضا و جوارح دریافت نموده بازگو کرده و در اختیار همگان قرار میدهد.

بطور خلاصه زبان در میان اعضای بدن، دارای یکنوع نیروی فزیکی است که هم نقش گیرنده و هم نقش فرستنده دارد، در حالیکه دیگر اعضا و حواس ازاین ویژگی محروم و تنها نقش گیرنده دارند و بس. بعنوان مثال چشم همه رنگها و شکل ها را می بیند، اما قدرت بیان و معرفی آنرا ندارد و همچنین سایر حواس.

ـ زبان عبارت از وسیلهٔ نطق و بیان است (زبان گویا)

ـ زبان عبارت از وسیله ای است که برای گوینده و شنونده عین معنی و مفهوم را دارد.

ـ زبان، لهجه و طرز تکلم و گفتار هر قوم و ملت را میگویند.

ـ کلمهٔ زبان هم در عرف و هم در اصطلاح زبان شناسان به «بیان معانی و ارتباط میان اذهان بشر به وسیلهٔ گفتن و شنیدن» اطلاق میشود.

ـ اما زبان دیدنی یا زبان اشاری نیز میان بعضی از طوایف و ملل جهان هنوز معمول است و لالان و گنگ ها غالباً این زبان را به کار میبرند. جز این ها، غالب مردمان از حرکات دست و چهره برای تکمیل و تائید زبان گفتار استفاده میکنند. اما این حرکت ها و اشارات از مقولهٔ زبان شمرده نمیشود و مورد بحث زبان شناسی نیست.

ـ نوع دیگر از وسایل ارتباط ذهنی میان افراد بشر خط و کتابت است، که در نظر اول ممکن است از قبیل زبان «زبان دیدنی» شمرده شود. اما نوشته، که دلالت کتبی خوانده میشود تنها در یک صورت ممکن است زبان مستقلی به شمار آید و آن وقتی است که شکل نوشته، خود بر معنی دلالت کند نه بر لفظ. در این حال نشانهٔ خطی معنای کلمه را به ذهن بیننده یا خواننده القا میکند نه لفظ، یعنی مجموعهٔ صوتهائیکه خود نشانهٔ از معنا است.

برای توضیح این نکته میگوییم که هر چیز یک وجود عینی دارد، یعنی آنچه در خارج است مانند وجود میز؛ و یک وجود ذهنی، مانند تصویر میز در ذهن انسان. نشانه ای که میان دو، وجود از امر واحد رابطه ای پدید آورد، یعنی از یکی به دیگر دلالت کند از جملهٔ مواد زبان شمرده میشود. خواه این نشانه خود چیز باشد، خواه رمز و کنایه ای از آن بمثل خود ماهی؛ و شکل ماهی؛ یا نشانهٔ خاصی برای ماهی قرار بدهیم که میان دو طرف معلوم و مفهوم باشد و از آن تصور ماهی در ذهن حاصل شود، که این شکل و علامهٔ خاص را زبان دیدنی یا نگاشتی یاد میکنند. گرچه در لفظ ماهی از نگاه زبان «دری، پشتو و عربی

د . . . . ») اختلاف باشد ، از نشانهٔ خاص عین مقصد حاصل میگردد .

علامتهائیکه برای رهنمایی رانندگان در معابر میگذارند از این مقوله شمرده میشود . این علامت ها غالباً در همه کشور ها یکسان است ، اگرچه زبان رایج در هر کشور مختلف باشد .

بنابراین تنها یکنوع خط است که از انواع «زبان دیدنی» بشمار می آید یعنی از نشانهٔ دیدنی ، راست و بی واسطهٔ لفظ ، به معنا ، یعنی وجود ذهنی اشیاء و امور دلالت میکند و آن صورت نگاری و یا پکتوگرافی (Pictographie) نامیده میشود .

ـ زبان یک سیستم صوتی کلمات است که انسانها آنرا برای ابراز نظریات ، عقاید ، افکار و اندیشه های شان بکار میبرند.

نشانه ها یا دلالت های لفظیکه مربوط به زبان گفتار است هر یک دارای دو وجه هستند ، مانند دو روی یک سکه ، یکی از این دو وجه ، دال (صورت ملفوظ کلمه) است . و دیگری مدلول (صورت مفهوم و معنای کلمه) . و کلمه عبارت است از مجموع این دو تصور . اصواتیکه دارای این دو وجه دال و وجه مدلول نباشند کلمه خوانده نمی شوند و از عوامل و اجزاء زبان نیستند ، پس هرگاه کسی لفظی را ادا کند و از آن لفظ ، شنونده معنای خاص نگیرد و لو که گوینده معنای خاص از بیان آن معین و اراده کرده باشد ، عمل گفتار انجام نمیگیرد .

III) انواع زبان :

پیش از تماس راجع به انواع زبان ها باید یاد آور شد که از ابتدا تاکنون بسیار زبانها بوده که امروز وجود ندارند یعنی با آنها مکالمه صورت نمیگیرد و امروز در کدام جای استعمال نمیشود . این قسم زبانها در حکم زبان های مرده میباشد چون «مروج نیست» ولی زبانهائیکه با آن مکالمه صورت میگیرد و استعمال آنها رواج دارد زبان های زنده گفته میشوند.

شمارهٔ زبان هائیکه ساکنان امروزی کرهٔ زمین به کار میبرند به (۲۷۹۶) نوع تخمین شده که این شماره تقریبی است زیرا میزان و ملاک صریح و قطعی برای تعین حد فاصل میان دو ، زبان وجود ندارد و بسیاری زبان های فرعی به این لحاظ در این شمار داخل نیست . با آنهم علمای زبانشناسی زبانها را ذیلاً دسته بندی نموده اند :

الف :ـ دسته بندی «نوعی»، یا «ساختمانی»،

عده ای از دانشمندان کوشیده اند که زبان های مختلف را از روی ساختمان صرفی و نحوی آنها تقسیم و دسته بندی کنند که این دسته بندی را «نوعی» یا «ساختمانی» خوانند و به این اساس سه نوع کلی در زبانها مشخص میشوند؛

۱- زبانهای تک هجایی (یک هجایی)، ۲- زبان های پیوندی. ۳- زبان های صرفی.

۱- زبان های یک هجایی؛

در زبانهای تک هجایی هر کلمه از یک هجا تشکیل میشود، این هجا همیشه صورت واحدی دارد یعنی اجزا آن تغیر نمیکند و بعبارت دیگر صرف نمی شود. این هجا مفهوم کلی کلمه را اعم از ذات یا معنا در بردارد. شماره کلمات این نوع آن قدر که گمان میرود فراوان نیست. مثال زبانهای تک هجایی: زبان چینی، ژاپونی، سیامی، برمه ای، تبتی میباشند.

۲- زبانهای پیوندی:

زبان پیوندی به آن نوع زبانها گفته میشود که در آنها رابطه کلمات با یکدیگر با معانی ثانوی و فرعی مانند شخص و زمان و عدد فرق کرده و با اجزا جداگانه ای بیان میشود که پس یا پیش از کلمهٔ اصلی قرار میگیرد و با اصل کلمه یکجا نشده به شکل مستقل جدایی آنها محفوظ می ماند و افزودن این اجزا به کلمه ای اصلی موجب هیچگونه تغیری در آنها نمی شود. مثال زبان های پیوندی؛ زبانها دراویدی (در شبه قاره ای هندوستان شامل؛ تلوگو، تمول یا تمیل، ملایا) و موندا در جنوب هندوستان، زبانهای افریقای بانتو در جنوب استوا، هوتنتو، بوشمین، زبانهای ملایی و پولنزی که شامل زبانهای شبه جزیرهٔ مالاکا و جزایر فلیپین، جاوه و ماداگاسکر (در جزیرهٔ مادگاسکر) وجزایر فیجی و جزیره های شمال آستریلیا است. نزدیک به (۱۲۰۰) زبان مختلف که بومیان امریکا به آن ها سخن میگویند نیز از این گروه شمرده میشوند.

۳- زبان های صرفی :

زبان های صرفی که نوع برجستهٔ این نوع، گروه زبان های موسوم به (هندواروپایی) است که زبان دری نیز از آن جمله شمرده میشود و شامل بزرگترین و مهمترین زبان های متمدن جهان امروز است . انگلیسی، روسی، فرانسوی، المانی، ایتالیایی، اسپانیایی، سویدی، ناروژی، دنمارکی، هلندی و زبانهای مردم افغانستان، ایران، پاکستان و بعضی زبان های مهم شمال هندوستان از این گروه به شمار میروند .

دیگر گروه «سامی» یا به اصطلاح جدید «سامی حامی» که زبانهای عربی و عبری شامل است و زبانهای باستانی آشوری، کنعانی، آرامی، ملطی، قبطی یا مصری قدیم و زبانهای امروزی کشور های مغربی یعنی شمال افریقا و زبان حبشی از این دسته اند .

ب :- طبقه بندی خانواده های اصلی و مهم زبانهای بشری به روش تطبیقی :

طبقه بندی «نوعی» یا «ساختمانی»، قرار نظریات جدید زبان شناسان بسیار مورد قبول نمی باشد چون سرحد تشخیص بین زبانها به این اساس مشکل بوده مثلاً : کلمات زیاد بین اکثر زبان ها مشترک پیدا اشده مثل کلمهٔ «بد» دری و «bad» انگلیسی، پدر، مادر، برادر و غیره که امکانات وجه مشترک بین زبانها را واضح میسازد بنابر آن زبان شناسان برای تشخیص و تفکیک زبان ها از روش تطبیقی استفاده کرده که تقسیمات آن بدین اساس قرار ذیل میباشد :

۱- خانوادهٔ هندواروپایی :

دری، پشتو، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، لیتوانی، اسپانیایی، لیتونی، روسی، ناروژی، سویدی، دنمارکی، هالیندی.

۲- خانوادهٔ سامی حامی :

کنعانی، فینقی، عبری، عبری کهن، آرامی یا سوریانی، حامی «هیروگلیفی، لیبی، بربری»، سامی «اکدی بابلی، آشوری» .

۳- خانوادهٔ اورالی «فین واوگریایی» :

فنلندی، استونی، مجاری، لاپونی، ساموییدی «درسیبری» .

۴- خانوادهٔ التایی :

مغولی، قرقیزی، ترکانی، تاتاری، ترکی .

خانواده های دیگر در آسیا، افریقا، امریکای شمالی، مرکزی وجنوبی که همه دانشمندان هم رأی نیستند، نیز وجود دارند که قرار ذیل اند ؛

زبان های منفرد «آسیائیک» :- بومی، سومری، عیلامی، قفقازی، که زبان بومی در افریقا هندوستان وامریکا رواج دارد .

دیاگرام تشخیص و تفکیک زبان ها به روش تطبیقی

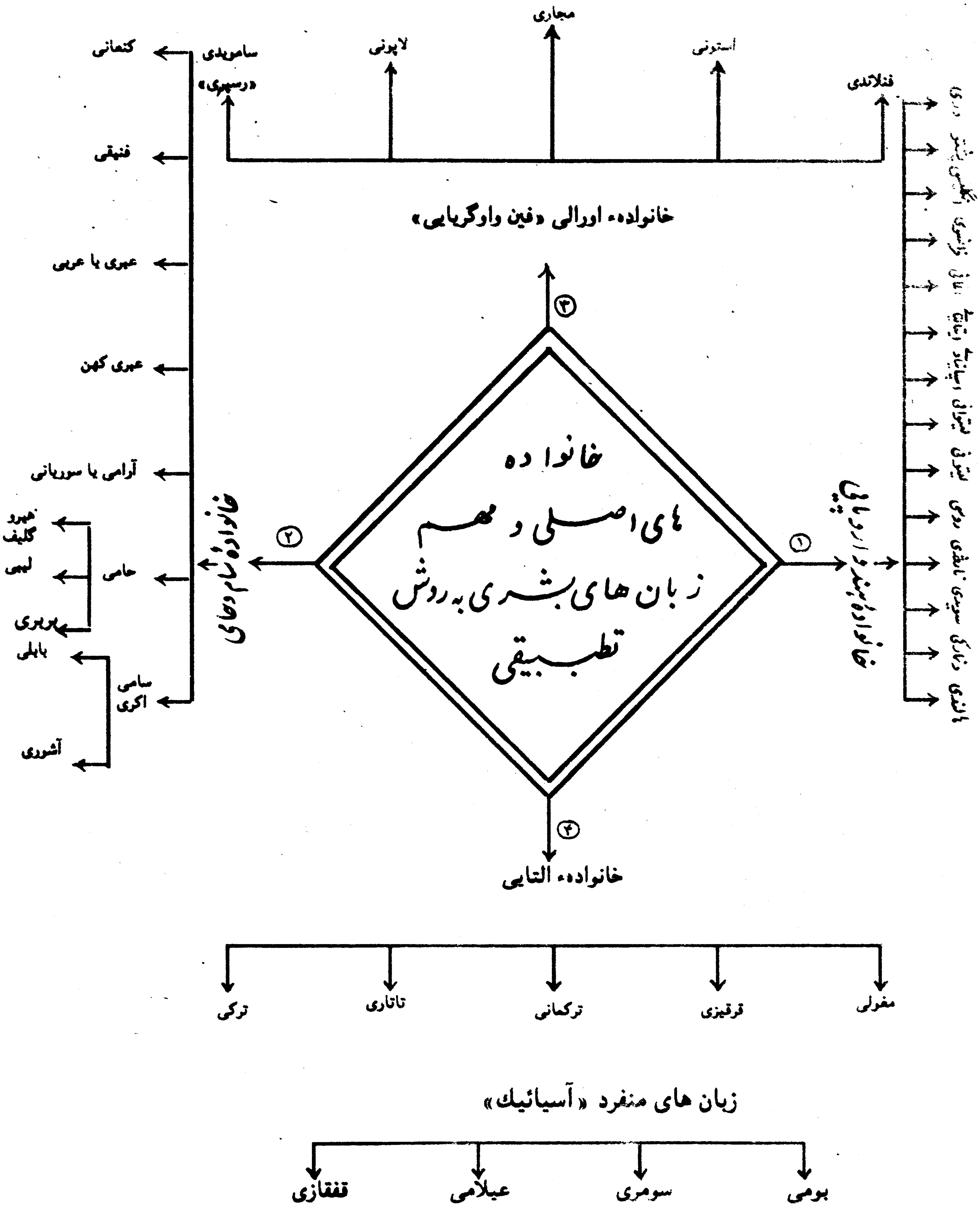

چون راجع بزبان وانواع آن معلومات مختصر داده شد. لازم است راجع به موضوع دوم سیمنار که در فهرست تحت عنوان لغات قلمداد شده یک اندازه معلومات ارائه نمائید

فصل دوم

لغات

لغات جمع لغت بوده دلُغَت به معنای واژه، کلمه، زبان وکلام هر قوم که به آن تکلم کنند لغات ولغون جمع آن میباشد و در عربی چنین نوشته شده: «لغـة».

باید متوجه بود که لغت درعلوم ادبی به ارتباط لسان، خود علم جداگانه میباشد وامروز آن راحیث یک رشته ای ازعلوم ادبی مطالعه میکنند، ولی صرف دراینجا به ارتباط فعالیتهای آموزشی لغت، درمورد آن تماس میگیریم.

۱- معنا ازروی جمله واستعمال درجمله :

بسیاری اوقات در تدریس لغات، معنا ویا استعمال آن درجمله، هدف قرار داده شده درحالیکه فعالیتهای دیگر به ارتباط آموزش بهتر آن امکان دارد. دخوب است شاگردان را به آن طرق هم دربارۀ آموزش لغات کمک نمایيم مثلاً تنها بجای معنای مستقیم لغات باید از استعمال آن درجملات متفاوت استفاده شود تاشاگردان مفهوم ومعنای متفاوت لغات را نظر به جملات متفاوت آن آموخته و درنظر داشته باشند مثلاً :

سرخ :- رنگ خون سرخ است .

سرخ :- خوردن غذای سرخ ضرر دارد .

سرخ :- پرهیزگاری عامل سرخ رویی هر دو جهان است .

کام :- کام قسمت بالایی دهن راگویند .

کام :- غم والم زیاد هرکس را تلخ کام میسازد .

کام :- هرکس در اثر زحمت کشی به کام خود میرسد .

. . . . :- . . .

۲ـ مترادف :

مترادف در لغت به معنای ردیف هم، پی در پی، چیزیکه ردیف چیزی دیگر واقع شود. چند کلمهٔ هم معناکه باهم گفته ونوشته شود.

در اینجا مراد از معنای آخر میباشد یعنی چند کلمه ای که در نوشته متفاوت و در معنا یک مطلب را برساند عبارت از کلمات مترادف اند.

پس لازم است گاهی لغات بحساب مترادف با شاگردان کار شود مثلاً کلمات داده شود تا شاگردان مترادف آنها را پیدا و تکمیل کنند :

کشور = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «میهن ، وطن ، مُلک ، مملکت».

جنگ = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «نبرد ، کارزار ، پیکار ، ستیز».

سپاه = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «لشکر ، اردو ، فوج ، عساکر».

قصه = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «حکایت ، نقل ، افسانه».

شاب = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «برنا ، جوان ، فتیٰ».

پند = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «اندرز ، توصیه ، نصیحت».

رفاه = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «آسایش ، آرامی ، قراری».

ابله = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «نادان ، احمق ، جاهل».

وقار = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «عزت ، احترام ، شرافت».

فسق = ... ، ... ، ... ، ... ، ... «فجور ، فساد ، جرم ، گناه».

تمرین :

شهامت =

فراست =

حراست =

منور =

مشفق =

افسرده =

دشوار =

بهره =

خورشید =

زیان =

نفع =

کریم =

صیتت =

۳- متضاد:

درلغت بمعنای ضدیکدیگر، چیزیکه با دیگری مخالف باشد. ونام صنعتی است درشعرکه آنرا تضاد ومطابقه وطباق هم میگویند. ودراینجا مراد ازآن عبارت است ازبکاربردن کلمات ضدیکدیگر درنظم یانثر مثل:

سیاه - سفید حلال - حرام

سرد - گرم قرین - بعید

برنا - پیر کهتر - مهتر

پس لازم است گاهی لغات بحساب متضاد باشاگردان کارشود مثلاً کلمات داده شود تاشاگردان متضاد آنهارا پیدا وتکمیل کنند:

کاذب - صادق مسرور - مغموم

سود - زیان
مجازات - مکافات
نقص - نفع
حق - باطل
اقل - اکثر
ناقص - کامل

قوی - ضعیف
فربه - لاغر
برودت - حرارت
ارتفاع - عمق
سهل - صعب، مشکل

تمرین :

ظاهر -
اظهار -
کثیف -
ادنا -
ذکور -
شیخ -
نار -
عاقل -
طویل -
منور -
جبون -
فرجام -
تقدیر -

حریص -
ذلیل -
تقریر -
تهدید -
کامیاب -
بینا -
دارا -
فقیر -
بخیل -
عاقل -

۴ـ کلمات هم ریشه :

چون ریشه در لغات به معنای بیخ، بُن، اصل، هر یک از تارها و رشته ها و نخ هاییکه در حاشیهٔ چادر یا پرده یا چیزی دیگر آویزان کنند. در اصطلاح گیاه شناسی، عضو اصلی گیاه که از تخم بیرون می آید و در زمین فرو میرود و گیاه بوسیلهٔ آن آب و مواد غذایی را از زمین جذب میکند است، پس کلمات هم ریشه آن دسته لغاتی را میگویند که در اساس، اصل و بن مشترک باشند.

بعضی اوقات لازم است برای دریافت معنای لغات و انکشاف ذهن شاگردان یا افزایش ذخیرهٔ لغات آنها از طریق هم ریشه بودن کلمات کار گرفته شود مثلاً معنای «تظاهر» را میخواهیم از کلمات هم ریشهٔ آن پیدا کنیم. برای شاگردان میگوییم: کلماتی را که با «تظاهر» هم ریشه باشند نام ببرید!

تظاهر: ظاهر ـ مظهر ـ مظاهر ـ مظاهره ـ اظهار ـ تظاهرات ـ ظهر ـ ظهور ـ . . .

حال بگویید که معنای کدام یکی را میدانید. شاید هر شاگرد معنای یکی از آنها را بگوید که از روی این معناها امکان دارد معنای لغت و کلمهٔ مطلوب را خود شان پیدا کنند و این اصول برای دریافت معنا و انکشاف ذخیرهٔ لغوی شاگردان مفید میباشد.

مثلاً:

جَد: جده، جدات، اجداد، . . .	خلیفه: خلفا، خلافت، . . .	اتحاد: متحد، متحده، . . .
جِد: جدی، جدیت، . . .	فتح: فاتح، مفتوح، . . .	نفاق: منافق، منافقت، . . .
عدل: عادل، عدالت، . . .	لطف: الطاف، لطیف، . . .	حمد: تحمید، حامد، محمود، . . .
قدر: مقدار، تقدیر، . . .	رفع: مرفوع، ترفیع، . . .	حق: حقوق، تحقیق، محقق، . . .

تمرین:

امین :　　　　شکر :　　　　رازق :

سقوط :　　　　علم :　　　　ناظم :

تحمل :	عبد :	حفظ :
نازل :	مهاجر :	عظیم :
عمل :	شهرت :	ترقی :
معصوم :	فرحت :	عرفان :
توفیق :	فصل :	نصیحت :

۵- متشابه :

درلغت به معنای مانند شونده، مانند هم، هم مانند بوده ولی دراینجا مراد از آن دسته کلمات اند که دارای شرایط تشابه (شکل، تعداد حروف، ترتیب حروف، حرکات حروف) باشند و کلماتیکه دارای شرایط فوق بودند بنام متشابه نیز یاد میشوند که بر دو قسم اند : الف) متشابه تام . ب) متشابه ناقص .

الف) متشابه تام :

عبارت اند از آن دسته کلمات اند که از حیث شکل، تعداد حروف، ترتیب حروف و حرکات یکی بوده ولی در معنا فرق داشته باشند مثل کلمات نای و گور در بیت های ذیل :

چون نای بینوا ایم ازین نای بینوا
شادی ندیده هیچکس از نای بینوا

- -

بهرام که گور میگرفتی همه عمر
دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

کلمهٔ نای = نای که از حیث شکل، تعداد حروف، ترتیب حروف و حرکات آن یکی بوده ولی در معنا بغرض های جداگانه چون (طوله، گلو، نام جای و زندان غزنوی ها) بکار رفته و همچنان کلمهٔ گور = گور که در مصرع اول به مفهوم حیوان وحشی ای بنام گوره خر و در مصرع دوم به مقصد قبرستان استعمال شده است، که این کلمات را متشابه تام گویند .

ب) مشابه ناقص :

عبارت از آن دسته کلماتی اند که در یکی از شرایط فوق الذکر باهمدیگر فرق داشته باشند .

مثل :

- عزا ـ غذا ؛ که در شکل و حرف فرق دارند .
- خاستن ـ خواستن ؛ که در تعداد حروف فرق دارند .
- شرف ـ فرش ؛ که در ترتیب حروف فرق دارند .
- نَفَس ـ نفْس ؛ که در حرکات فرق دارند .

تمرین :

مشابه تام	مشابه ناقص
نای ـ نای	خَلق ـ خُلق
گور ـ گور	سَر ـ سِر ـ سُر
... ـ ...	... ـ ...

٦ـ مفرد و جمع :

گاه گاهی از روی مفرد و جمع نیز برای آموزش و معنای لغات با شاگردان کار کردن مؤثر تمام میشود قسمیکه کلمۀ مفرد داده میشود ، جمع آن خواسته میشود . و یا کلمۀ جمع داده شده مفرد آن خواسته میشود .

مثلاً ؛

مفرد : { شکل ـ اشکال ، شخص ـ اشخاص }

جمع : { اقلام ـ قلم ، میوه‌جات ـ میوه }

مثالهای مفرد و جمع :

مفرد	جمع	مفرد	جمع
شجر	اشجار	حادثه	حوادث
ثمر	اثمار	کوکب	کواکب
سمر	اسمار	طبع	طبایع
قمر	اقمار	سالک	سالکان

تمرین :

فلک	میوه جات
جانب	قواعد
حدیث	مشارق
ابن	انصار
عنوان	جبال
جلاد	نواقص
عدو	عواید
قلب	مشاغل
اجنبی	قیود
نابغه	فواید

یادآوری :- ناگفته نماند که به ارتباط لغات لازم بود مطابق فعالیت های نام برده همه لغات کتب درسی لسان نصاب از صنف اول الی صنف نهم لست و جمع آوری شده و درج این مجموعه میگردید ولی نداشتن وقت کافی برای این کار از یکطرف و احتمال تغییر پروگرام نصاب تعلیمی در آیندهٔ نزدیک از طرف دیگر مانع شد که فعلاً بهمین اندازه بطور نمونه اکتفا میکنیم.

حال که بحث در بارهٔ لغات بطور مختصر خاتمه یافت، الزاماً وارد فصل خوانش میشویم.

فصل سوم

خوانش

I) قرائت :

قرائت که در لغت بمعنای خواندن، خواندن قرآن کریم یا کتاب یا روزنامه میباشد، از نگاه تعلیم و تربیه به آن گونه فعالیت های آموزشی گفته میشود که معلم یا شاگرد در ساحهٔ تدریس بغرض آموزش، موضوع یا مضمونی را به آواز مناسب از روی میخوانند. این عملیه را به عبارت روان تر بنام خوانش نیز یاد میکنند.

غرض از آواز مناسب، مراعات کردن صدای حروف نظر به مخارج مصطلح شان در زبان دری، خصوصاً دقت در مورد حروفیکه آواز مشابه دارند و مراعات کردن حرکات و پیوست و روان خواندن، موافق به نوع جمله و کاربرد علایم، اشارات تنقیط چون مکث، درنگ وغیره میباشد که تاحد امکان باید به آنها توجه شود.

همچنان درست خواندن به اساس حالات و مواردیکه انسان در آن موقعیت قرار دارد مثلاً جمله بیانی را که خوانندهٔ محیث بیانگر افاده میکند باید آرام و با حالت عادی قرائت نمود.

اما جملهٔ استفهامی و پرسشی را لازم است به شدت یا تیزی در آخر آن اداکرد تا حالت پرسش را واضح نماید. جملات و عبارات ندائی و تعجبی را حسب حالات و موارد مربوطهٔ آن طور خواند که شنونده مطلب خطاب، التجا، تحیر و تعجب را از خواندن و شنیدن آن درک نماید.

در قسمت خواندن اشعار و منظومه های ادبی بیشتر موارد مذکور خصوص، تشدید و نرم یا بلند و پائین کردن آواز و حجم خوانی را مد نظر داشته باشیم که بسیار مهم و مؤثر میباشد.

بطور خلص میتوانیم بگوییم که تاثر صدا و گرفتن ژست مناسب حین ادای عبارات و جملات در بیان موضوع برای شنونده تاثیر بیشتر دارد. فلهذا لازم است که توضیح نماییم:

- جملات وعبارات بیانی، آهسته، آرام، روان و در آخر نرم خوانده میشود.
- جملات وعبارات پرسشی، سریع واکثر اوقات در آخر بلند خوانده میشود.
- جملات وعبارات ندایی وتعجبی (عاطفی) گاهی بسیار بلند وسریع و گاهی آهسته ونرم خوانده میشوند، تاحالت را شنونده وبیننده درک نمایند.
- اشعار ومنظومه ها نظر به کیفیت ونوعیت بزمی، رزمی، مدحی، هجوی، ... وقسمی شان بلند، پائین، بم، زیر، آهسته، تیز، شدید ونرم قرائت میشوند تا در شنونده تاثیر مطلوب نمایند.
- حروف مدغم درکلمات، شدید - حروف ممیزه، واضح وعیان وحروف ساکن جزم (قطع، حذف و یا بریده) خوانده میشوند.
اشارات وعلایم مربوط به تنقیط، باخصوصیتهای شان در این مورد بیشتر کمک میرساند که به حیث موضوع جداگانه درآینده راجع به آن بحث میشود.
چون موضوع قرائت یاخوانش بطور عام نثر است یا نظم، که بالنوبه مورد بحث قرار میگیرند ولی قبل از آن راجع به معنا کردن نظم یاتبدیل آن به نثر که نیز در این ساحه قرار میگیرد وآموختن آن برای شاگردان مفید میباشد قابل توضیح ومباحثه قرارداده میشود.

II) معنای نظم وتبدیل کردن آن به نثر:

شاید درمورد معنای نظم وتبدیل کردن آن به نثر بسیار نکات ارزنده از نگاه ادبیات و دیدگاه ادبا وعلمای فن موجود باشد، گرچه وجیزه ای «اَلْمَعْنٰی فِی الْبَطْنِ الشَّاعِرِ» میرساند که اصل مطلب احساس وانگیزهٔ که شاعر در آن وقت داشته باخود اوست وکس نمیتواند آن را درک کند یا بشناسد ولی چیزیکه با آن ارتباط میداند همان خواهد بود که به کمک ازروی قوانین علمی، دساتیری ادبی ومعلومات فنی وبه اتکای آنحفا ازظواهر شعر وقرائن امر بزعم خود، درتحلیل ازآن استفاده میکند شاید به عمق مسئله که نزد شاعر است پی ببرد یا نبرد، خصوصاً ماکه نوآموزان علاقمند این مسلک هستیم و در باغ وبوستان علم و ادب خوش داریم به-

صفت تماشاگر چانس داشته باشیم تا از هر چمن یکدسته سمنی و از هر گلشن یک گلدان نسترنی گل چین کرده باشیم و برای مشق و تمرین شاگردی در این مکتب با خود داشته باشیم؛ نه اینکه به کار بزرگ بزرگان دست اندازیم و بی ادبی نسبت به مقام اعلی ادب کرده باشیم.

امیدواریم که توسل ما در این امر برادران رمزفهم و رمزشناس معارف، نیاز از کمبودی و تلاشی از علاقمندی و تشنگی ما نسبت به آب حیات بخش چشمه سار علم و دانش دانسته و مشتی از نمونه خروار قبول کنند. پس لازم است به ارتباط تسلسل کارهائی گذشته برای معنا کردن شعر و تبدیل نمودن آن به نثر در تدریس شاگردان متوجه به نکات ذیل باشیم؛

- نظم یا شعر درست قرائت شود تا سهو در خواندن سبب اشتباه در معنا و نثر آن نگردد.

- معنای لغات با درنظر داشت موارد آن که در بحث گذشته یادآوری شد در معنا و تبدیل کردن نظم به نثر تاثیر مستقیم و بسیار مهم دارد. بنابر آن لازم است که به آن توجه خاص مبذول شود.

- داشتن معلومات راجع به اصطلاحات شعری ضروری میباشد که برای معنا کردن و تبدیل نمودن نظم به نثر باید از آن استفاده گردد.

- از همه صنایع لفظی و معنوی شعر، تشبیهات، استعارات و کنایات ادبی آن مطابق علم بدیع و بیان آگاهی داشتن لازم بوده تا برای تحلیل و درک مطلب از شعر حین معنا کردن و نثر نمودن از آن کمک گرفته شود.

- درباره صرف و نحو معلومات کافی داشتن ضرور است و باید در وقت جمله بندی و عبارات معنای شعر یا تبدیل نمودن آن به نثر از اساسات صرف و نحو پیروی گردد.

- داشتن معلومات راجع به شاعر، محیط اجتماعی و فرهنگی، طرز زندگی او که از آن ها چه نوع متاثر شده، هم لازم میباشد تا در قسمت معنای شعر یا نظم و درک احوال شاعر و گوینده ما را بهتر کمک کند.

- تماس و مباشرت با اهل علم و فن نیز انسان را کمک میکند که راجع به موضوعات ادبی و خصوصیات آن از معلومات و نحوه افکار آنها نیز بهره مند گردد.

ـ علاقمندی و تلقی خود شخص از نگاه موقف و حالات اجتماعی وروانی او در این کار دخیل میباشد، خصوصاً تلقیات وجهان بینی او که بحیث محرکه او را به جهت مطلوب سوق می دهد.

ناگفته نماند هرکسی که نظمی را معنا و یا به نثر تبدیل میکند علاوه بر مراعات کردن نکات فوق الذکر باید متوجه باشد که در قسمت معنا میتواند با تفصیل موضوع را تشریح نماید، مطلب و نتیجه شعر را ضمن معنا و یا بطور جداگانه بیان کند. اما هنگامیکه شعر را به نثر تبدیل مینماید لازم است مثل ترجمهٔ تحت الفظی پیش برود و از تفصیل بیشتر خودداری نماید. جمله بندی ها را طوری مد نظر داشته باشد که علاوه بر داشتن مفهوم کامل شعر، زیبایی ادبی و قواعد دستوری را نیز حفظ نموده نتیجه و مطلب را بسیار واضح بیان کند.

یادآوری:

قرائت به اساس آموزش و انکشاف طبیعی زبان مراحل ذیل را دربر دارد:

۱ـ **شنیدن**:ـ استاد یا یکنفر از شاگردان لایق موضوع را از روی کتاب میخواند و باقی همه گوش میکنند بدون اینکه کتاب را ببینند. «چون طفل در رحم مادر صداها را میشنود».

۲ـ **دیدن**:ـ بعد همه شاگردان موضوع درس را از روی کتاب خاموشانه مطالعه میکنند، شکلات خواندنی و لغوی را تشخیص و به کمک معلم حل مینماید. «چون طفل بعد از ولادت چشم باز کرده می بیند».

۳ـ **خواندن**:ـ در این مرحله شاگردان درس را به نوبت قطعه میخوانند. «چون طفل بعد از دیدن به گریه شروع میکند» یعنی وسایل گفتن را به کار انداخته و در اثر انکشاف مراحل مذکور، فکر، شناسایی و تمرین عمل آغاز میگردد.

۴ـ **نوشتن**:ـ انکشاف مراحل فوق به سرحد عمل می رسد و پیش میرود. «از اینجاست که شاگرد میتواند بنویسد».

بناً لازم است در تدریس مراحل مذکور مد نظر گرفته شود.

بعد از فصل خوانش غرض کسب معلومات مزید لازم است راجع به انواع سخن بحث را آغاز نماییم.

فصل چهارم

انواع سخن

سخن بر دو قسم است : I ـ نثر (کلام منثور) ، II ـ نظم (کلام منظوم) .

I) نثر :

الف) تعریف نثر : ـ نثر در لغت به معنی پراگندن و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه نباشد .

ب) اقسام نثر :

نثر بر دو قسم است :ـ ۱ ـ نثر مرسل (ساده) ۲ ـ نثر مصنوع (فنی) .

۱ ـ نثر مرسل (ساده) :ـ سخنانی است که مردم در گفتگوی عادی خود به کار برند و در آن صنعتی دیده نشود ، مانند نامه نگاری .

دوست عزیزم ، بعد از عرض سلام ، امید وارم که در سایهٔ توجهات خداوند بزرگ سلامت باشید ....

۲ ـ نثر مصنوع (فنی) ، ـ سخنانی است که به سجع و دیگر صنایع ادبی آراسته شود مانند : کتاب اسرار التوحید ، گلستان سعدی ، منشآت قائم مقام ...

مثال :

(الهی ! در جلال رحمانی ، در جمال سبحانی ، نه محتاج مکانی ، نه آرزومند زمانی ، نه کسی به تو ماند و نه تو به کسی مانی ، پیداست که در میان جانی ، بلکه جان زنده به چیزی است که تو آنی ، الهی ترا به عظمت ستودن وسیلهٔ سرور است و به نعمت تو زبان گشودن مرتبهٔ غرور است .)

(از مناجات نامهٔ خواجه عبد الله انصاری)

ناگفته نباید گذاشت که عدهٔ از سخن سرایان شیوهٔ دیگری راکه بدان «شیوهٔ نثرموزون» نام سیدهیم افزود، پس نثر موزون را قرار ذیل تعریف کرده اند.

۳- نثر موزون: - مراد از نثر موزون نوعی از نثر آهنگ دار ست که در آن کلام گوینده به بندهای کوتاه چند هجائی متساوی وقافیه دار وگاه بی قافیه منقسم سیگردد اگر آن بند ها بلند و دارای هجاهای (سیلابها) متعدد باشند در آنها رعایت «وقف» یا «برش» نیز میشود. وزنها درین عبارات گاه متحد در چند بند وگاه متغیراست، یعنی در هردو بند (که بمنزلهٔ دو مصراع از یک بیت است)، یک وزن ودرمجموع عبارت چند بند متناسب الاوزان ملاحظه میشود.

اینگونه نثر را دنبالهٔ شعر هجائی قدیم دانست که در دورهٔ اسلامی هم مدتی متداول بود وپس جای خودرا بشعر عروضی داده وبااین حال درادبیات عامیانه ونیز درادبیات شفاهی ولایتی باقی مانده است وهمچنین است دربعضی ازملتها. مثال:

«آتش چنان سوزد فتیله را — که عداوت سوزد قبیله را»

یا «بدمکن که بد افتی — چه مکن که خود افتی»

مطالب وموضوعاتیکه به نثر نوشته میشوند:

نثر دری برای بیان مطالب وموضوعات مختلفی درطول زمان و در تاریخ ادبیات فارسی مورد استفاده واقع شد. این موضوعات عبارت اند از داستانهای ملی و پهلوانی، زمانها و داستانهای متنوع دیگر، قصص و حکایات، مسائل فلسفی وعلمی، مسائل اخلاقی و اجتماعی، تصوف، تاریخ، تراجم احوال (تذکره ها وطبقات علما وشعرا ونویسندگان)، مسائل دینی، مسائل انتقادی، نامه نگاری (ترسل)، اخلاق وجز آنها، فنون ادبی ولغت.

II) نظم یا شعر:

الف) تعریف نظم یا شعر: - نظم درلغت به معنی ترتیب دادن وشعر به معنی دانش است و دراصطلاح

PROPERTY OF ACKU 5548

سخنی است که دارای وزن وقافیه باشد .

ب) فرق بین نظم وشعر :

اگر سخن مزبور احساسات وهیجانات درونی گوینده ونویسنده باشد و از حدود مسائل عادی خارج باشد ودر شنونده وخواننده تاثیر کند آن را شعر گویند مانند :

هنوزم ز خردی به خاطر در است — که در لانهٔ ماکیان برده دست

به منقارم آنسان به سختی گزید — که اشکم چو خون از رگ ، آن دم جهید

پدر خنده بر گریه ام زد که « هان! — وطن داری آموز، از ماکیان » !

اما سخنی که از احساسات وهیجانات خالی باشد نظم است نه شعر مانند :

چهار چیز شد آیین مردم هنری — که مردم هنری زین چهار نیست بری

یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود — به نیکنامی آن را ببخشی و بخوری

دو دیگر آن که دل دوستان نیازاری — که دوست آیینه باشد چو اندر او نگری

سه دیگر آن که زبان را به گاه گفتن زشت — نگاهداری تا وقت عذر غم نخوری

چهارم آن که کسی کو به جای تو بد کرد — چو عذر خواهد نام گناه او نبری

ج) صورت های شعر در دوره های نخستین :

شعر در قدمهای نخستین از وزن وقافیه آزاد بود ، بر اثر مرور زمان به تدریج قواعد وقوانین برای شعر وضع گردید وبصورت آهنگی ، هجائی ، عروضی درآمد .

ا ـ شعر آهنگی : ـ شبیه نثر مسجع (۱) وعبارت از جمله هائی است که از حیث آهنگ با هم شبیه باشند ، معادل بودن هجاها در کلمات شرط نیست مانند جمله های بعضی از کتب قدیم .

---

(۱) نثر مسجع : ـ نثر مصنوع یا فنی است که از سجع برخوردار باشد وسجع در لغت آواز کبوتر را گویند پس نثر آهنگ دار عبارت از نثر مسجع است .

۲- **شعر هجائی (سیلابی)**: اشعار قدیم دری و فارسی بطریق هجایی ساخته شده است و امروز اغلب کشور های اروپایی نیز این نوع شعر دارند و عبارت از جمله های است که فقط هجا های آن با یکدیگر تطبیق میکند و نوع تقطیع به آهنگ کلمات نمیشود. شاعر میتواند وزن شعر را بهر طور که بخواهد تغیر دهد.

۳- **شعر عروضی**: اشعار عربی و فارسی دری از آن قبیل است و عبارت از جملاتی است که در آن رعایت هجا های بلند و کوتاه میشود و کلمات نیز باهم موزون میباشد.

عروض یا میزان کلام منظوم تابع اوزان موسیقی، و موسیقی تابع طبیعت و محیط است از این رو اشعار عروضی عموماً با دستگاه های موسیقی ایرانی و عربی تطبیق میکند.

این نوع شعر از حیث ظاهر بهترین و کاملترین انواع شعر است، ازین که شاعر مجبور است از ابتدای سخن تا آخر از یک وزن و قافیه تبعیت کند گاهی در تنگنا واقع میشود به همین جهت بعضی اوقات معنی فدای لفظ میگردد.

I - اصطلاحات شعری:

وزن: سنجیدن اشعار است به یکی از بحور عروض.

بحور عروض: دستگاه های گوناگونی است که از روی علم موسیقی اولین بار توسط خلیل بن احمد عروض استخراج و تدوین گردید و هر کدام از آن دستگاه ها را بحر گویند. مانند:

بحر متقارب، بحر رمل، بحر هزج، بحر رجز، بحر کامل، بحر وافر، . . .

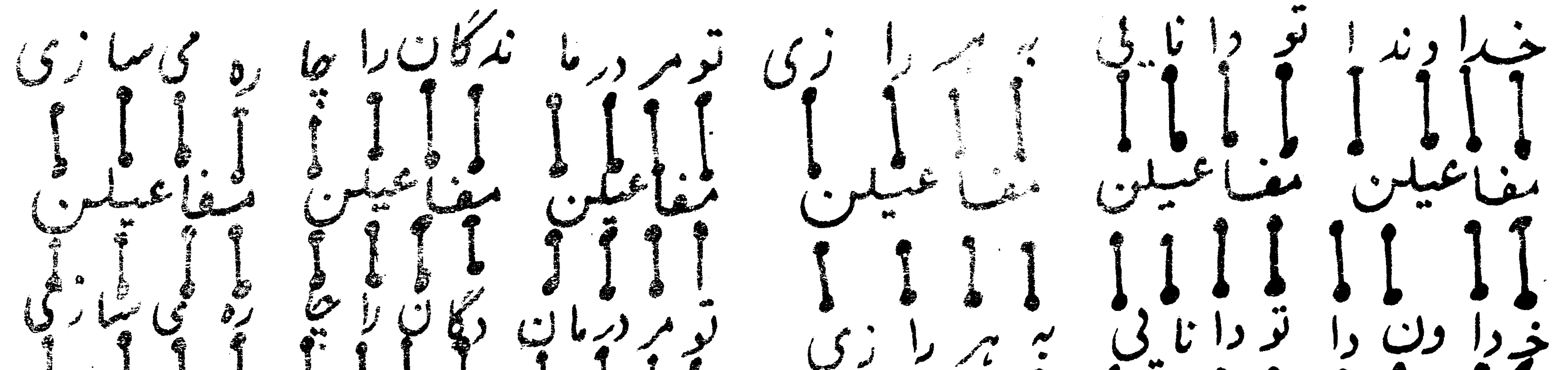

قافیه: کلمات آخر اشعار را گویند که حرف اصلی آخر آنها یکی باشد و یتی را که دارای قافیه است مقفی نامند مانند:

مرد را اگر بوند بند ازبند | نتواند دل از وطن برکند
خانه او دست درکف دشمن | ندهد هیچ مرد غیرتمند

کلمات قافیه دار در دو بیت بالا الفاظ زیر ند (بند - برکند - غیرتمند). ولی خود قافیه عبارتند از (ـَ ند)، با اضافه حرف روی.

یادآوری: حرف اصلی آخر کلمه را حرف روی گویند مانند (د) در قوافی بالا.

ردیف: اگر یک کلمه عیناً در آخر همه اشعار تکرار شود آنرا ردیف گویند و کلمه پیش از آن را قافیه نامند و اینگونه اشعار را مردّف خوانند. بودن ردیف در شعر لازم نیست بلکه آرایشی است که شاعر به میل و سلیقهٔ خود می آورد و مثلاً در ابیات زیر کلمهٔ (من) ردیف و الفاظ قافیه دار (وطن - تن - سمن - چمن) میباشد.

مثال اول:

ای خطهٔ افغان میهن، ای وطن من | ای کشته به مهر تو عجین جان و تن من
دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست | ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من
بس خار مصیبت که خلد دل را به پای | بی روی تو ای تازه شگفته چمن من

مثال دوم:

در ابیات زیر کلمهٔ (خدایا) ردیف و الفاظ قافیه دار (راست، زیباست، پیداست، آنجاست، ...) میباشد.

زهی عشق، زهی عشق که ما راست خدایا | چه نغز است و چه خوب است و چه زیباست خدایا
چه گرمیم، چه گرمیم ازین عشق چو خورشید | چه پنهان و چه پنهان و چه پیداست خدایا
زهی شور، زهی شور که انگیخته عالم | زهی کار، زهی بار که آنجاست خدایا
- - - - - - - - | - - - - - - - -

بیت :- کوچکترین واحد شعر را گویند که مرکب از دو مصراع که در حرکت و سکونها مساوی باشند مانند :

خداوندا در توفیق بگشای — نظامی را ره تحقیق بنمای

یادآوری :- کلمهٔ اول مصراع اول را صدر و کلمهٔ آخر مصراع اول را عروض و کلمه اول مصراع دوم را ابتدا و کلمهٔ آخر مصراع دوم را عجز (ضرب) گویند مانند :

گفتمت چون دُر حدیثی گر توانی دار گوش — گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور

گوش (صدر)، و مخور (عروض)، گفتمت (ابتدا) و گوش را (عجز یا ضرب) گویند و الفاظ که بین آنها واقع شده است (حشو) نامند.

مصراع :- نصف هر بیت را مصراع یا نیم بیت گویند. مانند :

جهانا چه بدمهر و بدخو جهانی ————

مَطلَع :- بیت نخستین غزل و قصیده را مطلع گویند مانند غزل عارفانهٔ از حافظ :

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست — تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

مَقطَع :- بیت آخر غزل و قصیده را مقطع نامند مانند مقطع همان غزل بالا :

حافظ اندر درد اوی سوز د بی درمان بسان — زان که درمانی ندارد درد بی آرام دوست

حسن مطلع :- اگر بیت مطلع دلنشین و خوش آیند باشد و در شنونده و خواننده تاثیر خوبی داشته باشد این صنعت را در اصطلاح بدیع حسن مطلع (حسن ابتداء) گویند مانند مطلع غزلی از حافظ :

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت — باز آید و برهاندم از چنگ ملامت

حسن مقطع :- اگر بیت مقطع به لفظ فصیح و معنی لطیف ختم شود و در شنونده و خواننده اثر مطلوب بگذارد. این صنعت را در اصطلاح بدیع حسن مقطع (حسن ختام) گویند مانند مقطع غزل بالا از حافظ :

کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ — پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

تشبیب (تغزل) :- مقدمه ای است در اوایل قصیدهٔ که از عشق و عاشقی و وصف مناظر طبیعت

و امثال آن ساخته آن گاه شاعر به مناسبتی لطیف و بیان فصیح از آن مقدمه به اصل منظور از قبیل مدح وذم و تهنیت و تعزیت بپردازد. تشبیب قصیده را نسیب یا تغزل نیز گویند.

تخلص :- کلمهٔ تخلص دارای دو معنی است :

۱- نام شعری شاعر از قبیل سعدی، حافظ، شهریار، مفتون و امثال اینهاست.

۲- تخلص قصیده یعنی وارد شدن از مقدمهٔ تشبیب و تغزل به تهنیت یا تعزیت یا مقصود دیگر است و این گریز از مطلب به مطلب دیگر را تخلص گویند.

حسن تخلص :- آن است که شاعر با مهارت خاصی و با کلمات خوش آهنگ و دلکش از تشبیب قصیده به مقصود دیگر گریز زده باشد، بعضی ها این صنعت را جزو صنایع بدیعی به شمار می آورند.

II :- اقسام شعر فارسی و دری :

رباعی :- رباعی عبارت است از چهار مصراع (نیم بیت)، که سه مصراع آن (مصراع اول و دوم و چهارم) بریک قافیه و مصراع سوم بر قافیهٔ جداگانه ای باشد. البته آوردن قافیه در مصراع سوم اختیاری است، بروزن مخصوص (لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰه) باشد.

گر از پی شهوت و هوی خواهی شد — از من خبرت که بینوا خواهی شد

بنگر که کئی و از کجا؟ آمده ای — می دان که چه میکنی کجا خواهی شد

دوبیتی :- مانند رباعی است ولی در وزن با آن تفاوتی دارد، وزنش مطابق با (مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل) است مانند :

دلی دارم خریدار محبت — کز و گرم است بازار محبت

لباسی بافتم بر قامت دوست — ز پود محنت و تار محبت

مثنوی :- شعری است که هر بیت آن قافیهٔ مستقل دارد یعنی دو مصراع هر بیت به یک قافیه است. حکایات مفصل و داستانهایی را که با دیگر اقسام شعر به علت تنگی قافیه نمیشود گفت به وسیلهٔ مثنوی میتوان

آورد. قدیمترین مثنوی از مسعود مروزی ورودکی است ولی حماسهٔ فردوسی و مثنوی مولوی و بوستان سعدی و خمسهٔ نظامی و حدیقهٔ سنائی از بهترین انواع مثنوی است. شمارهٔ ابیات مثنوی محدود نیست. در لغت به معنای دو، دو یا جوره هم آمده.

الهی . . .

از کمال الدین وحشی بافقی

الهی سینه ای ده آتش افروز — در آن سینه دلی و آن دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست — دل افسرده غیر از آب و گل نیست
دلم پرشعله گردان، سینه پر دود — زبانم کن به گفتن آتش آلود
کرامت کن درونی درد پرورد — دلی در وی درون درد و بیرون درد
به سوزی ده کلامم را روایی — کز آن، گرمی کند آتش گدایی
دلم را داغ عشقی بر جبین نه — زبانم را بیانی آتشین ده
سخن کز سوز دل تابی ندارد — چکد گر آب از او، آبی ندارد
دلی افسرده دارم سخت بی نور — چراغی زو به غایت روشنی دور
بده گرمی دل افسرده ام را — فروزان کن چراغ مرده ام را
ندارد راه فکرم روشنایی — ز لطفت پرتوی دارم گدایی
اگر لطف تو نبود پرتو انداز — کجا فکر و کجا گنجینهٔ راز
ز گنج راز در هر کنج سینه — نهاده خازن تو صد دفینه
ولی لطف تو گر نبود به صد رنج — پشیزی کس نیابد زان همه گنج
چو در هر کنج صد گنجینه داری — نمی خواهم که نومیدم گذاری
به راه این امید پیچ در پیچ — مرا لطف تو می باید، دگر هیچ

غزل :- غزل در لغت به معنی عشق بازی است و چون این نوع شعر بیشتر در وصف معشوق و مشتمل

برسخنان عاشقانه است آن را غزل خوانده اند وضمناً باید گفت غزلهای وعارفانه نیز داریم .

اما غزل در اصطلاح چند بیت هم وزن وهم قافیه را گویند که قافیه آنها با قافیهٔ مصراع اول بیت نخستین یکی باشد یعنی مطلع داشته باشد (هر دو مصراع بیت اول به یک قافیه باشد) تعداد ابیاتش را از پنج تا چهارده بیت نوشته اند .

موضوع آن مربوط به مسائل نفسانی است از قبیل عشق، وصال، هجران، ممکن است متضمن مضامین اخلاقی و دقایق حکمت ومعرفت نیز باشد .

در نوع غزل از نظر معنی ومضمون به مرور زمان تحول بزرگی روی داد معانی عالی عرفانی واخلاقی وحکمت وارد شعر فارسی گردید واصطلاحاتی که از می ومعشوق ومیخانه وپیر می فروش وامثال آنها در غزلیات باقی گذاشت در بیان معانی عالیتری غیر از آنچه جاهلان تصور کرده اند به کار رفت. حافظ در این باره گوید:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست　　　سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

حسن تخلص در غزل به منزلهٔ جملهٔ معترضه است که یکی دو بیت آخر غزل را به این امر اختصاص میدهند وباذکر ستایش ممدوح غزل را به پایان می رسانند .

بنمای رخ که باغ وگلستانم آرزوست　　　بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حسن برون آ، دمی ز ابر　　　کان چهرهٔ مشعشع تابانم آرزوست

گفتی ز ناز «بیش مرنجان مرا، برو»　　　آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست

والله که شهر بی تو مرا حبس میشود　　　آوارگی وکوه وبیابانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت　　　شیر خدا (ع) ورستم دستانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر　　　کز دیو ودد ملولم وانسانم آرزوست

گفتند: «دیافت می نشود جسته ایم ما»　　　گفت: «آن که یافت می نشود آنم آرزوست»

پنهان ز دیده ها وهمه دیده ها از او است　　　آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

(از دیوان شمس مولوی)

قصیده: قصیده در لغت قصد کرده شده معنا میدهد و در اصطلاح قصیده یا چکامه ابیاتی است بر یک وزن وقافیه و مانند غزل دارای مَطلَع است، تعداد ابیاتش از پانزده بیت کمتر نیست. در بارهٔ موضوع معین از قبیل مدح، ذم، تهنیت، پند و اندرز، تبلیغ عقاید مذهبی، مرثیه، مسائل اجتماعی، اخلاقی، دینی یا در وصف طبیعت ساخته میشود.

اگر قصیده با وصف طبیعت شروع شود آن مقدمه را تشبیب، اگر با غزل شروع شود آن مقدمه را تغزل خوانند، قصیده ای که مقدمه نداشته باشد محدود گفته میشود. بعضی تعداد ابیات قصیده را کمتر از (۲۵) بیت قبول ندارند.

تماشای باغ

از اوحدالدین انوری

باز این چه جوانی و جمالست جهان را — وین حال که نو گشت زمین را و زمان را

مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد — ناقص همه این را شد و زائد همه آن را

هم جمره بر آورد فرو برده نفس را — هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را

در باغ چمن، ضامن گل گشت ز بلبل — آن روز که آوازه فگندند خزان را

اکنون چمن باغ گرفتار تقاضاست — آری بدل خصم بگیرند ضمان را

آهو بر سبزه مگر نافه بینداخت — کز خاک چمن آب بشد عنبردیان را

گر خام نبسته است صبا رنگ ریاحین — از عکس چرا رنگ دهد آب روان را

خوش خوش ز نظر گشت نهان راز دل آب — تا خاک همی عرضه دهد راز نهان را

همچون ثمر بید کند نام و نشان گم — در سایهٔ او روز کنون نام نشان را

بادام دو مغز ست که از خنجر الماس — نا داده لبش بوسه سراپای فسان را

ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه — چون رستم نیسان بخم آورد کمان را

که بیضهٔ کافور زیان کرد و گهر سود — بنگر که چه سود است مرین مایه زیان را

از غایت تری که هوا راست عجب نیست	گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
گر نای[1] شود ابر نشد پاک بریده	چون هیچ عنان باز نپیچد سیلان را؟
ور ابر نه در دایگی طفل شکوفه است	یا زان سوی ابر از چه کشادست دهان را؟
ور لاله نورسته نه افروخته شمعیست	روشن ز چه دارد همه اطراف مکان را؟

نقل از جلد دوم گنج سخن صفحه ۳۷۸

قطعه : شعری است بر یک وزن و قافیه ولی اغلب بدون مطلع و در مسائل اخلاقی و پند و اندرز و مضامین مستقل ساخته میشود.

تعداد ابیاتش را از دو تا پانزده بیت نوشته اند. اگر مطلب واحدی از غزل یا قصیده جدا شود قطعه بدست می آید.

از فرخی یزدی

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی	که روح بخش جهان است نام آزادی
به پیش چشم جهان محترم بود آنکس	که داشت از دل و جان احترام آزادی
هزار بار بود به ز صبح استبداد	برای دسته پابسته شام آزادی

از رودکی

زمانه پندی آزادوار داد مرا	زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار	بسا کسا که به روز تو آرزومند است

---

(۱) نی، چیزی نل مانند که میان خالی باشد. نل های که درشش پراگنده شده. هر چیزیکه از میان آن آب بگذارد.

مُسَمَّط :- در لغت به معنی جواهر به رشته کشیده شده ولی در اصطلاح آن است که چند مصراع بر یک وزن و قافیه ولی مصراع آخر با همان وزن اما با قافیهٔ جداگانه گفته شود و باز بندی دیگر شروع شود مثلاً در ابتدا پنج مصراع بر یک وزن و قافیه بگویند و در آخر یک مصراع بیاورند که در وزن با مصراع های قبل یکی و در قافیه مختلف باشد. هر مُسَمَّط را به شماره مصراع های هر بند، مثلث، مربع، مخمس یا مُسَدس . . . . . خوانند. منوچهری، لامعی، قاآنی، دهخدا بهترین مسمط ها را دارند.

مسمط خزانیه از منوچهری

مسدس

در وصف خزان

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است　　　باد خنک از جانب خوارزم وزان است

آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزانست　　　گویی به مثل پیرهن رنگ رزان است

دهقان به تعجب سر انگشت گزان است

کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار

طاووس بهاری را دنبال بکندند　　　پرش ببریدند و بکنجی بفگندند

خسته بمیان باغ بزاریش پسندند　　　با او ننشینند و نگویند و نخندند

وین پر نگارینش بر او باز نبندند

تا آذر مه بگذرد و آید آذار

شبگیر نبینی که خجسته بچه در داست　　　کرده دو رخان زرد، و بر و پرچین کراست

دل غالیه فاست و رخش چون گل زرد است　　　گویی که شب دوش می غالیه خورد است

بویش همه بوی سمن و مشک ببرده است

رنگش همه رنگ دو رخ عاشق بیمار

بنگر بترنج ای عجبی دارکه چون است — پستانی سخت است و دراز است و نگونست

زرد است و سپید است و سپیدیش فزون است — زردیش برونست و سپیدیش درونست

چون سیم درونست و چو دینار برونست

آگنده بدان سیم درون لولوی شهوار

وان نار بکردار یکی حقهٔ ساده — بیجاده همه رنگ بدان حقهٔ بداده

لختی گهر سرخ دران حقه نهاده — لختی سلب زرد بران روی فتاده

بر سرش یکی غالیه دانی بگشاده

واگنده در آن غالیه دان سوفش دینار

. . . . — . . . .

. . . . — . . . .

مسمط دهخدا دربارهٔ آزادی :

ای مرغ سحر، چو این شب تار — بگذاشت ز سر سیاهکاری

وز نفخهٔ روح بخش اسحار — رفت از سر خفتگان خماری

بگشود گره ز زلف زرتار — محبوبهٔ نیلگون عماری

یزدان به کمال شد پدیدار — واهریمن زشتخو حصاری

یاد آر ز شمع مرده یاد آر

. . . . — . . . .

. . . . — . . . .

ای همره تیه پور عمران — بگذشت چو این سنین معدود

وان شاهد نغز بزم عرفان — بنمود چو وعد خویش مشهود

وز مذبح زر چو شد بکیوان — بر صبح شمیم عنبر و عود

زان کو به گناه قوم نادان — در حسرت روی ارض موعود

بر بادیه جان سپرده یاد آر

.... — ....

.... — ....

مستزاد: شعری است که در آخر هر مصراع رباعی یا غزل وقطعه و امثال آن جمله مسجعی بیاورند که در وزن بدان احتیاجی نباشد ولی در معنی با مصراع ارتباطی داشته باشد مانند:

گر حاجت خود بری به درگاه خدا — حاجات ترا کند خداوند روا

با صدق وصفا — بی چون وچرا

زنهار مبر حاجت خود در بر خلق — کز خلق نیاید کرم وجود وعطا

با جامهٔ دلق — بی شرک وریا

از سنا

ملمع: شعری است که یک بیت یا یک مصراع آن فارسی و بیت و مصراع دیگر آن عربی یا به زبان دیگری باشد مانند:

سَلِ المَصَانِعَ رَكْباً تَهِيمُ فِي الْفَلَوَاتِ — تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

(سعدی)

زینهار از قرین بد زینهار — وَقِنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ

(سعدی)

ترجیع بند: آن است که اشعار از چند قسمت مختلف تشکیل شده باشد همه در وزن یکی و در قوافی مختلف، یعنی چند بیت با یک وزن و قافیه بگویند، مانند غزل و در پایان آن یک

بیت باقافیهٔ جداگانه بیاورند که با ابیات پیش در وزن متحد و در قافیه مخالف باشد و همین طور این عمل را چند بار تکرار کنند. و آن بیت منفرد باید در فواصل عیناً تکرار شود. این نوع شعر را ترجیع بند و بیت فاصله را بند ترجیع یا بند گردان گویند. ترجیع بند هاتف اصفهانی با این مطلع و بند ترجیع :

ای فدای تو هم دل و هم جان — وی نثار رهت هم این و هم آن

دل فدای تو چون تویی دلبر — جان نثار تو چون تویی جانان

دل رهاندن ز دست تو مشکل — جان فشاندن به پای تو آسان

راه وصل تو راه پر آسیب — درد هجر تو درد بی درمان

بندگانیم جان و دل برکف — چشم بر حکم و گوش بر فرمان

گر دل صلح داری اینک دل — ور سر جنگ داری اینک جان

دوش از سوز عشق و جذبهٔ شوق — هر طرف می شتافتم حیران

آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم — روشن از نور حق نه از نیران

هر طرف دیدم آتشی کان شب — دید در طور موسی عمران

پیری آنجا به آتش افروزی — با ادب گرد پیر مغبچگان

همه سیمین عذار و گل رخسار — همه شیرین زبان و تنگ دهان

....

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند — گر به تیغم برند بند از بند

الحق ارزان بود ز ما صد جان — وز دهان تو نیم شکرخند

ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم — چه کنم کافتاده ام بکمند
پند آنان دهند خلق ایکاش — که ز عشق تو مید هندم پند
در کلیسا بدلبری ترسا — گفتم : ای ! دل بدام تو دربند
ای که دارد بتار زنارت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی — ننگ تثلیث بریکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید — که اب وابن وروح قدس نهند

....

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

ترکیب بند :- ترکیب بند مثل ترجیع بند است با این تفاوت که ابیات فواصل باهمدیگر فرق دارند مانند : ترکیب بند معروف محتشم کاشانی با این مَطلَعْ و بند ترکیب :

باز این چه شورش است که در خلق عالمست — باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین — بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
وین صبح تیره باز دمید از کجا کزو — کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب — کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست — این رستخیز عام که نامش محرم است
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است — گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین (رض)

کشتی شکست خورده طوفان کربلا		در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش میگریست		خون میگذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک		زآن گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان		خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید		خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز به عیوق میرسد		فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمیکه لشکر اعدا نکرد شرم		کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد
کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی		وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی
کاش آنزمان بر آمدی از کوه تا بکوه		سیل سیاه و روی زمین قیرگون شدی
کاش آنزمان ز آه جگر سوز آل بیت		یک شعله، برق خرمن گردون دون شدی
کاش آنزمان که پیکر او شد درون خاک		جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست		عالم تمام غرقه دریای خون شدی

آل نبی چو دست تظلم بر آورند
ارکان عرش را به تزلزل در آورند

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند		اول صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان تپید		زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
بس آتشی ز اخگر الماس پاره‌ها		افروختند و بر حسن مجتبی زدند
پس آن سرادقی که ملک محرمش نبود		کندند از مدینه و در کربلا زدند

از تیشهٔ ستیزه در آن دشت کوفیان | بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کزان جگر مصطفیٰ درید | بر حلق تشنهٔ خلف مرتضیٰ زدند
آل حرم دریده گریبان گشاده موی | فریاد بر در حرم کبریا زدند

روح الامین نهاد بزانو سر از حجاب
تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

....
....
....

III) سوانح شعرا:

به ارتباط معرفی موضوعات مربوط به شعر، لازم دیده میشود که از شعرا نیز ذکری بمیان آید. شرح سوانح شعرا از جملهٔ موضوعات نثر، در نوع سخن میباشد و ما به این منظور سوانح چند شاعر و نویسنده را که اثرات شان در پروگرام نصاب تعلیمی درج است تشریح میکنیم.

سعدی

شیخ مشرف بن مصلح شیرازی یا مشرف الدین بن مصلح الدین - سعدی شیرازی در اوایل قرن هفتم هجری (اوایل قرن سیزدهم میلادی)، میان خاندانی از عالمیان دین در شیراز ولادت یافت در آوان جوانی به بغداد رفت و آنجا در مدرسهٔ نظامیه، که بزرگترین مرکز علمی بود بتحصیل علوم ادبی و دینی همت گماشت و سپس بعراق و شام و حجاز سفر کرد و در اواسط قرن هفتم هجری در عهد حکومت اتابک سلغری - ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳-۶۵۸ هجری = ۱۲۲۶-۱۲۵۹ میلادی)، بشیراز بازگشت و منظومهٔ حکمی بوستان را در سال ۶۵۵ هجری (=۱۲۵۷ میلادی) بوی تقدیم کرد و سال بعد (۶۵۶ هجری

= ۱۲۵۸ م) ، گلستان را در مواعظ و حکم بنثر مزین آمیخته با قطعات اشعار دل انگیز بنام شاهزاده سعد بن ابوبکر در آورد و بوی تقدیم نمود و از آن پس قسمت عمدهٔ عمر خود را در شیراز و در خانقاه خود زیسته و به سال (۶۹۱ هجری = ۱۲۹۱ م) ، یا (۶۹۴ هجری = ۱۲۹۴ میلادی) ، درگذشته و در همان خانقاه مدفون است .

سعدی با فردوسی و حافظ یکی از سه شاعر بسیار بزرگ و بلامنازع فارسیست ، در سخن او غزل عاشقانه آخرین حد لطافت و زیبایی را درک کرده و لطیف ترین معانی در ساده ترین فصیح ترین و کاملترین الفاظ آمده است . در حکمت و موعظه و ایراد حکم و امثال از هر شاعر پارسی گوی موفق تر است و نثر مزین و آراسته و شیرین و جذاب او در گلستان بهترین نمونهٔ نثرهای فصیح فارسی است . وی به سبب تقدم در نثر و نظم از قرن هفتم به بعد همواره مورد تقلید و پیروی شاعران و نویسندگان فارسی گوی ایران و خارج از ایران بوده است .

آثار منثور دیگرش غیر از گلستان مجالس پنجگانه ، نصیحت الملوک ، رسالهٔ عقل و عشق ، تقریرات ثلاثه است ؛ و اشعارش به قصائد و مراثی و ترجیعات و چند مجموعهٔ غزل و مقطعات و جز آن تقسیم میشود .

کلیات سعدی بارها در ایران و سایر کشورها طبع شد .

در باره احوال و آثار او رجوع شود به سعدی نامه ، طبع وزارت فرهنگ ، تهران ، ۱۳۱۶ شمسی . تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت ، مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، ج ، ۱ - تهران ، ۱۳۱۲ ، ص ۵۳۹- ۵۴۴ .

تاریخ ادبیات ایران ، آقای داکتر رضازاده شفق ، تهران ، ۱۳۲۱ (ص ۲۶۳ - ۲۷۹) نمونه ی کلام : همدردی :

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

جامی

(نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی)

جامی مشهورترین شاعر آخر عهد تیموری است که باید او را بزرگترین شاعر آن عهد و گوینده بنام بعد از حافظ شمرد. ولادتش به سال ۸۱۷ هجری (= ۱۴۱۴ میلادی) در خرجرد جام (خراسان) اتفاق افتاد.
تحصیلاتش در هرات و سمرقند در علوم ادبی و دینی و عرفان با سیر و سلوک در مراحل تصوف صورت گرفت تا بمرتبهٔ ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقهٔ نقشبندی درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری خلافت نقشبندیان بدو تعلق گرفت. جامی از سلاطین عهد خود مخصوصاً به سلطان حسین بایقرا تقرب یافته بود وضمناً با سلاطین بزرگ دیگر عهد خود نیز ارتباط داشت. وفاتش به سال ۸۹۸ هجری (= ۱۴۹۲ میلادی) اتفاق افتاد.

جامی شاعر و عارف و ادیب و محقق بزرگ عهد خود و صاحب نظم و نثر و کتب فارسی و تازی متعدد است. از آثار معروف منثور او باید کتاب نفحات الانس و لوایح اشعة اللمعات و بهارستان را در اینجا ذکر کنیم.
نفحات الانس که بسال ۸۸۳ هجری (= ۱۴۷۸ میلادی) تالیف شده در شرح حال مشایخ صوفیه و حاوی اطلاعات ذی قیمت در این باب است.
از آثار منظوم او نخست هفت اورنگ یا سبعه است. شامل هفت مثنوی، سلسلة الذهب سلامان وابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، یوسف ذلیخا، لیلی ومجنون، خردنامهٔ اسکندری، دیگر دیوان قصائد و ترجیعات و غزلها و مراثی و ترکیب بند و ترانه‌هاست و قطعاتست که جامی آنها به سه قسمت کرده و فاتحة الشباب و واسطة العقد و خاتمة الحیات نام نهاده است.
در اشعار جامی افکار صوفیانه و داستانها و حکمت و اندرز و تصورات غزلی و غنایی همه بوفور دیده میشود. وی در مثنوی‌های خود در روش نظامی را تقلید میکرد و در غزل از سعدی و حافظ پیروی مینمود و در قصیده

تابع سبک شاعران قصیده گوی عراق بود. با اینحال نباید اورا از ابتکار مضامین تازه وقدرت بیان ولطف معانی در اشعارش بی بهره دانست و با آنکه بمرتبهٔ استادان بزرگ پیش از خود کمتر میرسد لیکن از آن جهت که خاتم شعرای بزرگ فارسی زبان است دارای اهمیت و مقام خاصیست.

دربارهٔ احوالش رجوع شود به: جامی، آقای علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۰. - از سعدی تا جامی (ترجمه از جلد ۳ تاریخ ادبیات برون) ص ۵۶۲ - ۵۹۷ - تاریخ ادبیات ایران، داکتر رضازاده شفق - ص - ۳۴۳ - ۳۵۲.

نمونهٔ کلام:

منت دونان

بدندان رخنه در پولاد کردن بناخن راه در خارا بریدن
فرو رفتن به آتشدان نگونسار بپلک دیده آتش پاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتر بار ز مشرق جانب مغرب دویدن
بسی بر جامی آسانتر نماید ز بار منت دونان کشیدن

ایرج

(جلال الممالک ـ ایرج میرزا پسر صدرالشعرا غلام حسین میرزا)

ایرج میرزا از نوادگان فتحعلیشاه قاجار بود. ولادتش بسال ۱۲۹۱ هجری (=۱۸۷۴ میلادی) و مرگش بسال ۱۳۴۳ هجری (= ۱۹۲۴ میلادی) اتفاق افتاد. وی در پارسی، تازی و زبان فرانسوی مهارت داشت وروسی و ترکی نیز میدانست وخط را خوب مینوشت. تحصیلاتش در مدرسهٔ دارالفنون تبریز صورت گرفت و در ۱۹ سالگی هنگام ولیعهدی مظفرالدین شاه که سلطنتش از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۴ هجری (۱۸۹۶ - ۱۹۰۶ میلادی) بوده است. لقب صدرالشعرا یافت لیکن بزودی از شاعری در دربار کناره گرفت وبخدمات دولتی مختلفی پرداخت که ازمیان آنها خدمت در وزارت معارف (فرهنگ) ازهمه پرارزشتر بود.

شعر ایرج بسادگی واشتمال بر مفردات وتعبیرات عامیانه مشهوراست. اطلاع او از ادبیات ملل مختلف وتأثری که ازمحیط متغیر وانقلابی عهدخود پذیرفته بود، اورا وادار کرد تا روش قدیم را که در آن نیرومند بود رها کند وخود شیوهٔ خاصی آورد. درین شیوه افکار نو ومضامینیکه گاه از ادبیات خارجی اقتباس شده وگاه تراویدهٔ اندیشهٔ شاعر است، نیز مسائل مختلف اجتماعی وهزلها وشوخی های نیشدار وریشخندها، وتمثیلاتیکه شاعر از غالب آنها نتایج اجتماعی را متوقعست درزبان بسیار ساده وگاه نزدیک بزبان تخاطب بیان شده است. برای اطلاع از احوالش رجوع شود به مقدمهٔ دیوان ایرج میرزا چاپ کتابخانهٔ مظفری.

نمونهٔ کلام:

گویند مرا چوزاد مادر　　پستان بدهن گرفتن آموخت
شبها برگاهوارهٔ من　　بیدار نشست وخفتن آموخت
دستم بگرفت وپابپا برد　　تا شیوهٔ راه رفتن آموخت
یک حرف ودوحرف برزبانم　　الفاظ نهاد وگفتن آموخت
لبخند نهاد برلب من　　بر غنچهٔ گل شگفتن آموخت
پس هستی من زهستی اوست　　تا هستم وهست دارمش دوست

عطار

شیخ فریدالدین ابوحامد محمدبن ابوبکر ابراهیم عطار «کدکنی» نیشاپوری شاعر و نویسندهٔ عارف نامی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. وی در اوایل حال بداروگری و شاید پزشکی اشتغال داشت و در همان حال صاحب سرمایهٔ وافری از ادب و شعر و فرهنگ نیز بود و در تاریخی که روشن نیست بر اثر انقلابی که در احوال او پدیدار آمد بحقایق عرفانی روی آورد و گویا در سلک مریدان شیخ مجدالدین بغدادی (منسوب به بغدادک خوارزم)، شاگرد شیخ نجم الدین کبری منسلک شد و بسفرهای طولانی و زیارت مشایخ بزرگ عهد خویش رسید.

عطار مردی پرکار و فعال بود و چه هنگام اشتغال بکار داروگری و چه در دورهٔ اعتزال و گوشه‌گیری، که گویا در اواخر عمر دست داده بود، بنظم مثنوی های بسیار و دیوان مفصل خود و تألیف کتاب پرارزش تذکرة الاولیاء اشتغال داشت. تذکرة الاولیاء شامل سرگذشت نود و شش تن از اولیاء و مشایخ صوفیه با ذکر مقامات و مناقب و مکارم اخلاق و نصایح و مواعظ و سخنان حکمت آمیز آنانست. شیوهٔ نگارش این کتاب ساده و دل انگیز و در مقدمهٔ احوال مشایخ عادةً همراه با شیوهٔ نثر موزون و مقفی (= مسجع) است.

تألیف این کتاب باید در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری صورت گرفته باشد. وفات عطار در سنین مختلف نوشته اند و اگر وی در قتل عام نیشاپور بسال ۶۱۷ کشته نشده باشد باید از میان تواریخ دیگر سال ۶۲۸ را که در غالب مأخذ برای سال شهادت او تعیین و تکرار شده پذیرفت.

عطار دارای دیوان قصائد، غزلها، ترانه ها و مثنوی بود و آثار او عبارت اند از: اسرارنامه، الهی نامه، مصیبت نامه، وصیت نامه، منطق الطیر و بلبل نامه، شترنامه، مختارنامه، خسرونامه، مظهرالعجائب، لسان الغیب، مفتاح الفتوح و بسیر نامه. مثنوی منطق الطیر و داستان سیمرغ با تشریح هفت وادی صعب (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا)، از دل انگیزترین مثنوی ها با طرح و ایراد مسائل عرفانی میباشد.

نمونهٔ کلام ــ گورکن:

یافت مرد گورکن عمری دراز   سائلی گفتش که چیزی گوی باز

چون تو عمری گورکندی درمغاک
چه عجایب دیده ای در زیر خاک

گفت این دیدم عجایب حسب حال
کاین سگ نفسم همی هفتاد سال

گورکندن دید و یک ساعت نمرد
یک دم فرمان یک طاعت نبرد!

امام محمد غزالی (رح)

ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی در سال (۴۵۰ هـ) (= ۱۰۵۸) میلادی در طاهران طوس ولادت یافت. پدرش پیشهٔ بافندگی داشت ولقب غزالی ازهمین پیشهٔ پدر است. ابوحامد محمد وبرادرش احمد بعد از فوت پدر درتعهد ونگاه داشت احمد بن محمد (رادکانی)، از علمای زمان بودند وازو مقدمات علوم دینی وادبی را فراگرفتند. محمد غزالی بعد از چندی به نیشاپور در خدمت امام الحرمین ابوالمعالی جوینی فقیه ومتکلم بزرگ رفت وبه تحصیل پرداخت تا به حدی استادی رسید وبعد از فوت استاد خود به اشارهٔ نظام الملک طوسی در سال (۴۸۴ هـ) منصب تدریس را در نظامیه بغداد بدو محول کردند.

در سال (۴۸۸ هـ) در ۳۹ سالگی تحول در احوال روحانی غزالی پدید آمد، برادر خود احمد غزالی را جانشین خود در تدریس کرد وبه اندیشهٔ سیر سلوک از بغداد به جانب حجاز بیرون رفت وتا (۱۰) سال در بلاد شام، وجزیره وبیت المقدس وحجاز بسر برد تا در سال ۴۹۸ هجری بطوس بازگشت ویکسال بعد برای تدریس در نظامیهٔ نیشاپور بدان شهر رفت وپس از مدتی اندک بطوس بازگشت ودر خانقاه ومدرسه یی که نزدیک خانهٔ خود داشت بارشاد وتعلیم مشغول بود ودیگر دعوتها ودرخواستهای مبرم سلاطین ورجال را برای شرکت در امور دنیوی نپذیرفت. بالآخره در سال ۵۰۵ هجری (= ۱۱۱۱ میلادی)، در زادگاه خود درگذشت.

تألیفات او در مسائل دینی وکلامی واندیشه های فلسفی خاص او متعدد است ولی در اینجا مقصود ذکر آثار پارسی اوست که از آن میان مخصوصاً کیمیای سعادت ونصیحت الملوک ومجموعهٔ مکاتیب او مشهور به «فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام»، مشهور است. کیمیای سعادت یک کتاب اخلاق است که مبانی

افکار در آن بر شریعت و طریقت نهاده شده است. اما نصیحة الملوک غزالی را در اخلاق و تربیت ملوک و فرمانروایان بنا بر درخواست سلطان سنجر نوشته است.

سنائی

(ابوالمجد مجدود بن آدم)

سنائی غزنوی شاعر بلند مرتبهٔ دری و عارف مشهور و از استادان مسلم زبان فارسی است. ولادتش در اواسط قرن پنجم هجری (= اواسط قرن یازدهم میلادی) در غزنین اتفاق افتاد. در آغاز جوانی شاعر درباری و مداح مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۸) هجری و بهرام شاه بن مسعود (۵۱۱-۵۵۲) هجری بود ولی بعد از سفر خراسان و اقامت چند ساله در آن دیار و ملاقات با مشایخ تصوف در او تغییری ایجاد شد و کارش به زهد و دانش و تأمل در حقایق عرفانی کشید و بسرودن قصائد معروف خود در زهد و وعظ و عرفان، و ایجاد منظومه‌های مشهور حدیقة الحقیقه و طریق التحقیق و سیر العباد و کارنامهٔ بلخ و امثال آنها توفیق یافت و نخستین بار قصائد و منظومه‌های خاصی را بحث در مسائل حکمی و عرفانی اختصاص داد.

وفات او در سال ۵۴۵ هجری (۱۱۵۰ میلادی) اتفاق افتاد و مقبره اش در غزنین زیارتگاه خاص و عام است. اثر سنائی در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن مسلم است، او در آغاز کار، روش شاعران دورهٔ اول غزنوی خاصه عنصری و فرخی را تقلید میکرد ولی در دورهٔ دوم که دورهٔ تغییر حال و تکامل معنوی او ست، آثار او پر است از معارف و حقایق عرفانی و حکمی و اندیشه‌های دینی که در قصائد از آوردن کلمات و عبارات عربی و اشارات مختلف از احادیث و آیات و قصص و تمثیلات و استدلالات عقلی و استنتاج از آنها برای اثبات مقاصد خود، و اصطلاحات وافر علمی از علوم مختلف زمان استفاده نمود. این شیوه خاص اشعار او را ممتاز و تقلید از آنرا برای شاعران بسیار توانا هم مشکل ساخته است.

نمونۀ کلام - حاصل شراب :

چیست حاصل سوی شراب شدن — اوّلش شر و آخر آب شدن

در دل از سود او سروری نه — هر چه او داد جز غروری نه

تو بدو دین و خرد بداده — او بتو دیو و دد بداده

تو از او آن خوری که مستی تست — او ز تو آن خورد که هستی تست

فرّخی

(ابو الحسن علی بن جولوغ)

فرخی شاعر بزرگ افغان در آغاز قرن پنجم هجری (اوایل قرن یازدهم میلادی) است. وی غزل گوی لطیف طبع و قصیده سرای مداحیست که بسادگی زبان و لطافت طبع مشهور است و افکار غنائی و بیان احساسات لطیف شاعرانه که غالباً مبتنی بر صنایع لفظی و معنوی بدیعی است در غزلها و تغزلهای او به بهترین زبانی دیده میشود. زبان ساده و شیرین فرخی در شعر همواره مورد نظر و توجه شعر او ادبای آن زمان بوده است. این زبان ساده و قدرتی که شاعر در وصف و لطفی که در بیان داشته او را سرآمد شاعرانی ساخته است که در سخن سهل و ممتنع خود مشهور شده اند.

شهرت وی در شاعری هنگامی آغاز شد که از دادگاه خود سیستان بچغانیان خدمت امیر ابو المظفر رسید و بعد از چندی بدرگاه سلطان محمود غزنوی روی نهاد و مدحتگر محمود و پسرش مسعود بود. وفاتش در سال ۴۲۹ هجری (= ۱۰۳۷) میلادی اتفاق افتاد.

نمونۀ کلام - نکویی :

دل مردم بنکویی بتوان برد از راه — بر نکوکاری هرگز نکند خلق زیان

مردمانرا خرد و عقل بدان داد خدای — تا بدانند بد از نیک و سره از قرآن

نیک و بد هر دو توان کرد ولیکن سخنیست
نیک دشوار توان کردن و بد سخت آسان
تو همی رنج نهی بر تن تا هر چه کنی
همه نیکو بود، احسنت وزه ای نیکو دان!

خواجه عبدالله انصاری (رح)

شیخ الاسلام خواجه ابواسمٰعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی معروف به عبدالله انصاری و پیر هرات از اولاد ممتٌ انصاری بود که در زمان خلافت عثمان یا احنف بن قیس بهرات رفت و پدران وی همه در هرات بوده اند. او غروب جمعه (۲) شعبان ۳۷٦ هجری در قهندز هرات متولد شد و از کودکی جودت ذهن بسیار بروز میداد، چنانچه در مکتب، شعر عربی بدیهه میگفت و از نوادر عصر خود بود و در آن زمان کسی یارای برابری با وی نبود و بیش از صد هزار شعر عربی در حفظ داشت و در حدیث و کلام و فقه بزرگترین مرد زمان خود بود و در قوهٔ بیان نیز نادرهٔ زمان بشمار میرفت چنانکه در مواعظ او همواره عدهٔ کثیری حاضر بودند. از ارکان مذهب حنبلی شمار است و در ضمن مایل به تصوف بود، بیشتر اوقات خود را در هرات گذرانده و در ضمن سفرهایی کرده است. عاقبت به سن ۱۰۵ سالگی در سال ۴۸۱ هجری در هرات رحلت کرد و مزار او امروز زیارتگاه است.

عبدالله انصاری یکی از بزرگان ادبیات و تصوف اسلام و سخن سرای افغانستان است و در زبان دری و عربی و زبان هری قدیم تسلط بسیار داشته و بیش از شصت هزار شعر عربی سروده است. که اینک از میان رفته و چند کتاب بعربی بسیار فصیح از او مانده، یکی منازل السائرین در عرفان و سلوک، انوار التحقیق، رحل الرسول، رسالهٔ اربعین، در زبان هروی قدیم شرح و حوال عرفای مقدم بر خود را در منبر در ضمن مجلس وعظ گفته است و مریدان وی نوشته و بنام طبقات الصوفیه جمع کرده اند و آنرا عبدالرحمن جامی شاعر

عارف معروف قرن نهم بزبان دری ترجمه کرده واحوال عرفای بعد از او را بآن افزوده و باسم نفحات الانس معروف است. در زبان فارسی رسایل بسیار به نثر بسیار فصیح و سجع و ترجیع تالیف کرده که معروفترین آنها مناجات نامه ودیگر رسالهٔ واردات، کنزالسالکین، الٰهی نامه، دل وجان، قلندرنامه، محبت نامه، هفت حصار، تفسیر فارسی، نصایح خطاب به نظام الملک، مقامات یا مقولات، گنجنامه و در اسناد برخی از آنها بادی تردید است. عبدالقادر دهادی کتابی در مناقب وی بنام (المادح والممدوح) بزبان تازی نوشته است. از اشعار دری او بعضی غزلیات ومقطعات ورباعیات بدست است. که خود در رسایل خویش ثبت کرده است.

نمونهٔ کلام:

ای ز سر راه تو هرگز کسی آگاه نی
وی بجز غم سالک راه تو را همراه نی

ای صفات تو بجز پاکی وجز پاکیز نی
وی ترا هیچ آفریده همسر وهمتا نی

هر که شاهنشاه تر در پیش حکمت بنده تر
حکم تو مقهور سلطان و وزیر و شاه نی

هر که اندر راه تو آهی بر آرد در دو کون
شاه گردد گرچه او را قدر یک کاه نی

راحت عشاق تو جز بای بسم الله نیست
مونس مشتاق تو جز قاف قال الله نی

بعد از معلومات راجع به سخن، انواع وکاربرد آن که شرح تاریخ، تراجم احوال، تذکره و طبقات علما، شعرا و نویسندگان نیز در جملهٔ موضوعات مورد بحث آن میباشند و ما صرف سوانح چندتن از شعرا و نویسندگان را با ذکر چند ماخذ بطور نمونه به این ارتباط معرفی کردیم اینک راجع به نگارش تماس میگیریم:

فصل پنجم

نگارش

کلمهٔ نگارش مفهوم نویسندگی را میرساند. ولی باید متوجه شد که نویسندگی سه قسمت مهم دارد:

۱- تنقیط و علامه گذاری.

۲- املا و قوانین املایی.

۳- انشا.

ازآنجائیکه علامه گذاری علاوه از تحریر در قرائت و تقریر نیز تاثیر مستقیم دارد پس در اول این فصل به شرح آن بنام «نشانه های مهم و موارد کاربرد آنها»، پرداخته، بعد به ترتیب املا و انشا را مورد بحث قرار میدهیم.

I) تنقیط و علامه گذاری، استعمال و موارد کاربرد آنها:

نشانه های مهم عبارت اند از:

۱- **نقطه (.)**: قطع کامل رشتهٔ سخن که نشانهٔ پایان یک جملهٔ خبری یا امری و یا چند جملهٔ بهم پیوسته است، در نوشتن با نقطه [= .] نشان داده میشود. به عبارت دیگر پس از پایان یک جمله یا چند جملهٔ بهم پیوسته، گذاشته میشود مانند:

موج درگیریهای خونین مردم مصر با نظامیان، قاهره و سه شهر دیگر را فرا گرفت.

بعد از حرف هایی که نشانهٔ ویژه و مختصر نام هاست نیز گذاشته میشود. مانند: فرهنگ معین، تالیف م. معین. (م.) نشانهٔ اختصاری محمد است. سال ۶۵۵ هـ. ق. (= هجری قمری)

۲- نشانهٔ پرسش (؟): این نشانه در پایان جمله های پرسشی گذاشته میشود. مانند: دربارهٔ این کتاب، چه نظر داری؟

پرسش غیر مستقیم، این نشانه را نمی خواهد. مانند: از او بپرس که دربارهٔ این کتاب، چه نظر داری.

۳- نشانهٔ عاطفه (!) (= تعجب): در پایان هر کلمه یا جمله ای می آید که بیانگر یکی از حالت های عاطفی و درونی انسان باشد، از جمله شگفتی، تحیّر، تحسین، تنفر، استهزا، دعا، نفرین، ترس، مِهر، خشم و. . .

نمونه ها:

ده، چه بی رنگ و بی نشان که منم ! «مولوی»

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش! «حافظ»

هان مشو نومید! چون واقف نه ای از سرّ غیب. «حافظ»

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است

آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش ! «حافظ»

ای مدّعی! برو که مرا با تو کار نیست. «حافظ»

این نشانه، علاوه بر کاربردش در پایان کلمه ها و جمله های عاطفی پس از صوت، منادا (= شبه جمله ها) و جمله های بی فعل نیز می آید. مانند مورد اخیر از حافظ.

۴- شارحه یا دو نقطه (:): نشانهٔ نقل قول غیر مستقیم، شرح و بیان و توضیح مطلبی یا تعریف چیزی یا آوردن مثالی است.

نمونه ها:

* فردوسی میگوید: میازار موری که دانه کش است.
* سخن فوق را توضیح میدهم: . . . .
* به این نمونه توجه کن:
* دو چیز طیرهٔ عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

(سعدی)

* ... سه طرز مختلف تولید عناصر جدید را شمارش و سپس شرح و بررسی میکنیم ؛ اول ، سرعت بخشیدن به ذرات ابتدائی ، توسط حوزهٔ الکترومغناطیس . دوم افزایش حرکت حرارتی همهٔ اتمهای موجود در یک گاز و سرانجام ، آخرین راه یعنی دخول نیوترون در هستهٔ اتم .

* فرضیهٔ نسبیت عمومی ، عبارت است از : تئوری رابطهٔ ماده و نیروی جاذبه که عالم را انباشته است .

* پلاسما : مخلوطی از اتم های یونیزه و الکترون آزاد و اتم های سالم و حتی مولکول های سالم است .

توضیح : نمونه های (۱) و (۲) برای نقل غیر مستقیم ، نمونهٔ (۳) برای نمایش مثال و مانند ، نمونهٔ (۴) و (۵) برای شمارش یا بیان علت و انگیزه ها و شرح و تفسیر و نمونهٔ (۶) و (۷) برای تعریف یک چیز آمده است .

۵ـ نقطهٔ درنگ (؛) یا نشانهٔ درنگ کوتاه) : ـ این نشانه را بین دو کلمه یا دو جزء جمله قرار میدهند . برای رعایت وقفه یا مکثی که از یک مکث معمولی کمتر یا کوتاهتر است ، مثلاً ، اگر مکث معمولی یک ثانیه باشد ، این ، نیم ثانیه است . این نشانه ، صرفاً برای درک و مفهوم شدن توضیحی است که پس از یک کلمه یا قسمتی از جمله ، در پی آن می آید . مانند ؛ عاشقان ؛ دارند قال و عارفان ؛ دانند حال .

هر مرغ به دستانی ؛ در گلشن شاه آید　　　　بلبل ؛ به نواخوانی ؛ حافظ ؛ به غزل گویی .

« حافظ »

توضیح : چون تشخیص موارد کاربرد نقطهٔ درنگ از درنگ (= ویرگول) تقریباً دشوار است . بهتر است در نوشتن انشا فقط از ویرگول استفاده کنید .

٦ـ درنگ یا نشانهٔ مکث (،) : بعضی کاربرد های آن به شرح زیر است :

۱ـ برای مکث در قسمت های مختلف جمله .

۲- بین کلمه‌هایی که یک وظیفه در جمله دارند.
۳- بعد از جمله‌ها، عبارات و کلمه‌های معترضه.
۴- به جای واو عطف «و» اگر بیش از یکبار باشد.
۵- میان دو جزء یک جملهٔ مرکب و به جای نقطه بین جمله‌هایی که از نظر مفهوم به هم پیوستگی دارند.

نمونه‌ها: او در سال گذشته پدر، مادر، زن و فرزندش را از دست داد.

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین، دعا گویم. «حافظ»

اگر در نگشایی، ز رهٔ بام برآیم. «مولوی»

هر چند کازمودم، از وی نبود سودم. «حافظ»

۷- گیومه (= « ») : در این موارد بکار میرود:

(۱) نقل قول مستقیم، در این صورت، همهٔ گفته‌ها یا سخن گویندهٔ دیگر، عیناً در آن می آید.

نمونه‌ها:

نگفتمت: «مرو آنجا که آشنات منم / درین سراب فنا، چشمهٔ حیات منم!» «مولوی»

گفتم: «غم تو دارم» گفتا: «غمت سرآید» «حافظ»

(۲) اسم یا هر کلمهٔ تازه‌ای که بخواهیم به شنونده یا خواننده معرفی کنیم در گیومه قرار میدهیم مانند:

... و غیبت بزرگ «شمس»، پس از ۶۴۵ هـ.ق. / ۱۲۴۷ م. (= میلادی)، روی میدهد که دیگر از وی، هیچگونه خبری در دست نیست.

«جلال‌الدین مولانا»، هر دو بار در غیبت شمس، سوگوار میگردد. «افلاکی»، تصویر نسبتاً کاملی از رفتار مولانا، در نخستین دورهٔ سوگواری او، بدست میدهد: «روز پنجشنبه، بیست و یکم ماه شوال ۶۴۳ هـ. / ۱۳۴۵/۳/۱۹ م.)... غیبت نمود، قرب ماهی، طلب او کردند، اثری پیدا نشد که او: چه شد؟

- و به کجا رفت ؟! ... بعد از آنکه چهل روز تمام بگذشت، حضرت خداوندگار (= مولوی)، از غایت سوز درون، وجهت تسکین جساد ...

«چلپی، حسام الدین» را نقیب یاران کرده، «سوم بار به طلب مولانا شمس الدین، سفر شام در پیش گرفت و ...»

«مولوی»، مایوس از جستجوهای بیهوده خویش ... به خود نهیب میزند که:

دست بکشا، دامن خود را بگیر　　　　مرهم این ریش، جز این ریش نیست

«مولانا»، هیچگاه شمس را فراموش نمیکند ...

توضیح: سخنی را که با تصرف نقل کرده ایم یا معنی و مفهوم وصورت آن را دست کاری کرده ایم و یا در هنگام معرفی برای بار دوم، داخل گیومه نمی گذاریم.

۸- **خط تیره یا فاصله** (-): این نشانه را معمولاً دو طرف جمله، عبارت و یا کلمه معترضه یا توضیح دهنده میگذارند. مانند:

«دی پیری فروش - که یادش بخیر باد

گفتا، شراب نوش وغم دل ببر زیاد

(حافظ)

(۱) برحسب فرضیه نسبیت عمومی - فرضیه البرت انشتین - نوری که از ستاره ای دوردست می آید، هنگام عبور از کنار خورشید ۱/۷۵ ثانیه از سیر اصلی منحرف میشود.

(۲) ابتدای جمله های مکاتبه ای. مانند:

یکی مزینی (= آرایشگری)، را گفت که: - تارهای موی سپید از محاسنم برچین، مزین نظری کرد، موی سپید بسیار دید، ریش ببرید به یکبار و به دست او داد، گفت که: - تو بگزین که من کار دارم. «شمس تبریزی»

۹- **پرانتز یا قوسین** (　　): نشانه ای است که جمله، عبارت یا کلمه تعبیر یا معنی کننده

یا توضیح دهندهٔ بخش پیش از خود را در برگیرد. مانند:

* در زبان عاطفی شعر نو، واژه های شب (سمبل خفقان و ستم حاکم بر جامعه)، روز (سمبل دوستی و . . .)، سپیده (سمبل آزادی و رهایی و . . .)، آمده است.

* حافظ (خواجه شمس الدین محمد)، و نیما؛ و شیخ (علی اسفندیاری)، از شاعران بزرگی هستند که توجهی ژرف به انسان و جامعه دارند.

* ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ ه.ق.)، دانشمند و فیلسوف برجستهٔ افغانی که . . .

* هه گل (که نباید با هه گل، اشتباهش کنیم) یکی از طبیعت شناسان بزرگ سدهٔ نوزدهم است.

۱۰- سه نقطه (. . .): نشانهٔ بریدن و گسستن سخن است. این نشانه ممکن است در آغاز، وسط و پایان جمله بیاید. سه نقطه در موارد زیر بکار میرود:

۱- برای رعایت اختصار، هنگامیکه بودن یا نبودن سخنی بی تفاوت است. مانند: نمونه های نقطه چین پیش.

۲- برای سانسور یا چند کلمهٔ زشت و غیر مصلحتانه.

۳- برای نشان دادن لکنت زبان یا کندی در لحن و بیان. مانند: من . . . حا . . . لم . . . خیـ . . . لی . . .

۴- در معنی واژه های مانند: «غیره» و «الخ»، استعمال میشود. نمونه: کتابهای درسی - کتابهای جغرافیا، فزیک، شیمی، ریاضی و . . . - با مقتضیات عصر ما سازگار هستند.

یاد آوری: هرگاه «سه نقطه»، در پایان جمله واقع شود، نشانهٔ پایانی جملهٔ پیش از آن می آید. مانند: بزودی، بیدادگری از میانه برخواهد خاست، علم راهنمای جامعه های انسانی خواهد شد، هنر با زندگی خواهد آمیخت، . . .

معمولاً، حذف یک یا چند مصراع یا بیت از شعر و یک یا چند سطر از نثر را با تعدادی نقطه، نمایش میدهند.

مانند: ای آنکه غمگنی و سزاواری

وندر نهان سرشک همی باری

. . . .

. . . .

هموار کرد، خواهی گیتی را؟

گیتی است، کی پذیرد همواری

در مورد نثر میتوان، میتوان به جای چند نقطه، فقط همان سه نقطه را به کار برد. مانند:

«این همه دیدم و برتقویم امسال، تعلیق کردم . . . وزمانه به زبان فصیح آواز میداد ولیکن کسی نمی شنود.»

۱۱- افزونه (= [ ]):

۱- برای نمایش نشانه (ویژه) چیزی. مانند: [، [.

۲- برای مشخص کردن واژه یا واژه هایی که بر نوشته یا عنوان کتابی می افزایند، آن واژه یا واژه ها را بین دو قلاب قرار میدهند.

نمونه: بیهقی نوشته است: «روز سه شنبه امیر [مسعود غزنوی] بدان قصر آمد که برابر میدان داشت.»

۳- اگر درضمن مطلبی که بین دو گمان قرار دارد، توضیح یا نکته معترضه ای لازم شود، آن توضیح یا نکته معترضه بوسیله علامت قلاب مشخص میکنند.

نمونه: هه گل (که نباید با هه گل [فیلسوف ژرف اندیش آلمانی] اشتباهش کنیم) یکی از طبیعت شناسان بزرگ سده نوزدهم است.

۱۲- بزرگ نما (= زیرین خط ____):

برای برجسته نمودن برخی از کلمه ها یا عنوان های دست نوشته ها و نوشته های ماشینی زیر آن کلمه ها یا عنوانها خطی مستقیم یا موجدار می کشند. خط مستقیم، در مورد مطلب های بسیار مهم، و خط موجدار،

در مورد مطلب های کم اهمیت تر، به کار می رود.

نمونه: کتاب گلستان شاهکاری ادبی است.

آن که ما را می زاید و می پرورد والدین و آنکه در ارتباط ایشان به ما شخصیت می بخشند جامعه است.

۱۳- پاراگراف (= بند،):

هر بخش سخن که از چند جملهٔ بهم پیوسته، تشکیل میشود، یک بند یا پاراگراف را می سازد.

البته باید توجه داشت که نویسنده با تالیف و یک جاگرد آوری جمله هایی که دارای ارتباط و بهستگی لفظی ومعنی بیشتری هستند و بر روی هم مطلب و مفهوم نسبتاً کامل و جداگانه ای را در بر دارند، پاراگراف ها را میسازند. در نوشتن هر پاراگراف تازه از سر سطر و یا فاصلهٔ یک سانتی متر بیشتر از سایر سطر ها، نسبت به حاشیه، شروع میشود. تمام بند های یک نوشته، زیر عنوان یا موضوع آن که در وسط صفحه و معمولاً بالای کاغذ با خطی درشت تر از متن، نوشته میشود، قرار میگیرد.

گاهی نوشته ای عنوان های فرعی هم دارد که در کنار یا وسط صفحه می آید.

۱۴- خط مورب (/): این نشانه در موارد زیر بکار میرود:

(۱) برای جدا کردن تاریخهای هجری شمسی یا قمری و میلادی از هم، درصورتیکه در پی هم بیایند.

مانند: امروز، جمعه، اول ماه جدی ۷۱ ۱۳ / ۶ شعبان ۱۴۱۴ / ۵ جنوری ۱۹۹۳، هنگام طلوع آفتاب، ساعت . . . میباشد.

(۲) برای جدا کردن روز، ماه و سال از هم درصورتیکه با عدد و در پی هم بیایند. مانند:

۲۲ / ۱۱ / ۵۷ یا . . .

۱۵- نشانهٔ همسانی (= ایضاً» «یا « »):

این نشانه به جای کلمه های تکراری در سطر های متوالی قرار میگیرد. مانند:

دانادلان حق شناس، نعمت را باشکرگزاری پایدار می سازند.

"   "   » منت فراوان ارج می نهند .

"   "   » ناسپاسی تلف نمیکنند .

۱۶- عدد کوچک (*۱) :

برای توجه دادن به توضیحات پانویس. در این صورت عدد کوچک روی آخرین حرف کلمهٔ آخر جملهٔ متن گذاشته میشود. مانند

بوی نقره‌ای نور

زبانم ودیعهٔ خشمی است که از سرجنون می وزد .
زلف تو خلاصهٔ شبهای من است .
سمت خورشیدی می نشینم که
دل به غنیمت های نوری سپارد.
این ستاره که آویخته از رنجش زخم ،
فرصت ثانیهٔ عشق است
که می نشیند بر دقایق دل یأس خضوع.
برخیزم
و به آداب شب ،
دست بر دست گره کنم بر سینهٔ درخدمت صبح.
که از زلف یار
بوی نقرای نور می آید . *۱

*۱- این شعر برگرفته از مجموعهٔ شعر چاپ نشدهٔ بوسه در حوالی آتش ، سرودهٔ محمدرضا آریان فرد (م. بابل)، است .

۱۷- سه ستاره (***) :

برای جدا کردن دو بند (= پاراگراف) یک نثر یا شعر که هرکدام موضوع خاص دارند . مانند :

الهی! گهی به خود نگرم گویم از من زارتر کیست ؟ گهی به تو نگرم
گویم از من بزرگوارتر کیست ؟

گاهی که به طینت خود افتد نظرم | گویم که من از هرچه به عالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم | از عرش همی به خویشتن درنگرم

***

همه آتشها تن سوزد و آتش دوستی جان ، به آتش جانسوز
شکیبایی نتوان .

گر بسوزد گو بسوزد ور نوازد گو نواز
عاشق آن به کو میان آب و آتش در بود

II) املا و قوانین املایی :

الف) تعریف املا :- املا مصدر عربی است که در لغت پر کردن ، مطلبی را تقریر کردن که دیگری بنویسد معنا میدهد و در اصطلاح طریقهٔ نوشتن کلمات و درست نوشتن را املا میگویند اما در ساحهٔ تعلیم و تربیه ، مطلبی را که معلم بگوید و شاگرد بنویسد املا می نامند .

املا در بخش تعلیم و تربیه ، مطبوعات ، فرهنگ و ادبیات ارزشی خاص دارد که بدون مراعات آن آموزش ، انتشار و انکشاف صحیح و مطلوب در ساحات مذکور میسر نخواهد شد .

پس لازم است با این ارزشمندی که دارد قوانین املایی را از حروف ، به حساب اساس کار املا آغاز کنیم چون کلمات از حروف ساخته میشوند و به ترتیب به جملات ، عبارات و متون توسعه

انکشاف پیدا میکند.

ب) حروف :- هریک از حروف هجا، هریک از واحد های الفبا، که کلمات از آن ترکیب میشود و هریک از اجزای کلمه، حرف بوده که حروف و احرف جمع آن میباشد و در اصطلاح دستور زبان کلمه ای که نه اسم باشد و نه فعل و قبل از ترکیب با کلمهٔ دیگر معنای مستقل از آن مفهوم نشود مانند: از - یا - بر - تا ، ... ، و نیز به معنای کلمه و سخن، گپ، حرف زدن؛ سخن گفتن، گفتگو کردن نیز آمده است که به این ارتباط در قسمت دستور زبان نیز معلومات داده میشود.

فعلاً در این جدول، حروف الفبا، انواع و بعضی خصوصیات آن ها به قسم چارت طرح و تشریح شده است:

ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر	ز	ژ	س	ش
ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق
ک	گ	ل	م	ن	و	ه	ء

ی

حروف خاص دری :

عبارت اند از: (پ، چ، ژ، گ)، که مجموعاً «چپگژ» گفته شده و در چارت به داخل چهارضلعی ها

نشان داده شده اند .

حروف خاص عربی :

عبارت اند از : (ث ، ح ، ص ، ض ، ط ، ظ ، ع ، ق) ، که در چارت حروف داخل بیضوی ها نشان داده شده اند .

حرف (ث) در کلمات و الفاظ دری سابق مروج بوده مانند : کیومرث ، و حرف (ق) در کلمات و الفاظ ترکی از سابق مروج میباشد مانند : قاغمه ، . . . که بهمین خاطر در بیضوی های نقطوی نشان داده شده اند .

حروف علت :

گرچه در زبان دری (ا ، و ، ی) بحیث مصوت های باصدا و حرکی قبول شده اند و مانند : (ً ، ٌ ، ٍ ، ُ ، َ ، ِ ، ْ) در کلمات و حروف وظیفهٔ حرکت را هم اجرا میکنند ولی در زبان عربی کلماتیکه حروف اصلی شان حروف علت (ا ، و ، ی) باشد بنام ناقص یاد شده واگر حروف اصلی شان ازاین سه حرف نباشند بنام سالم یاد میگردند .

در چارت این سه حرف داخل مثلث نشان داده شده اند .

ناگفته نماند که حروف باقیمانده مشترک میباشند . (در زبان های دری ، پشتو ، عربی ، اردو ، . . .)

حروف ابجد و حساب جُمَل :

حروف الفبا (ابجد) دارای خصوصیت عددی نیز بوده که برای هرکدام آن قیمت معینه ، وضع کرده اند و به آن حروف جُمَل هم میگویند که عبارت اند از :

ابجد - هوز - حطی - کلمن - سعفص - قرشت - ثخذ - ضظغ

این ترتیب حروف از الفبای مردم فنیقه اقتباس شده [*1] و قیمت های آن ها قرار ذیل است :

از « الف ابجد تا طاء حطی » نمایندهٔ یک تا نُه .

---

*1 تازیان به هریک صورت مشتگانهٔ ابجد معنای خاص قائلند : ابجد : آغاز کرد - هوز - درپیوست - حطی : واقف شد - کلمن : سخن گو شد - سعفص : ازاو آموخت - قرشت : تربیت کرد - ثخذ : نگاه داشت - ضظغ : تمام کرد .

از «یا» حطی تا صاد سعفص، نمایندهٔ ده تا نود.

از «قاف»، قرشت، تا «غین» ضظغ - نمایندهٔ صد تا هزار[۲]*.

حروف شمسی و قمری:

از جملهٔ ۲۸ حرف، نیمی حروف شمسی است:

(ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن) ونیمی دیگری آن حروف قمری است:

(ا، ب، ج، ح، خ، ع، غ، ف، ق، ک، م، و، ه، ی)، وقتی (ال) تعریف بر سر کلمه ای درآید دو حالت دیده میشود:

۱- هرگاه کلمه ای با حروف شمسی شروع شود (ل) تلفظ نمیشود و حرف اول کلمه را با تشدید میخوانند مانند:

الثّوره، الشّمس. تلفظ:- اثّوره، اشّمس

۲- هرگاه کلمه ای با حروف قمری شروع شود، حرف اول کلمه مشدّد نمی شود و حرف (ل) را نیز میخوانند مانند:

الحجر، البطن. تلفظ:- الحجر، البطن.

یاد آوری! غالباً (ل) تعریف در اول کلمات عربی در استعمال فارسی زبانان حذف میشود مانند:

المتوکل، المعتصم که متوکل و معتصم خوانده میشود.

ج) **تنوین**: (نون) ساکنی است که در آخر بعضی از واژه های عربی به لفظ در می آید ولی نوشته نمی شود. و به جای آن دو زبر (ً) تنوین نصب و دو زیر (ٍ) تنوین جر و دو پیش (ٌ) تنوین رفع گذارند. مانند: زیداً، زیدٍ، زیدٌ.

در تنوین کلمات مفتوح علاوه بر تکرار حرکت ماقبل (الفی) نیز در آخر کلمه اضافه میشود. تنوین نصب

۲* حساب ابجد فوق به حساب ابجد صغیر معروف است در حساب ابجد کبیر بجای عدد یک از عدد ده آغاز و آخرین حرف نماینده عدد ده هزار می باشد.

درخواندن صدای (ـً ن) میدهد و با این علامت نوشته میشود مانند اجباراً. اتفاقاً و در چند مورد زیر فرق میکند.

۱- هرگاه آخر کلمه (ة) زاید داشته باشد، بدون الف مینویسند. مانند: حقیقةً، نتیجةً، نسبةً، عجالةً علت نیاوردن الف بعد از تا، زاید در تنوین نصب، دوری از تکرار دو حرف زاید است.

۲- هرگاه آخر کلمه به تا، اصلی ختم شده باشد یعنی حرف تا، جزء ریشۀ کلمه باشد با الف نوشته میشود مانند: موقتاً، اثباتاً، وقتاً. در موقتاً و اثباتاً که ریشۀ آنها به ترتیب وقت و ثبت میباشد حرف (ت) جز و اصلی کلمه است.

۳- هرگاه آخر کلمه به (ء) همزه مختوم باشد بصورت همزه مینویسند و تنوین نصب را روی همزه قرار میدهند. مانند: جزءً، استثناءً

تنوین رفع را با این نشانه (ـٌ) مینویسند و با صدای (ـُ نِ) میخوانند. در تنوین رفع و جرّ فقط به تکرار حرکت اکتفا میکنند مانند- مسندٌ الیه- علیٍ.

یادآوری:

۱- تنوین مخصوص کلمه های عربی است و به کاربردن آن در واژه های فارسی و غیر عربی درست نیست مانند- جاناً، تلگرافاً.

۲- در زبان و ادبیات فارسی به جای استعمال کلمات تنوین دار یکی از حروف اضافه را بر سر کلمه می آورند مانند: ظاهراً = به ظاهر- عمداً = به عمد، یا (ظاهری، عمدی).

۳- اسامی بر وزن افعل تنوین نمی پذیرند مانند اکثر، انور...

د) فرق همزه و الف و نوشتن همزه:

همزه قبول حرکت میکند مانند انصار، اعتراف و در همه جای کلمه قرار میگیرد ولی الف قبول حرکت نمیکند و در اول کلمه واقع نمیشود مانند: زاهد، عطا. کلماتیکه همزۀ وسط و آخر دارند عربی میباشند

مانند سئول، نشأ.

همزه در ابتدا و وسط و انتهای کلمه قرار میگیرد که نوشتن هر یک از آنها قواعدی دارد که در ذیل شرح میدهیم:

(I) **همزه در اول کلمات**: همزهٔ اول کلمات بصورت الف نوشته میشود مانند اندر، افتخار.

(II) **همزه در وسط کلمات**: همزه در وسط کلمات دارای چند حالت است:

(الف) - اگر همزه در وسط کلمات عربی، ساکن یا مفتوح باشد تابع حرکت حرف ماقبل خود می شود:

۱- اگر حرف ماقبل همزه، مفتوح باشد بصورت (أ) الف در می آید مانند تأسف، تألیف

۲- اگر حرف ماقبل همزه، مضموم باشد بصورت (ؤ) در می آید مانند. مؤمن - مؤلف

۳- اگر حرف ماقبل همزه مکسور باشد بصورت (ئه) در می آید مانند. بئر - رئه (ریه).

(ب) - اگر حرف ماقبل همزهٔ مفتوح ساکن باشد سه صورت پیش می آید:

۱- اگر آن حرف ساکن (ا) یا (و) از حروف علّه باشد، همزه را بصورت (ء) مینویسند مانند: قراءت (قرائت) - مروءت (مروّت).

۲- اگر آن حرف ساکن (ی) از حروف علّه باشد همزه را بصورت (ئ) می نویسند مانند: هیئت.

۳- اگر حرف ساکن غیر از حروف علّه باشد بصورت (أ) مینویسند. مانند: مسأله.

(ج) - اگر همزهٔ وسط کلمه مضموم باشد بدون در نظر گرفتن حرکهٔ حرف ماقبل بصورت (ؤ) مینویسند مانند: مسؤل - رؤف - شؤون - سؤال (همزه وسط ماقبل مضموم)

(د) - اگر همزه وسط کلمه مکسور باشد یا بعد از الف واقع شود بدون در نظر گرفتن حرکت حرف ماقبل بصورت (ئ) مینویسند مانند خائن - مرئی - قائل - رئیس.

(III) **همزه در آخر کلمات**: همزه در آخر کلمه دارای دو حرکت است:

۱- همزهٔ ماقبل ساکن آخر کلمات را بصورت همزه می نویسند مانند: جزء - اباء - سوء - شیء بطیء.

۲- همزهٔ ماقبل متحرک آخر کلمات تابع حرکهٔ حرف ماقبل خود میباشد. اگر حرف ماقبل مفتوح باشد بصورت (أ) می نویسند مانند: منشأ.

اگر حرف ماقبل مضموم باشد بصورت (ؤ) مینویسند مانند: لؤلؤ.

اگر حرف ماقبل مکسور باشد بصورت (ء) مینویسند مانند: قارئ.

یاد آوری:

۱- همزهٔ آخر کلمات در اتصال به (تاء تانیث) را درصورت صحیح و ساکن بودن حرف ماقبل آن، بصورت الف می نویسند مانند جرأت.

۲- کلمه های مسأله - جرأت - قرائت - هیئت - مسؤول - مرؤوس رؤوس - مؤونت - سؤال در بعضی از کتابها بصورت مسئله - جرئت - قرائت - هیأت - مسئول - مرئوس - رئوس - مؤنت - سئوال نوشته میشوند. حق اینست که این کلمات بصورت صحیح و درست نوشته شوند.

۳- اگر همزه و الف در اوّل و وسط کلمه جمع شوند بصورت زیر نوشته میشوند (آ). مانند: آسمان - آثم (گناه کار) - مآذن - جمع مئذنه (محلّ اذان)

کلماتی مثل زکوة - حیوة - صلوة را بهتر است بصورت زکات، حیات، صلات نوشته کنیم.

هـ :- تشدید: کلمه های مشدد در اصل دارای دو حرف همجنس میباشند که دنبال همدیگر واقع میشوند اولی ساکن دومی متحرک است که آنها را بصورت یک حرف نوشته بالای آن نشانه (ـّـ) میگذارند. مانند: ارّه - اتّه - معلّم - معلّم.

یاد آوری:

۱- حرف تشدید دار معمولاً در وسط یا آخر کلمه قرار میگیرد. در زبان و ادبیات فارسی تشدید آخر کلمه غالباً حذف میشود. مانند: شرقیّ - موسویّ (کلمهٔ منسوب در زبان عربی (یای) مشدد است)

۲- اسمهایی که دو حرفی هستند در زبان فارسی بدون تشدید میخوانند. فقط در موقع اضافه شدن به اسم دیگر تشدید میگیرند. مانند:

حرف را باید به حق گفت. حقّ او را ادا کردم.

برای تشخیص کلمات مشدّد در واژه های عربی باید به این وزنها توجه کنیم. وزن فعّال (شغل را می رساند) مانند: عطّار - قنّاد - قصّاب - بقّال - نجّار.

در جمعهای مکسّر وزن (فُعّال)، مانند تجّار..... وزن فعّال و فعّاله (صیغهٔ مبالغه)، مانند: مکّار - علامه.

مصدر جعلی عربی (یّت)، انسانیّت - محبوبیّت - معروفیّت - اسم فاعل و مفعول از باب تفعیل - مذیّل - مصنّف.

حرف ماقبل آخر مصدر و اسم فاعل و مفعول از باب تَفَعُّل مشدّد است. مانند: تعلُّم - متعلّم - متکبّر.

و :- **مطابقت موصوف وصفت** :- در زبان عربی صفت با نوع (مذکّر و مؤنث) و عدد (افراد و جمع)، با موصوف خود مطابقت میکند مانند: مناسبات مخفیّه [صفت و موصوف مؤنث است]، علمای عظام (صفت به پیروی از موصوف جمع آورده شده است).

امروزه در زبان فارسی این شیوه متروک شده و بهتر است مطابق قواعد زبان فارسی (که صفت همیشه مفرد است)، عمل نمود و چنین نوشت مناسبات مخفی - علمای بزرگ.

ز : نوشتن بعضی کلمات :

کلمهٔ (عَمرو، وعُمر) : کلمهٔ عَمرُو را با یک واو اضافه مینویسیم که با عُمَر اشتباه نشود.

همزهٔ (ابن) : کلمهٔ (ابن)، اگر میان دو اسم خاصّ که از اوّلی بدل باشد قرار گیرد، همزه اش میافتد. مانند: محمّد بن زکریّا - علی بن احمد، حسن بن علی.

الف ممدوده : اسمهاییکه حرف آخر آنها همزه و حرف قبل از آن الف باشد آنرا الف ممدود

خوانند (ا)،
مانند: فضاء - صحراء - قضاء.
یادآوری:
۱- درزبان فارسی همزهٔ آخر آنها حذف میشوند مانند: فضا - صحرا - قضا.
۲- میدانیم که کلمه های مختوم به الف موقعیکه مضاف یا موصوف واقع شوند به جای کسره (ی) میگیرند. مانند:
اجرای قانون - علمای بزرگ.
الف مقصوره (مقصور): - الفی که بعد از آن همزه ای نباشد، بدین ترتیب نوشته میشود.
- اگر الف مقصوره حرف سوم کلمه و از (واو) قلب شود. بصورت الف نوشته میشود. مانند عصا که در اصل عصو بوده است.
- اگر از (یا) قلب شود بصورت (یا) نوشته میشود مانند: فتی - فتیٰ
- اگر الف از همزه قلب شود بصورت (ا) مینویسند مانند مجزا که اصل آن (مجزء) میباشد.
- اگر حرف ماقبل الف (یا)، باشد به صورت خودش مینویسند مانند: دنیا - مزایا - سجایا.
- اگر اسم خاص باشد بصورت (ی) مینویسند. مانند یحیی - مصطفی - مرتضی.
یادآوری: - ۱- اسمهای خاص مانند: مصطفی، مرتضی و عیسی - موقع اضافه شدن به کلمهٔ دیگر بهتر است درفارسی چنین نوشته شوند. مانند مصطفای حسین - عیسای مریم - مرتضای مهدی.
۲- اسمهای مقصوره که درعربی بصورت (ی)، نوشته میشود درفارسی بهتر است باالف نوشته شوند مانند:
مولا - مبتلا - فتوا [به جز اسامی خاص]
ة: - (ة) آخر بعضی کلمات عربی درفارسی بصورت «ت»، نوشته میشود. مانند طبیعة،

طبیعت نعمة، نعمت عاقبة، عاقبت

و در بعضی موارد دیگر بصورت (ه) های غیر ملفوظی در می آید: مانند: قاعدة = قاعده، جملة = جمله ضابطة = ضابطه.

(ال) تعریف: - مخصوص زبان عربی است وآوردن آن بر سر کلمات فارسی درست نیست. مانند:

حسب الفرمایش. بلکه حسب فرمایش درست است.

(مسائل - مایل): - بعضی کلمات که همزه جزء اصلی در ریشهٔ کلمه است باید آن کلمات را باهمزه نوشت. مانند: مسائل.

اما اگر همزه جزء اصلی کلمه نباشد نباید باهمزه نوشت. مانند: مایل - عواید.

کلمهٔ جبرائیل: - نامهای عبری مانند: عزرائیل، میکائیل وغیره را باید باهمزه نوشت.

(همزهٔ آخر کلمات): - همزهٔ آخر اسمهای عربی وهمچنین همزهٔ اسمهای جمع عربی درزبان فارسی بهتراست حذف شوند مانند: انشا - املا - ادبا - فضلا.

کلمهٔ (داوود): - کلمه های مانند: داوود - طاووس ..... را باید بادو (واو) نوشت زیرا دراین گونه کلمه ها (واو) دارای صدای ممدود است. اگراین کلمات را بایک (واو) بنویسیم اشتباه است.

«کلمه های ایتالیا - اتاق - ارسطو»: - واژه های غیر فارسی را آنجاکه با (طا) هم میتوان نوشت بایست (ت) بنویسیم مانند: ایتالیا - اتاق، اتریش - تپانچه (فارسی است).

اما اسمهای خاص افراد را باهمان املایی که معمول است می نویسند. مانند: ارسطو - سقراط - افلاطون و . . .

«اسمعیل - اسماعیل» :- اسمهای مانند اسمعیل ، اسحق را بهتر است بصورت اسماعیل و اسحاق نوشته کرد .

ح : سنجیدن کلمات عربی :

برای پیدا کردن ریشهٔ کلمات ، واژه های عربی را با سه حرف (ف - ع - ل) می سنجند مثلاً

برای پیدا کردن ریشهٔ دو کلمهٔ (حاضر و معلّم) چنین مینویسیم :

حاضر = ح ، ا ، ض ، ر   ح = ف (فاء الفعل)

فاعل = ف ، ا ، ع ، ل   ض = ع (عین الفعل)

ر = ل (لام الفعل)

یادآوری : حرف (ا) زاید است .

ریشهٔ کلمهٔ حاضر - حضر میباشد و ازاین راه مشتقات آنرا یاد میگیرند و به خاطر می سپارند و درجای خود به کار میبرند .

مانند : حضور ، محضور ، محضر ، مستحضر ، احضار ، حضّار ، احتضار - استحضار -

بهمین ترتیب کلمه معلّم کار میشود .

ط : های غیرملفوظی (بیان حرکت) :- در آخر کلمه در آمده تلفظ نمی شود مانند : جامه ، نامه ، خامه ، تشنه ، گرسنه ، سرمه ، . . .

(در فارسی یا دری باستان کِ تلفظ می شده است)

های غیرملفوظی در جمع با (ان) ، و اتصال به (ی) مصدری به (گ) تبدیل میشود . مانند : خسته - خستگان - زنده - زندگان - درمانده - درماندگان - درماندگی - زنده - زندگی .

های غیرملفوظی در جمع با (ها) ، باید از علامت جمع جدا نوشته شود مانند : نامه ها - خیمه ها - خنده ها - . . .

های غیر ملفوظی در جمع با (ات) به (جـ) تبدیل میشود. این نوع جمع برخلاف قاعدهٔ دستور زبان دری است.

مانند: کارخانه - کارخانجات - دسته - دستجات - . . . .

های غیر ملفوظی هرگاه به (ی) ضمیر (ی) وحدت و (ی) نکره متصل شود پیش از (ی) همزه‌ای بصورت الف می افزایند. مانند: نوشته‌ای؟ خانه‌ای خریدم.

اگر اسمی که مختوم به های غیر ملفوظی است حالتِ مضاف داشته باشد. بالای (ه) یائی قرار میدهند.

مانند: نامهٔ علی. - خانهٔ او.

باید یادآور شد که این شکل (ء) در ترکیبهای خانهٔ علی، نامهٔ او - همزه نمی باشد. بلکه کوتاه شده یِ حرف (ی) است که به مرور زمان در اثر اشتباه کاتبان به این شکل در آمده است وآن را میتوان بصورت (ی) نوشت مانند: جامه یِ بهرام، جامه یِ شما، . . . .

یادآوری:

۱- های غیر ملفوظ در موقع اتّصال به (ی) نسبت: پیش از (ی)، همزه ای بشکل الف می افزایند مانند:

آباده ای - میانه ای - مراغه ای. (کلمات خانگی - خیمگی ازاین قاعده مستثنی هستند.)

۲- هرگاه (که) و (چه) و (ن) قبل از است بیاید (ه) غیر ملفوظ حذف شده و الف تبدل به (ی) میشود. مانند: کیست - چیست - نیست.

۳- در اتصال به ضمایر مفردِ متصل (م - ت - ش) همزه ای بشکل (الف) می افزایند مانند: خانه ام - نامه اَت - همسایه اش.

۴- در اتصال به (کاف تصغیر) به (گ) بدل میشود. مانند: شانه - شانگک.

۵- هرگاه کلمه ای به (الف) و (و) و (ه) بیان حرکت ختم شده باشد موقع اضافه (یایی) بعداز آن اضافه میگردد.

مانند: کوههای افغانستان - تشنهٔ یادگیری - موی سیاه.

ی: - کلماتیکه در املای دری و فارسی متصل یا منفصل نوشته میشوند:

در الفبای دری هفت حرف:

(ا - د - ذ - ر - ز - ژ - و) از حروف منفصل هستند. یعنی نمی توانند به حروف مابعد خود پیوسته شوند. حال با این مقدمه به مواردی که باید واژه های دری یا فارسی را پیوسته یا گسسته نوشت بپردازیم.

۱- کلمه های مرکب پیوند پذیر باید پیوسته نوشته شوند. مانند: صاحبخانه - صاحبدل. مگر در مواردی که مخالف رسم الخط بوده و خواندنش مشکل باشد. مانند لاک پشت - گلاب پاش - دانش آموز - . . .

۲- در کلمه های مرکب که جزء سوم و چهارم آنها مصوت (آ) شروع میشود بهتر است مد (~) از روی الف حذف شود مانند:

پیشاهنگ - پیشامد - هماهنگ - . . .

۳- هرگاه (ی) قبل از کلمه ای آید که با مصوت شروع شده است باید جدا نوشته شود مانند: بی ادب، در غیر اینصورت غالباً پیوسته نوشته می شود. مانند: بینوا - بیکار - . . .

۴- پسوند هاییکه پیوند پذیر پیوسته نوشته میشوند مانند: دانشور - دانشمند - نمکدان - گلستان - سبکسار - گرمسیر - عروسک - سرخک - گناهکار - دستکش - گلپایگان - پنجگانه - دانشگاه - دانشکده - سنگر - گلگون - خشمگین - سنگلاخ - ژرفنا - . . .

۵- اعداد دو و سه را هنگام اتصال به پسوند (اُم)، بهتر است بدون تشدید نوشت.

مانند: دوم، سوم، . . .

۶- نشانهٔ صفات تفضیلی و عالی (تر) و (ترین)، بهتر است متصل نوشته شود. مانند: فاضلتر - عالمتر - بهتر مگر در مواردیکه مخالف رسم الخط دری باشد و خواندنش مشکل شود مانند: متصلّب تر - . . .

۷- علامتهای جمع فارسی (ها)، (ان)، بهتر است به کلمه پیوسته شود. درصورتیکه آخرین حرف کلمه پیوند پذیر باشد. مانند: کتابها - درختان - راهها - دانشمندان - . . .

۸- کلمهٔ (بُل)، پیشوند است، باید چنین نوشت، بلهوس و بلعجب (بر زیادی دلالت دارد).

۹- کلمهٔ (چه)، قبل از (رای)، مفعولی جدا نوشته می شود. مانند: چه را دیدی؟ ولی با (رای)، حرف اضافه مُتصل نوشته شده تشکیل یک حرف را میدهد. مانند: چرا گفتی؟.

۱۰- بای تاکید: بای تاکید در اول افعال باید پیوسته نوشته شود مانند: برفت - بگفت - برو.

۱۱- (نون نفی - نون نهی)؛ در اول افعال متصل نوشته میشود مانند: نرفت - نگفت - نرو - نگو.

<u>یادآوری</u>: ۱- اگر نون ربط یا عطف باشد باید جدا نوشته شود مانند: به مهمانی دعوت شدیم، نه او رفت نه من . . .

۲- نون نفی هرگاه متوجه جمله باشد باید جدا نوشته شود مانند:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من (منسوب به خیام)

۱۲- میم نهی در اول افعال پیوسته نوشته میشود مانند: مرد - مگو . . .

۱۳- بای حرف اضافه: بای حرف اضافه در اول اسم ها، بهتر است جدا نوشته شود مانند: به حسن،

- به بازار - . . .

مگر در موارد خاصی مانند : بصورت - بسرعت (قیداست)

۱۴- کلمهٔ (می)، و (همی)، که نشانهٔ فعلهای ماضی استمراری و مضارع اخباری وگاهی علامت فعل امراست بهتراست جدا نوشته شود مانند : می رفتم - می ردم - می کوش - همی رفتم - همی ردم.

۱۵- پیشوند های (هم)، و (پیش)، اگر بر اول اسم یا فعل بیاید متصل نوشته میشود . مانند: همکار- همسایه - پیشگام - پیشرو .

۱۶- حرف نشانهٔ مفعولی (را)، باید جدا نوشته شود مانند : علی کتاب را خرید .

مرا و ترا ازاین قاعده مستثنی است .

ک :- **واو معدوله :** (واو) است که بعد از حرف (خ)، و بعد از آن یکی از حروف (د، ر، ز، س، ش، ن، و، ه، ی)، نوشته میشوند ولی خوانده نمیشوند مانند : خواب، خواهش - خواهر - خویش - خواستن .

این (واو) در زبانهای فارسی و دری باستان تلفظ مخصوص داشته که امروزه جز در بعضی از دهات وولایات، باقی نمانده است .

مانند خواهر = خواهَر تلفظ میشده است. (خاهر = خواهَر).

چون در موقع تلفظ از ضمه به فتحه عدول میگردد . بدین جهت آن را (واو) معدوله نامیده اند.

ل :- **گذاردن - گزاردن :**

کلمهٔ گذاردن اگر به معنی نهادن وقرار دادن باشد با ذال، نوشته میشود. مانند : خراجگذار پایه گذار - سرمایه گذار - . . .

واگر به معنی به جا آوردن واداکردن باشد باید با (ز) نوشت . مانند : سپاسگزار- نمازگزار - خدمتگزار -

س ـ ش : دو حرف (سـ و شـ ، اول و وسط کلمه هرگاه پیش از دوازده حرف زیر واقع شود بهتر است به دندانه نوشت : [ج ، چ ، ح ، خ ، ر ، ز ، ژ ، س ، ش ، ه ، م ، (ی) ، در آخر کلمه]

مانند : کاشی ، سجل ، سحر ، سخا ، سرد ، سزا ، شست ، شهر ، شماره ، . . .

م :- همزهٔ افعال دری :

در موقع پیوستن (با ، تأکید (نون ، نفی و میم ، نهی به اول افعالی که با همزه آغاز می شود در صورت مفتوح و مضموم بودن ، همزه افعال به (یاء) بدل میشود . مانند :

بینداز ـ نیفگند ـ بیفتد ـ میفگن ـ . . .

اگر مکسور باشد به حال خود باقی می ماند . مانند : نَایستاد ـ نایِست ـ بایِست ـ . . .

همزهٔ (است) :

اگر پیش از (است) ، کلمات مختوم به (الف ، و (واو) و (یا) بیاید همزهٔ راست ، می افتد

مانند : زیباست ـ نیکوست ـ یکیست ـ . . .

ن : کلمه های (شست ـ سد) :

کلمه های سد و شست را که دری یا فارسی میباشند باید با (س) ، نوشت و اگر با (ص) ، بنویسیم یعنی شصت و صد مصطلح مشهور است .

مانند : جشن سده ـ سدهٔ پنجم یعنی قرن پنجم .

III) انشا :

الف) تعریف : انشاء = انشا ، در لغت به معنای آفریدن ، ایجاد کردن ، آغاز کردن و مانند آن ، و در اصطلاح نویسندگی فن یا هنری است که میتواند پیام ها و مفهوم ها ذهنی نویسنده یا گوینده را هر چه بهتر و گیرا تر به خواننده یا شنونده برساند . یا بعبارت دیگر ، انشا «عبارت است از حرکت و انتظامی که به افکار داده میشود» ، که این حرکت و انتظام به اساس یک طرح صورت میگیرد .

طرح خطی است که حرکت و نظم مقاله را نشان میدهد و در واقع نقشهٔ کار یا فهرست نکات اصلی مقاله به ترتیبی باید نوشته شود که طرح مقاله را نشان میدهد.

یکی از فنون ادب که عبارت است از نوشتن نامه ها ی خصوصی یا رسمی یا عهد نامه ها و فرمانها انشا بوده و کسی متصدی این کار باشد منشی گفته میشود و منشی باید در علوم ادبی دست داشته باشد. دیوان انشا یا دیوان رسائل در قدیم در دورهٔ خلفا و پادشاهان اسلام در حکم یک وزارت خانه بود که دار الانشا هم گفته میشد.

پس برای معلومات بیشتر و دریافت نکات اساسی کار انشا نویسی لازم است راجع به مراحل انشا نویسی، اجزای انشا، ارکان انشا و دیگر نکات مهم انشایی بحث صورت بگیرد که اول می پردازیم به:

ب) مراحل انشا نویسی:

برای نوشتن یک انشا یا مقاله معمولاً باید مراحل زیر مدنظر گرفته شود:

(۱) ـ خواندن دقیق موضوع، به منظور درک هرچه درست تر و بیشتر مطلب. بی توجهی این نکته میتواند یک انشا را به انحراف از موضوع بکشاند و ارزش آنرا تا صفر پایین آورد.

(۲) ـ تفکر در بارهٔ موضوع، پس از درک موضوع باید در این باره فکر کنیم و بکوشیم که چگونه از میان آگاهی ها و اندوخته ها ی ذهنی و درونی خود، آنچه را که با موضوع ارتباط دارد برگزینیم.

(۳) ـ یادداشت برداری، در این مرحله، آنچه به ذهن میرسد باید بلا فاصله و بی شک و تردید، یادداشت شود. این کار تا آنجا ادامه باید که دیگر احساس شود، حرفی برای گفتن باقی نمانده است.

(۴) ـ تنظیم یادداشت ها، جمله ها ی یادداشت شده را با جا به جا کردن، حذف و اضافه، متناسب با ذوق و سلیقهٔ خود مرتب میکنیم.

(۵) ـ نوشتن بند ها (= پاراگراف نویسی)، در این مرحله، همهٔ جمله ها ی یادداشت شده را

که باهم در رابطهٔ مفهومی و منطقی هستند به صورت یک یا چند بند بنویسیم، بطوریکه مطالب و مفاهیم از هم گسسته نباشند.

(۶) ـ اصلاح انشا، در این مرحله مطالب را کم و زیاد میکنیم؛ یعنی نکاتی را که هنگام نوشتن بند ها فراموش شده اند، اضافه میکنیم و مطالب تکراری و اضافی یا ناپسند را برمی داریم و یا بعضی بخش ها که مبهم و نارساست، از ابهام و نارسایی می رهانیم و روشنی میدهیم.

همچنین به جای واژه های نازیبا، نامناسب، عامیانه و بازاری، واژه های خوش آهنگ، مناسب، ادبی و سنگین میگذاریم.

سرانجام، نقص ها و نارسایی هایی را که نوشته از لحاظ دستوری دارد، رفع میکنیم و غلطی های املایی را میگیریم.

(۷) ـ پاک نویس کردن به منظور بهتر عرضه کردن مفاهیم. باید انشا را پاکنویس کرد. در این مرحله باید خط را خوانا نوشت و نقطه گذاری، حاشیه نویسی و پاراگراف بندی را رعایت کرد. موضوع انشا را در بالای ورقه و در وسط نوشت البته باید از لبهٔ بالایی ورقه تا جایی نوشتن موضوع، جایی نیز برای ثبت مشخصات دانش آموز اختصاص یابد.

(۸) ـ بازخوانی پاکنویس به منظور بررسی نهایی و رفع نقص ها و نارسایی های احتمالی و پنهان مانده، بازخوانی انشا ضرورت دارد.

(۹) ـ ذکر منابع و مآخذ اگر در انشا، شعر یا هرگونه سخنی از دیگران می آورید، بهتر است منبع و مآخذ آن را در پانویس نام ببرید.

ج) اجزای انشا:

انشا یا مقالهٔ استدلالی آن است که از آغاز تا پایان آن ارتباط و پیوستگی منطقی برقرار باشد. یک انشای استدلالی خواه علمی باشد یا فلسفی، اجتماعی باشد یا... دارای اجزای زیر است:

موضوع، مقدمه، متن و نتیجه.

(۱)ـ موضوع، شعر یا نثری است که باید درباره اش نوشت.

(۲)ـ مقدمه، این بخش به عنوان آغازهٔ گفتار یا انشا، اوّلا باید ذهن خواننده یا شنونده را برای ورود به متن آماده کند. درثانی، آنچنان انفعال وکششی ایجاد کند که لازمهٔ توجه و دقت به انشاست. ثالثاً، دربردارندهٔ نکات اصلی وبرجستهٔ متن و نماینگر خط حاکم برآن باشد. بهرصورت باید جالب نظر وتوجه باشد. به طوری که حتی بی دانستن موضوع خواننده یا شنونده، بتواند آن را حدس بزند. درواقع، مقدمه پلی است فنی وعاطفی، میان حوزه های موضوع ومتن.

(۳)ـ متن، که مهمترین بخش انشا است. زیرا درآن بررسی وتحلیل جنبه های مختلف موضوع وارائهٔ دلایل وتبیناتی است که درشرح وتوضیح موضوع می آیند.

(۴)ـ نتیجه، یعنی آنچه نویسنده پس ازتحلیل، توضیح، استدلال وآوردن نمونه دررد یا اثبات موضوع به آن میرسد، معمولاً به صورت یک بند در پایان انشا می آید مگر آنکه کمیت وکیفیت نتیجه وتوالی وتناسب آن با متن وجود بند یا بند های دیگری را ایجاب کند.

گاهی نتیجهٔ انشا درمقدمه یا متن نهفته است که درآن صورت، نیازی به تکرار وتشکل آن در پایان نیست.

د ـ یادآوری نکته های حساس برای بهترشدن انشا:

به هرصورت، غرض ازبیان این توصیه ها آن است که دانش آموز بتواند انشای هرچه بهتری بنویسد. لذا بار دیگر فهرست وار نکات حساس را یاد آور میشویم:

(۱)ـ بادقت در موضوع، پی بردن به منظور اصلی گویندهٔ آن.

(۲)ـ نوشتن باآزادگی وحفظ شخصیت و دوری ازهرگونه تملق وچاپلوسی.

(۳)، نوشتن به نحوی که بتواند شنونده یا خوانندهٔ انشا را جلب کند ویا تحت تاثیر قرار دهد.

(۴) - رعایت اصول اخلاقی و امانت داری در نقل گفته دیگران - که یا به صورت نقل قول مستقیم و غیر مستقیم و یا به صورت ذکر منبع و مأخذ در حاشیه مقدور است - و پرهیز از غرض ورزی و ناسزا گویی و یا توهین و تمسخر دیگران.

(۵) پیوستگی مطالب و تسلسل منطقی و معقول آنها، به این معنی که مطالب انشا باید با هم جور و هماهنگ و جمله ها دارای **مفهوم** باشند و ارزش پیام رسانی داشته باشند؛ به طوری که مورد قبول عقل باشند و . . .

(۶) - جامع و مانع بودن نوشته، نوشته ای خوب و قابل عرضه است که جامع باشد. یعنی تمام نکته های را که به موضوع مربوط است در برداشته باشد و از هر گونه مطلب زائد و خارج از موضوع به دور باشد.

(۷) - تناسب میان اجزا، تازگی و تنوع مفاهیم و سادگی و کوتاهی بیان، درستی و روشنی، رسایی و یکدست بودن سخن، از دیگر نکات مهم و اساسی است که باید در انشا نویسی رعایت شود.

همچنان باید در نوشتن انشا بجای شعار متکی به استدلال بود. چون شعار معمولاً عبارت یا جمله ای است که ممکن بعضی انفعال های زودگذر را ایجاد کند؛ ولی چون پشتوانه ندارد و به دور از واقعیت ها بیان میشود، نمیتواند ارزش داشته باشد.

واستدلال، عبارت است از بیان روابط علت و معمولی میان پدیده ها.

هر نوشته ای بنا بر هدف و غرض خود باید از روشی پیروی کند.

(۱) - گاهی نویسنده به استدلال و بیان علل و نتایج پدیده ها می پردازد. در این صورت نوشته او، نوشته استدلالی (تحقیقی) است.

(۲) - گاهی جزئیات موقعیتی را شرح و گزارش میکند. در این صورت میتوان به آن، نوشته یا نثر گزارشی نام داد.

(۳) - زمانی کیفیت چیزی یا کسی یا حادثه ای را توصیف و تصویر می کند، این گونه نثر را نوشته توصیفی

ویا بطور عام تر، هنری می توان گفت . در نوشتهٔ توصیفی «شیوایی و رسایی کلمه ها وجملات، خیال انگیزی ودلپذیری آن بر جنبه های دیگر غلبه دارد.»

(۴)- در داستان نویسی، نویسنده میکوشد مطالبی راکه خود می آورد با نثر هنری باشد. ولی گفته های قهرمانان وافراد داستان را بیشتر به همان صورت که هست یعنی با زبان محاوره می آورد. این شیوه در نمایشنامه نویسی رایج تر ومقبول تر است .

(۵)- در نوشته های طنز، هدف اصلی انتقاد است ولی این انتقاد، آمیختهٔ به شوخی وریشخند و مسخره است ولحن گفتار، صورت فکاهی ودلپذیر وخوش آیندی دارد وگاهی مسایل به طور معکوس طرح و بیان میشود. مثلاً:

«رزایل اخلاقی، نیکو وقابل تقلید وشایان تحسین شمرده میشوند وبرعکس.»

ه) شرح وتفصیل محتوای انشا :

یک شرط مهم برای موفقیت درانشا نویسی، پرورش ذهن است که ازراه مطالعه واحاطهٔ شخص برمعانی ومفاهیم، حاصل میشود هرچه مطالعه وآگاهی انسان بیشتر باشد، ذهن درتشریح وتفصیل وحتی در آفرینش اثر موفق تر است .

استعداد نویسنده درتشریح وتفصیل موضوع ها ازراه تمرین دادن وتوسعه بخشیدن به حافظه ومیدان دادن به خیال، بارور میشود .

هنگامی میتوان ویژگی های گوناگون اشیا، اشخاص، موقعیت ها، مکان ها و... را به آسانی درخاطر آورد ودر ذهن مجسم نمود که قبلاً بادقت وشناخت کافی آنها را مورد مشاهده قرار داده ودر فرصتهای دیگر، بارها آنها را از خاطر گذرانده باشیم .

توجه به اطراف ومحیط وآگاهی ازمسایل وشرایط آن؛ وهمچنین شناخت مسایل وسیاستهای جهانی، شرط دیگر توانا شدن درشرح وتفصیل موضوع انشا میباشد .

اگر به جنبه های یاد شده که متضمن ارتقای محتوا و مضمون انشا میباشد، از بر کردن و یا دست کم خواندن نمونه های شعر و نثر شاعران و نویسندگان و غیر آن را بیفزاییم و با ذوق و علاقمندی شیوه های تثبیت شده و ماندگار ادبی را بیاموزیم و علاقه ای به، بکار بردن پاره هایی از آنها در نوشتهٔ خود داشته باشیم، انشای ما به لحاظ شکل و صورت ظاهر نیز مقبول و مطلوب خواهد شد.

دوست داشتن زیبایی ها، شگفتیها، عشق ورزی ها، عشق سوزی ها، درک عمیق نیکی و زشتی ها و بیزاری از هرگونه زشتی و پلیدی که انسان را نشانه قرار میدهند؛ میتواند محرک و انگیزه های مسؤولانه آن کسی باشند که انسانی ترین معارف و شورانگیزترین عواطف انسانی را مدنظر و موضوع کار خود قرار میدهد تا به رها از تعصب و جمود گرایی با دیدی سخاوتمندانه به جهان و پدیده های ارزشمند آن بنگرد، تا نثر وی وسعت و عمق یابد.

پرورش نیروی خیال تمرین دیگری است. اندیشیدن به خاطرات مهم و با ارزش، فکر کردن به آینده و خود را در نقش دیگران قرار دادن، هدایت حادثه های مورد نظر و علاقه، تصور امکان زندگی در موقعیت های دیگر و متفاوت و... نمونه های هیجان آور و سرگرم کنندهٔ خیال هستند. این گونه پندار های جذاب، ذهن را فعال، حافظه و تخیل را نیرومند و انسان را برای حضور در عالم واقع مهیاتر میکند.

برای توانا شدن در تشریح جزئیات (= مفاهیم و تصورات جزئی ذهن) باید با مطالعهٔ بسیار و همه جانبه الفاظ و معانی گسترده ای را در پیوند باهم، به خاطر سپرد و برای توسعهٔ اطلاعات در زمینه های گوناگون باید از نیروی حافظه و از تحقیق، تتبع و دقت نظر کمک خواست.

و) یادآوریهای دیگر برای کسب مهارت در نوشتن:

(۱) ـ مطالعهٔ دقیق گزیدهٔ آثار شاعران و نویسندگان، و یا از بر کردن نمونه هایی از آن، به منظور بالا بردن سطح فرهنگ و معارف دانش آموز به عنوان ذخیره و پشتوانهٔ ذهنی و همچنین آگاهی از شیوه های

بیان که پیش از اینها در این باره مطلبی عنوان شد.

(۳) - آموزش سرعت در مطالعه: برای کسب مهارت و احاطه بر اصطلاحات و تعبیرات گوناگون و گسترش دامنهٔ لغاتی که در ذهن حضور فعال دارند و برای توانا شدن به مطالعهٔ سریع باید زیاد مطالعه کرد و چشم را عادت داد که هنگام خواندن به یک یک لغات خیره نشود. بلکه از پی اندیشه رود و به سرعت، مفهوم هر لغت را گیرد و بگذرد و در نهایت مقصود نویسنده را دریابد.

(۴) - خلاصه نویسی: - برای این کار باید هنگام خواندن کتاب فرازها و نکته های اصلی مطالب را نشانه گذاشت و با مرور دوباره طرح و یا استخوان بندی کتاب را بیرون آورد و با عبارتهای روان و پیوسته به بیان آن پرداخت (= بازنویسی).

(۵) - بیان کردن برای خود و یادداشت برداری از رویدادها و مشاهدات روزانه و مهم (= انشا کردن رویدادها و...) و نکته های برجسته و اساسی از کتابهایی که مطالعه میشوند، هم ذوق و شوق نوشتن را برمی انگیزند؛ و هم ضرورت تنظیم آنها انسان را به نوشتن وامیدارد.

(۶) - واژگان نویسنده: - نویسنده باید مجموعه ای از کلمه ها و واژه هایی را داشته باشد (= بداند) و بکار برد که هم غنای فرهنگی او را برساند، هم نمایانگر روش ویژهٔ نویسندگی او باشد، هم زننده و نامطبوع و به دور از هم و انتقال نباشد و هم دور از اصطلاحات و کلمه های عامیانه باشد. یعنی زبان نگارش، بهتر است زبان فراگیر و تعمیم یافته ای باشد که خواننده و شنوندهٔ بیشتری از آن سود برند، چون زبان محاوره و الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات عامیانه و بکارگیری آنها توسط نویسندگان بزرگ بکاربرد و فلسفهٔ خاصی دارد.

علاوه از مسایل و نکات جمع آوری شده ای این مجموعه بسی موضوعات، نکات و مسایل مفید دیگر راجع به نگارش، انشا و املا میباشد که شرح آن از گنجایش در این مختصر زیاد بوده، علاقمندان خود میتوانند راجع به آن از کتب انشا نویسی معلومات حاصل نمایند.

یک شاخهٔ دیگری نویسندگی «نامه نگاری» بوده که هرکس در زندگی به آن نیازمند است و ذیلاً به شرح آن پرداخته می شود .

ز : نامه نگاری ـ کلیات (۱) :

نامه پیامی است که شما بنا به ضرورتی به کسی یا به مؤسسه ای می فرستید از این رو نامه برآورندهٔ نیازی است که در روابط افراد و در روابط اجتماعی وجود دارد و به عبارت دیگر یک ضرورت اجتماعی است و از سوی دیگر اگر در نامه وقت به خرج رود و افکار و احساسات و عواطف نویسنده در آن به خوبی منعکس شود ، جنبهٔ ادبی به خود میگیرد ، چنانکه بسیاری از نامه هایی که هنرمندان و نویسندگان و بزرگان تاریخ نوشته اند امروز جزء آثار ادبی به شمار می رود .

نامه ای که شما می نویسید میتواند معرف شخصیت ، فرهنگ و ادب و اندیشه و ذوق و سلیقهٔ شما باشد . اثری که نامهٔ شما در مخاطب میگذارد باید همان اثری باشد که شخصیت خود شما میگذارد و حتی در بسیاری موارد تأثیر نامه از نفوذ کلام و اثر شخصیت قوی تر است ، زیرا نامه از سر آگاهی بیشتر و با دقت و مراقبت فراوان نوشته میشود در حالیکه گفتار به خاطر شرم حضور یا آمادگی نداشتن گوینده برای مقابله و گفتگو با اشخاص ، ممکن است تأثیر لازم را در شنونده و مخاطب نکند .

در نوشتن نامه چه نکته هایی را باید رعایت کرد ؟

پیش از آنکه دربارهٔ انواع نامه ها گفتگو کنیم و نمونه هایی از انواع نامه ها بدست بدهیم بهتر است برخی نکته های مهم را که رعایت آنها در نامه نگاری لازم است مورد بررسی و دقت قرار دهیم .

نامه را روی چه کاغذی باید نوشت ؟

اندازهٔ کاغذ متناسب با نامه ای است که می نویسید . کاغذ نامه ای که به شخص مهمی یا به فرد بزرگی از خانواده فرستاده میشود باید در اندازه بزرگتر باشد ولی پیام کوتاهی که به دوست یا به همکار میفرستید میتواند روی کاغذ کوچک باشد .

نامهٔ تبریک تا تسلیت را با آن که کوتاه است نباید روی کاغذ کوچک بنویسیم. البته تبریک و دعوت را روی کاغذ های مخصوص که برای این کار تهیه شده است میتوان نوشت.

افراد باسلیقه دو نوع کاغذ برای نامه نگاری به کار میبرند:

کاغذ با اندازهٔ بزرگ وجنس مرغوب برای کسانیکه مورد احترام وتکریم نویسنده هستند.

کاغذ با اندازهٔ متوسط وجنس معمولی برای دوستان صمیمی وهمکاران وهمقطاران ومکاتبات متفرقه.

بیشتر نامه های کوتاه رسمی واداری در قطع ربعی یا خشتی (۵/۲۱ × ۱۷ سانتیمتر) نوشته میشود. بازرگانان ومؤسسات تجاری اندازهٔ ۲۸ × ۲۱ سانتیمتر بکار میبرند. برای مکاتبات دوستانهٔ خصوصی نیز میتوان همین اندازه را بکار برد.

چه قلمی برای نوشتن به کار بریم؟

امروزه برای نوشتن، بیشتر مداد، خودکار وخودنویس به کار میرود. فقط کسانیکه به شیوه های قدیم پای بند مانده اند، قلم آهنی یا قلم نی بکار میبرند، ازمیان قلم های معمولی یعنی مداد، خودکار وخودنویس؛ مداد را به هیچ وجه نباید برای نامه نگاری به کار برد. خودکار برای نامه نوشتن به افرادی که با آنها صمیمی هستیم یا افراد زیردست اشکالی ندارد؛ اما نامه به کسانی که مورد احترام ما هستند حتماً باید با مرکب یا جوهر نوشته شود.

رنگ جوهر خودنویس اگر تیره رنگ باشد بهتر است. از به کار بردن جوهر قرمز ورنگ های تند دیگر در نامه نگاری باید خودداری کرد. قلمی که برای نوشتن به کار میبریم باید روان وخوب بنویسد، حتی خوشنویسان وکسانی که خط نیکو وخوش دارند نمیتوانند با قلم بد، خوش ونیکو بنویسند.

آیا نامه ها را باید ماشین کرد؟

نامه های اداری ونامه هایی را که به ادارات ومؤسسات می نویسیم بهتر است ماشین کنیم،

اما نامه های دوستانه و خانوادگی را اگر ماشین کنیم نشانهٔ بی صمیمیتی ما نسبت به گیرندهٔ نامه خواهد بود.
با وجود این اگر در موارد ی ناچار باشیم که نامه های دوستانه و خانوادگی را ماشین کنیم بهتر است
بعد از ماشین کردن نامه چند کلمه با دستخط خود به نامه اضافه نماییم تا نامه کمتر جنبهٔ رسمی داشته باشد.
در قدیم اکثر نامه ها را به خط شکسته می نوشتند، امروز اغلب درس خوانده ها، به خصوص جوانان کمتر
با خط شکسته آشنایی دارند، بنا براین بهتر است از شکسته نویسی خود داری کنیم و نامه را با خط تحریری
خوانا بنویسیم.

حاشیه نامه:

در بالای نامه معمولاً سه یا چهار سانتیمتر حاشیه میگذارند، و در دو طرف کاغذ نیز حاشیهٔ
مناسب، یک سانتی متر و نیم است. در نامه های قدیمی در طرف راست نامه، حاشیهٔ عریض
میگذاشتند و دنبالهٔ نامه را در حاشیه می نوشتند. این شیوه امروزه متروک شده است.
افراد خوش سلیقه امروزه ترجیح میدهند که کمتر در حاشیه بنویسند. و اگر مطلب دنباله داشته
باشد در پشت صفحه یا در کاغذ دیگر آن را ادامه میدهند.

نقطه گذاری نامه:

در قدیم نقطه گذاری نه در نامه معمول بود نه در نوشته های دیگر. وقتیکه نقطه گذاری به کتابها راه
پیدا کرد، هنوز مدتی زمان لازم بود که در نامه نگاری نیز مرسوم و معمول گردد. امروز افراد تحصیل
کرده و با ذوق سعی میکنند، قواعد نقطه گذاری را همانطوریکه در نوشته های دیگر به کار میبرند در نامه
نیز رعایت نمایند.

تاریخ نامه:

تاریخ نامه را معمولاً در بالای نامه، گوشهٔ سمت راست آن مینویسیم، تاریخ نامه را باید
همیشه کامل بنویسیم، مثلاً:

یکشنبه ۶ دلو ۱۳۷۲ (۶ بهمن ماه ۱۳۷۲).

نوشتن تاریخ در آخر نامه های دوستانه وخصوصی اشکالی ندارد ولی در مکاتب اداری بهتر است تاریخ در بالای صفحه نوشته شود.

آیا در نامه برای تاکید میتوان به زیر جملات ویا کلمات خط کشید ؟

برخی در نامه برای تاکید مطلبی آن را تکرار میکنند، ولیکن خط کشیدن به زیر مطلب اساسی ومهم که نظر خواننده را جلب بکند صحیح تر از تکرار آن در سطور بعدی است. بدیهی است که خط کشیدن به زیر مطالب باید در موارد فوق العاده ومهم انجام گیرد.

نشانی را در کجا باید نوشت ؟

اگر برای کسی نامه مینویسیم که ما را خوب میشناسد، او با خواندن نام ما، در آخر نامه حتی با دیدن خط ما می فهمد که نامه از کجا فرستاده شده است وفرستنده چه کسی است. اما اگر برای کسی نامه مینویسیم که چندان با ما آشنا نیست یا بار اول است که برای او نامه مینویسیم، بهتر است نام ونشانی خود را، علاوه بر روی پاکت، در نامه هم بنویسیم.

فرنگیها نشانی خود را در بالای نامه در طرف چپ مینویسند، در همه جا نیز ادارات، بازرگانان و مؤسسات بازرگانی نام ونشانی خود را در بالای کاغذ نامه طرف راست یا در وسط یا در پایین صفحه چاپ میکنند، به این کاغذها، کاغذهای مارک دار یا عنوان دار میگویند. چند نمونه را در صفحه ذیل می بینید.

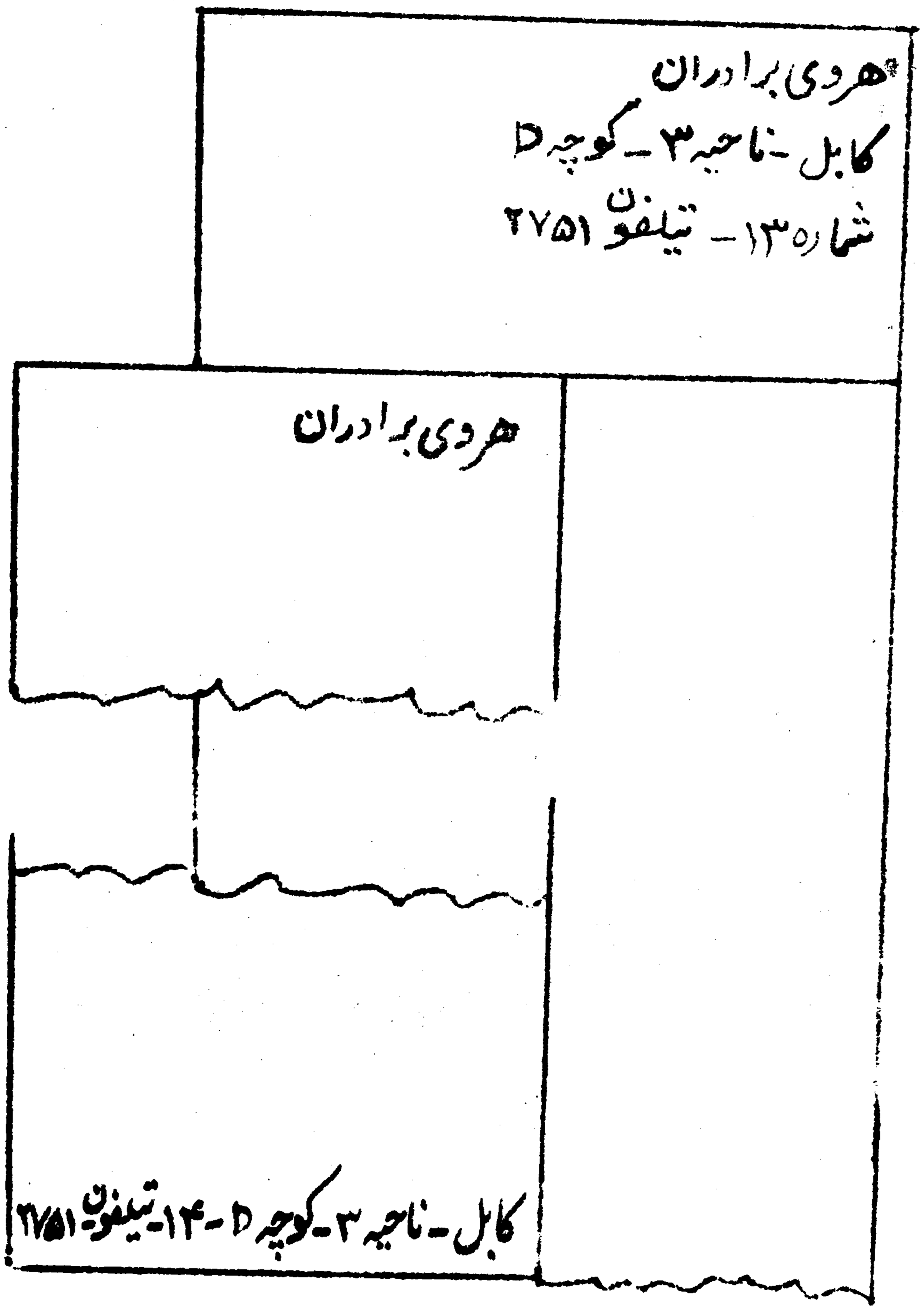

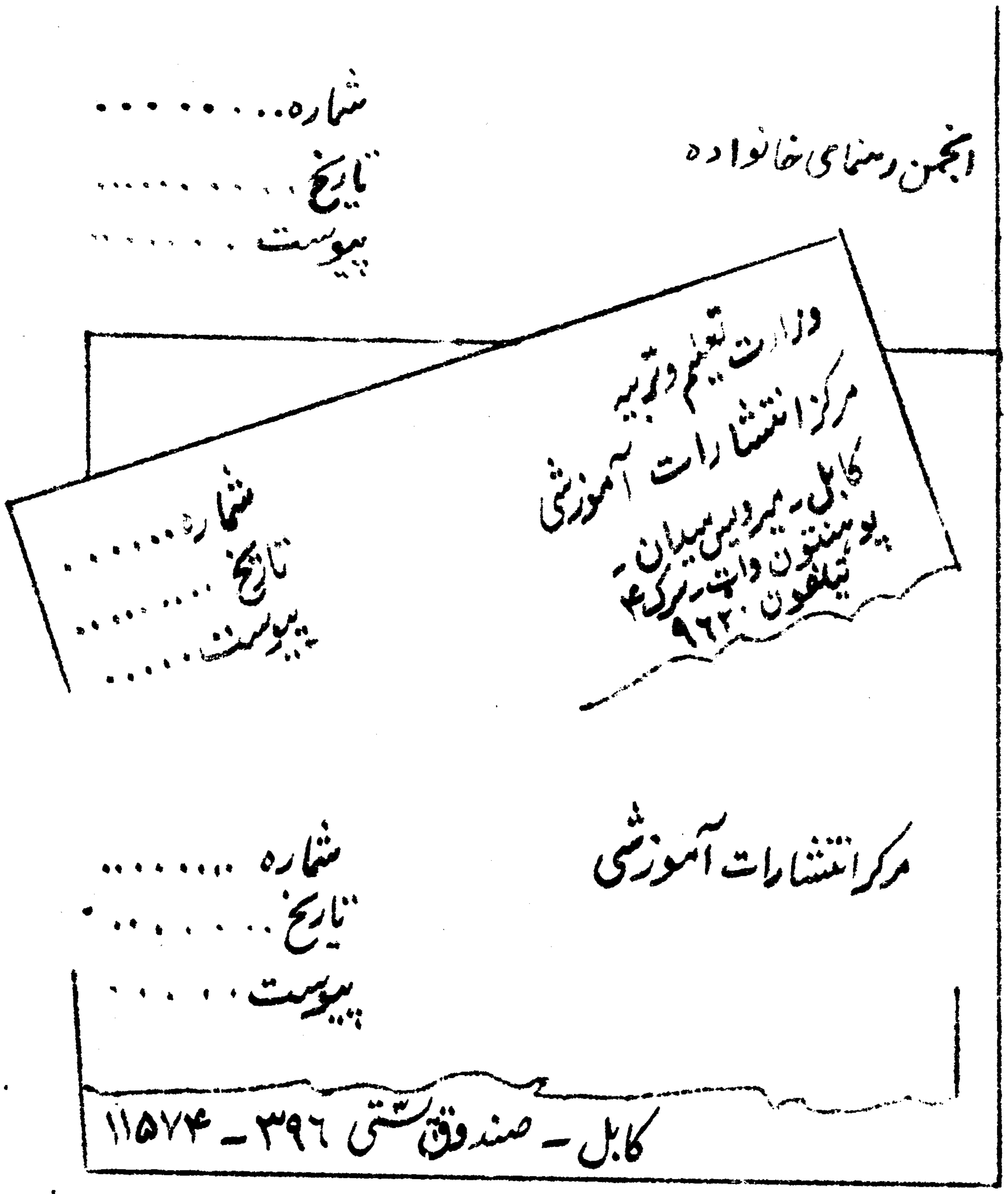

ح) نامه نگاری کلیات (۲)

نامه علاوه بر تاریخ ونشانی دارای چهار بخش است :

(۱) عنوان یا خطاب، (۲) دعا و سلام یا عبارات حاکی از محبت و احترام. (۳) متن نامه یا مطلبی که باید به اطلاع گیرندهٔ نامه برسد، (۴) ختام یا عبارت پایان نامه :

(۱) ادارهٔ محترم ترویج زراعت ....

(۲) ضمن تقدیم احترام (۳) چون در باغهای منطقهٔ .... نوعی آفت درخت پیدا شده و به محصولات میوه لطمهٔ شدید وارد کرده است، آرزومندیم به مؤظفین ترویج و توسعهٔ آن اداره دستور دهید تا از باغهای مذکور بازدید کنند و در دفع آفت صاحبان باغ را یاری نمایند.

(۴) از اقدامی که مبذول خواهید فرمود قبلاً تشکر میکنیم . . . .

در نامهٔ بالا هر چهار بخش را توضیح میداریم .

خطاب یا عنوان :

در خطاب یا عنوان باید منتهای دقت را به کار برد ؛ زیرا از خطاب میتوان میزان احترام و محبت نویسندهٔ نامه را دریافت . اگر به یکی از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی خطاب کنید « آقای محترم » ، مسلماً از شما رنجیده خاطر خواهد شد ، زیرا صمیمیت ایجاب میکند که بنویسید ؛ « دوست عزیز و ارجمندم » یا « دوست مهربان من » .

در کلماتیکه در خطاب نامه مینویسیم باید تناسب شخصیت گیرندهٔ نامه و همچنین رابطه ای را که با او داریم مراعات کنیم در اینجا برخی از عنوانهای خانوادگی و خصوصی و دوستانه را برای نمونه ذکر میکنیم :

پسر (یا دختر) عزیزم ! (پدر یا مادر به پسر یا دختر) پدر عزیز و ارجمندم

نور چشم بهتر از جانم ! (پدر یا مادر به پسر یا دختر) مادر گرامی و مهربانم

برادر عزیزم ! (خواهر یا برادر به برادر) عموی گرامی - کاکای عزیزم

خواهر گرامیم ! (برادر یا خواهر به خواهر) احمد عزیز ! (دوست به دوست)

عمهٔ مهربانم ! سرور مهربانم (به دوست یا

پدر بزرگوارم ! خویشی که دوستش داریم واحترامش میکنیم .)

خطاب یا عنوان در نامه های رسمی و اداری و بازرگانی :

در نامه های رسمی و اداری و بازرگانی خطاب در واقع نام یا عنوان دقیق مخاطب (یا نام یا عنوان باهم) است با افزودن یک یا چند کلمهٔ احترام آمیز :

جناب آقای (. . .) وزیر محترم تعاون و امور انکشاف دهات

مدیر عامل محترم دستگاه رادیو تلویزیون کابل

ریاست محترم تهیهٔ ارزاق دولت اسلامی افغانستان !

ریاست محترم هیئت مدیرهٔ شرکت باختر !

ادارهٔ کل مالیات بر عایدات ـ وزارت مالیه

مقام محترم مدیریت عمومی ترویج زراعت و مالداری

ریاست محترم بانک ملی افغان ـ شعبه شهری

برای مقامات عالی کشوری و سیاستمداران عنوانهای خاصی به کار میرود :

جلالتمآب (برای رئیس دولت، صدراعظم و وزرا) «فعلاً رسوم نیست»

فضیلت مآب (برای علما و مقامات قضایی)

استاد معظم جناب آقای . . . .

استاد محترم جناب آقای . . . .

ساحت مقدس مجلس شورای اسلامی . . .

جناب آقای نخست وزیر . . . .

مقام معظم وزارت . . . .

جناب آقای . . . . نمایندهٔ محترم مجلس شورای اسلامی

والاشان والی صاحب ولایت . . . .

ختام یا عبارات پایان نامه :

در پایان نامه پس از تمام شدن مطلب و قبل از امضاء، لازم است چند کلمهٔ که حاکی از احترام یا محبت، نسبت به مخاطب نامه باشد بنویسیم.

عبارت پایان نامه را مانند خطاب و عنوان برای هرکس مناسب با مقام و سن و شخصیت او مینویسیم.

جای نوشتن این عبارت، معمولاً یک سطر پایین تر از متن نامه، در سمت چپ آخرین سطر متن نامه است. در اینجا چند عبارت پایان نامه را بطور نمونه می خواهیم:

دوستدار تو	به امید موفقیت تو
ارادتمند	دوست همیشگی تو
به امید دیدار	پدر خیرخواهت
آرزومند سعادت تو . . .	مخلص
در انتظار نامه ات	با تجدید ارادت و سلام
در انتظار نامهٔ تو	در آرزوی سعادت تو

در نامه های رسمی و اداری و بازرگانی نیز اگر به مقام یا شخصیت مهمی نوشته شود به تناسب عباراتی از این قبیل در آخر نامه می آورند:

با تقدیم احترام	با تقدیم احترامات فایقه
با احترامات بسیار	با احترام و سپاس قبلی
با شایسته ترین احترام	از اقدامیکه معمول خواهید فرمود

پیشاپیش سپاس گزاری میکنم.

برخی در نامه های خصوصی و دوستانه و خانوادگی بعد از متن نامه و قبل از عبارت پایان نامه جملاتی حاکی از ابراز محبت و دوستی مینویسند و تندرستی و موفقیت مخاطب را آرزو می کنند مانند این جمله ها:

سعادت و سلامت آن دوست عزیز و مهربان را خواهانم.

موفقیت روزافزون آن دوست ارجمند آرزوی قلبی من است.

وضوح اختصار در نامه :

باید به خاطر داشت که در زندگی امروزه، مردم کمتر وقت آزاد دارند؛ همچنان که شما اوقات خود را طبق برنامه ای به کارهای گوناگون اختصاص داده اید و از پیش برای ساعات و روزهای آینده برنامه ای دارید؛ دریافت کنندهٔ نامه نیز کمتر وقت آزاد دارد. از این رو ادب ایجاب میکند که نامه ها را مختصر بنویسید و در عین حال مطالب را به وضوح بیان کنید، چنانکه خواننده در فهم مطلب دچار اشکال نشود و ابهامی در آنچه اطلاع داده اید یا خواسته اید نباشد.

رعایت تناسب در بکار بردن کلمات نامه :

شما که به کسی نامه مینویسید در واقع با او سخن میگویید، همچنان که در سخن گفتن رعایت شخصیت افراد را میکنید در نامه نیز باید برای هر کس لحنی خاص داشته باشید. ابراز صمیمیت و خودمانی بودن در نامه ای که در محیط کار به رئیس یا مافوق خود مینویسید پسندیده نیست، در نامه ای که به زیردستان می نویسید نباید کلمات تحقیر آمیز و اهانت بار به کار برید. در نامه ها بیشتر از خودتان ننویسید و زیاد «من» به کار نبرید. در حالیکه مینویسید لحظهٔ دیدگان خود را ببندید و خود را بجای گیرندهٔ نامه قرار دهید و به قول مشهور «آنچه را به خود روا نمی دارید به دیگران روا مدارید.»

درست نویسی :

همهٔ محاسن نامه با یک یا چند غلطی املایی و انشایی از میان میرود، این است که در نامه باید نهایت دقت و مراقبت را به عمل آورد که در آن غلطی راه پیدا نکند، اگر در املای کلمه ای تردید دارید و ناچار از به کار بردن آن در نامه هستید حتماً به کتاب لغت مراجعه کنید یا از شخص مطلعی بپرسید.

امضا :

وقتی نامه را تمام کردیم و عبارت پایان نامه را نوشتیم؛ باید آنرا امضا کنیم. جای امضای نامه

زیر یا سمت چپ عبارت پایان نامه است . برخی عادت دارند که زیر امضا نیز تاریخ میگذارند، این کار نشانهٔ دقت امضاکننده است .

پاکت نامه :

پس از آن که نامه را تمام کردیم یک بار به دقت آن را میخوانیم و در پاکت میگذاریم ، روی پاکت را پیش از آنکه درِ آن را بچسپانیم مینویسیم . در روی پاکت ، نام شهر ، نشانی ، نام گیرندهٔ نامه و نیز نام و نشانی خود را مینویسیم :

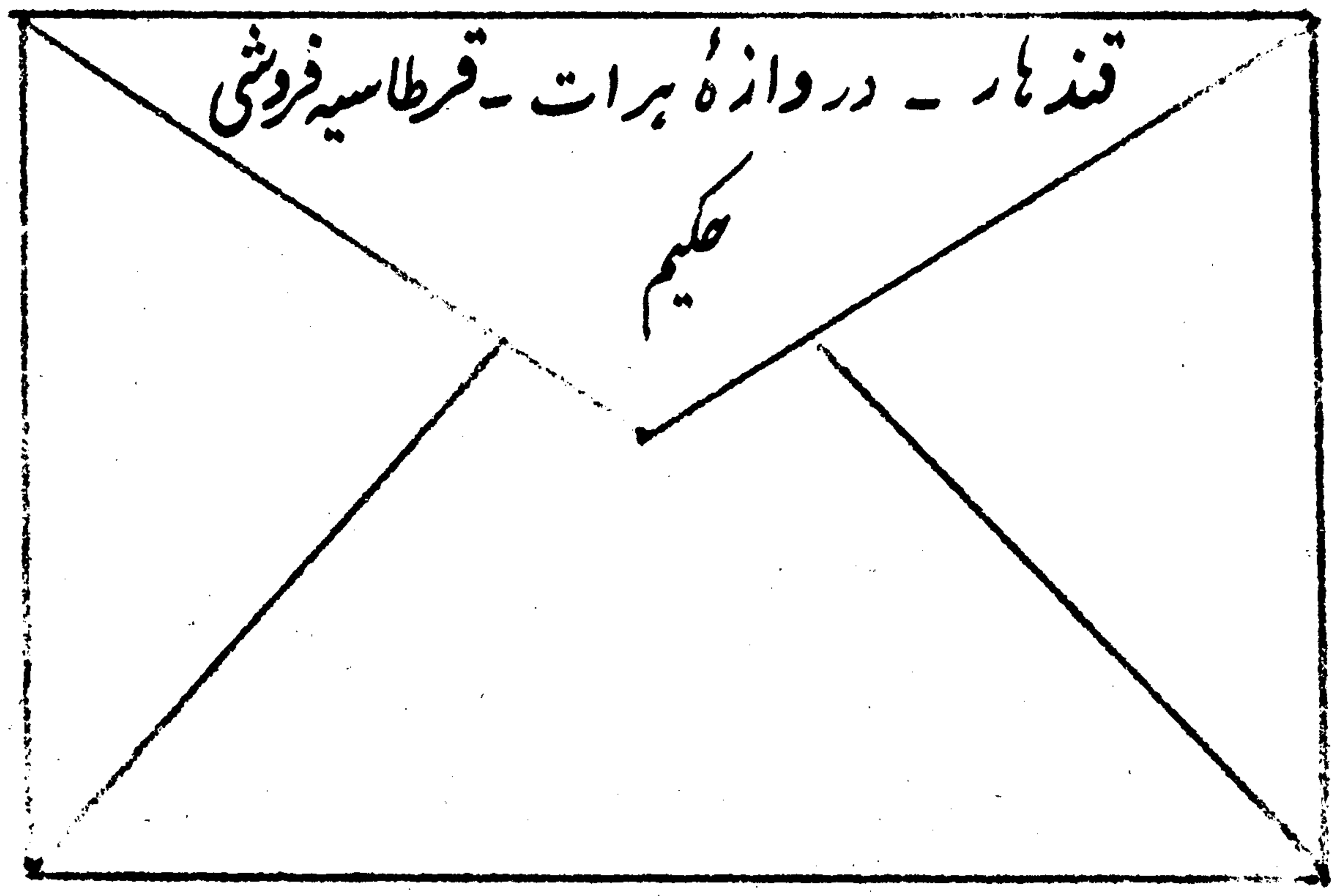

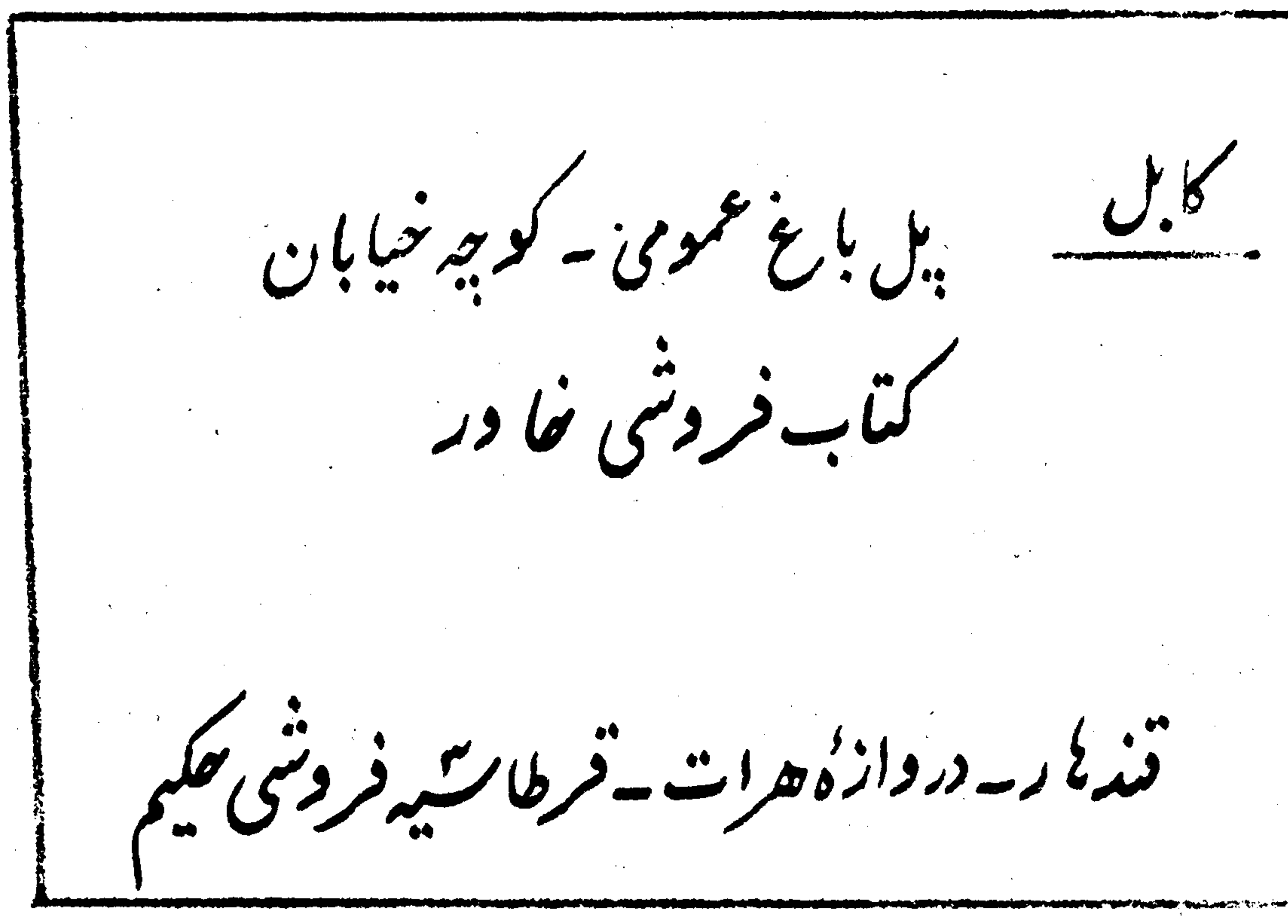

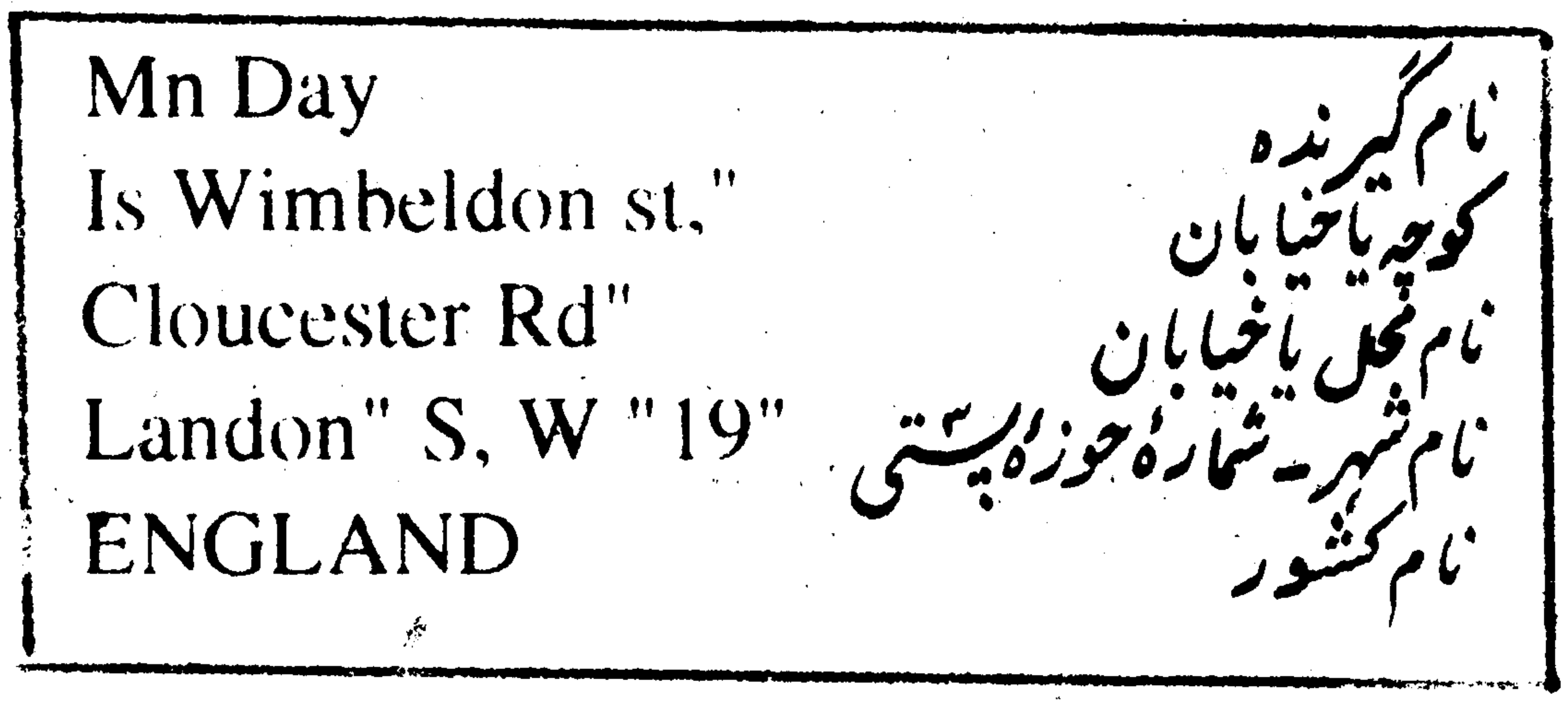

نشانی فرستنده را هم در گوشهٔ چپ بالای پاکت یا در پشت آن به همین ترتیب مینویسند، البته در خود نامه هم ، همچنان که گفته شد نشانی فرستنده را مینویسند تا اگر پاکت گم شد یا پاره شد نشانی فرستنده در اختیار گیرندهٔ نامه باشد .

در بعضی جاها اول نام شهر، سپس نام خیابان اصلی ، خیابان فرعی ، کوچه و شمارهٔ خانه و سرانجام نام گیرندهٔ نامه را مینویسند و زیر نام شهر خط میکشند « در ولایات نام ولایت - ولسوالی - قریه - محله - مسجد -

«یا قوم» را باید نوشت :

تمبر را در کجا باید چسپاند؟

تمبر را باید کاملاً راست وعمودی در بالای پاکت (معمولاً سمت چپ) بچسپانیم. الصاق عجولانهٔ تمبر در وسط پاکت نشانهٔ بی نظمی و بی دقتی فرستندهٔ نامه خواهد بود.

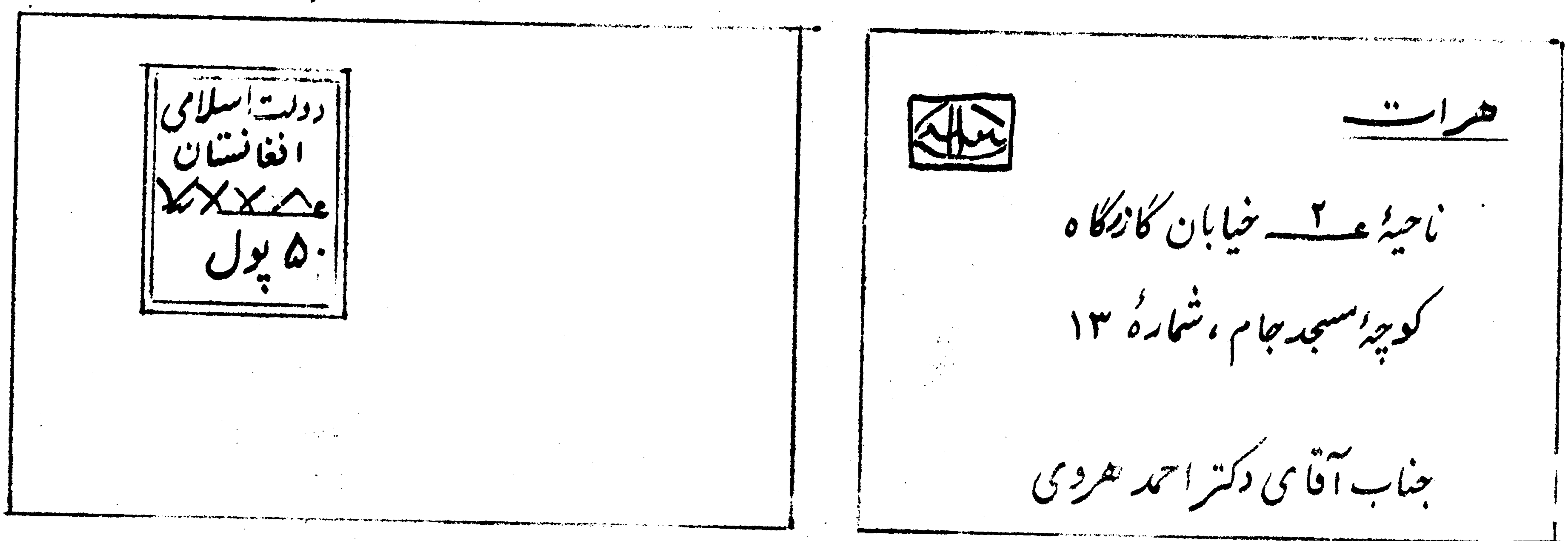

ط) نامه‌ها وپیامهای کوتاه (۱):

نامه‌های کوتاه: نامهٔ تبریک، نامهٔ تسلیت، نامهٔ تشکر ونامهٔ دعوت، پیامهای کوتاه کتبی ویادداشتهایی است که به دیگران می فرستند.

نامهٔ تبریک:

تبریک نامهٔ کوتاهی است که به مناسبت یکی از عیدها، به ویژه عید نوروز به دوستان و خویشان می فرستید یا به مناسبت موفقیتی که نصیب کسی میشود برای او ارسال میکنید و به او تهنیت میگویید. تبریک عید را معمولاً روی کاغذ مرغوب چاپ میکنند؛ کسی که تبریک چاپی تهیه میکند و به دوستان وخویشان وهمکاران ودیگرکسان میفرستد، باید متن آن را طوری بنویسید که بتوان آن را به افراد مختلف از دوست صمیمی گرفته تا همکار یا رئیس اداره بفرستد.

مثلاً متن زیر را می توانید به افرادی که با آن صمیمیتی ندارید بفرستید :

> عید فرخندهٔ نوروز را تبریک میگویم ، روی ماهت را می بوسم و برایت سعادت و سلامت آرزو می کنم .

میتوانید متنی که تا حدی جنبهٔ رسمی دارد چاپ کنید مثلاً مانند متن زیر :

> به مناسبت فرا رسیدن عید نوروز ، تبریکات صمیمانهٔ خود را خدمت جنابعالی و خانوادهٔ ارجمند تقدیم میداریم و سلامت و سعادت همگی را از درگاه خداوند (ج) ، خواهانم .

اگر چنین متنی را برای دوستان صمیمی و خویشان نزدیک بفرستید ، میتوانید چند کلمه با دستخط خود بدان بیفزایید تا محبت و صمیمیت شما را برساند و جنبهٔ رسمی تبریک نامه را از میان ببرد ؛ مانند این عبارتها :

برادر عزیزتر از جانم احمد .

با اظهار احترام صمیمانه

با تجدید محبتهای خالصانه

. . . .

اگر نخواهید تبریک را با دستخط خود بنویسید ، و یا از متنهای آماده چاپ شده استفاده کنید در این صورت با رعایت تناسب رابطه ای که با گیرندهٔ آن دارید متن تبریک را

می نویسید یا انتخاب میکنید. مثلاً به دوستی صمیمی چنین بنویسید.

دوست مهربانم . . . فرارسیدن عید نوروز را به آن مشفق دیرینم تبریک میگویم، امید دارم سال جدید را با شادکامی آغاز کنی و با پیروزی و موفقیت به پایان برسانی.

دوستدار تو . . .

و با کسی که روابط رسمی دارید چنین بنویسید:

حلول سال جدید و عید نوروز را غنیمت شمرده، تبریکات خالصانهٔ خود را خدمت جنابعالی و خانوادهٔ محترم تقدیم میدارم.

ارادتمند . . .

و به کسی که مورد احترام شماست چنین بنویسید:

مفتخر خواهم بود چنانچه تبریکات صمیمانه ام در پیشگاه عالی مقبول افتد.

این اصول را در تبریک نامه هایی که به مناسبت موفقیت دوستی یا ارتقای درجهٔ همکاری یا ازدواج کسی میفرستید نیز باید رعایت کنید. نامهٔ تبریک برادرزاده به عموکه استاد پوهنتون است و ارتقای درجه یافته و به درجهٔ پوهاندی نایل شده است:

کاکای بزرگوارم . . .

با مسرت فراوان ارتقای جنابعالی را به درجهٔ پوهاندی از صمیم قلب تبریک میگویم و توفیق بیشتر برایتان آرزو میکنم. . . . . . .

نامهٔ تبریک به پسر کاکای که به درجهٔ دکتری نایل شده است :

پسر کاکای عزیزم ! . . . موفقیت شما را در به پایان رساندن تحصیلات دانشگاهی و نیل به درجهٔ دکتری تبریک عرض میکنم . امیدوارم در مراحل دیگر زندگی نیز همواره موفق و شادکام باشید و توفیق خدمت به مردم را به نحو احسن پیدا کنید .
پسر کاکای شما . . .

نامهٔ تبریکی به کسی که به مدیریت اداره ای رسیده :

جناب آقای . . . . مدیر محترم اداره سازندگی !
انتصاب بجا و شایستهٔ جنابعالی را به مدیریت سازندگی تهنیت عرض میکنم و توفیق روزافزون آن جناب را در خدمت به کشور از خداوند متعال خواستارم . . . .

نامه به دوستی که در امتحانات نهایی پذیرفته شده است :

دوست گرامی . . .
موفقیت شما را در امتحانات نهایی تبریک میگویم و امیدوارم در اثر کوشش و پشتکار و بهره گیری از استعدادهای خودتان به درجات عالی تری نایل شوید و خدمات ارزنده ای به کشور خود انجام دهید . . . .

نامهٔ تسلیت :

نامهٔ تسلیت نامهٔ کوتاهی است که به هنگام مرگ کسی، به بازماندگان ادمی نویسند، نامهٔ تسلیت را نیز تا حد امکان کوتاه و ساده بنویسید و از تعارفات بیجا و یا درازنویسی که مناسب

موقع نباشد خودداری کنید.

نامهٔ تسلیت را میتوان در روزنامه نیز چاپ کرد. در اینجا چند نامهٔ تسلیت را میخوانیم:

دوست عزیزم!

با قلبی اندوهبار وفات پدر بزرگوارتان را تسلیت عرض میکنم و از خداوند (ج) خواهانم که به آن دوست عزیز صبر عطا فرماید تا بتوانید این مصیبت جانگداز را تحمل نمایید.

آن که در غم تو شریک است ......

همکار گرامی جناب آقای ......

با نهایت تأسف و اندوه، مصیبت وارده را به جنابعالی و خانواده محترم تسلیت میگوییم و از درگاه خداوند (ج) برای جنابعالی و دیگر بازماندگان بقای عمر وسلامت مسئلت داریم.

همکاران شما ......

... عزیز!

وفات مادر مهربانت را تسلیت میگویم و خود را در این غم بزرگ با تو شریک میدانم.

......

دوست داغدیده ام

خبر وفات تأسف انگیز ...... بی اندازه مرا متاثر کرد.

امید دارم در این واقعهٔ دردناک صبور باشی و مرا در غم شریک بدانی

......

وقتی که نامهٔ تبریک یا تسلیت یا جز آنها به شما میرسد، ادب ایجاب میکند که بی درنگ پاسخ آنرا بفرستید.

اگر با نامه شما را به مهمانی یا به جایی دعوت کرده باشند و بخواهید به موقع در محل دعوت حاضر شوید نیازی به پاسخ نویسی نیست ولی اگر به علتی نتوانید در محل دعوت حاضر شوید بایسته است بی درنگ به دعوت کننده اطلاع دهید که نمیتوانید دعوتش را بپذیرید و عذرخواهی بکنید.

* * *

یادآوری :ـ نامه هاییکه در این بخش نقل شده برای نمونه است، شما در هر موضوعی میتوانید نامه‌ایکه حاکی از ذوق و سلیقهٔ شما باشد، البته با رعایت تناسب بنویسید و نباید که از نامه های قالبی و یک شکل تقلید کنید.

نامه ها و پیامهای کوتاه (۲) :

برای رساندن پیامهای کوتاه از کارت ویزیت (کارت ملاقات) و برای نامه های کوتاه از کارت پستال (جای) میتوان استفاده کرد.

کارت ویزیت کارتی است در اندازهٔ ۶ × ۱۰ سانتیمتر یا اندکی بزرگتر یا کوچکتر، نام و نام خانوادگی و گاهی عنوان یا شغل صاحب کارت در وسط، آدرس و شمارهٔ تلفن وی در پایین کارت، سمت چپ چاپ میشود.

علاوه بر اشخاص، برخی از مؤسسات بازرگانی و فرهنگی و بنگاه های عمرانی و صنعتی نیز کارت ویزیت دارند. در کارت ویزیت از نوشتن عنوان های طولانی باید برهیز کرد و فقط عنوانهای کوتاه مانند دکتر، مهندس، دگرمن، دگروال و جز آنها را نوشت.

پروین رضایی
لیسانسهٔ ولادی
تلفن ۷۸۹۶

شرکت مسافربری
تلفن ۵۸۷

دکتر جمال افغانی
متخصص اطفال
خیابان - کوچهٔ مینا - شماره ۱۷ تلفن ۶۷۵۰

پیامهای کوتاه وحتی برخی تبریک عید را با ارسال کارت ویزیت اعلام میکنند، برای کارت ویزیت پاکتهای درهمان اندازه میتوان بکاربرد. ولی ازطریق پست پاکتهای بزرگ لازم است تا پاکتهای خورد ازبین پاکتها نیفتند.

کارت ویزیت را درچه مواردی میتوان بکاربرد؟
نامه یا پیام کوتاه را میتوانید درپشت کارت ویزیت بنویسید و به دوستان صمیمی یا نزدیکان خود بفرستید:

دوست عزیز جناب آقای فرید احمدی
خوشحال خواهم شد اگر امروز ناهار را باهم صرف کنیم. درتالار غذاخوری اداره منتظر خواهم بود.
۷۲/۱۱/۱۸

* پیامها به مقامات رسمی اگرچند کوتاه هم باشد نمیتوان روی کارت ویزیت نوشت وفرستاد.
اگر دوست تان که بدیدنش میروید درخانه نبود کارت ویزیت تانرا بدون نوشته هم میتوانید بگذارید تا از رفتن تان آگاه شود.

کارت پستال:

کارت پستال کارتی است به اندازهٔ تقریبی ۱۰ × ۱۵ سانتیمتر کارت پستالی که درمکاتبات داخل کشور به کار میرود ساده است واداره پست آن را چاپ و درمعرض فروش میگذارد؛

چنین کارت پستالی همراه با تمبر چاپ میشود و نیازی به چسپاندن تمبر مجدد ندارد.

کارت پستالی که در یک روی آن مناظری از شهرها و نقاط دیدنی چاپ شده باشد، در مسافرت و به ویژه در مسافرتهای خارج از کشور به کار میرود. مثلاً مسافری خارجی که در مزار شریف آمده است، کارت پستالی که در یک روی آن منظره‌ای از آثار روضهٔ مزار شریف چاپ شده است انتخاب میکند و در روی دیگر آن نامهٔ کوتاهی مینویسد و تمبر می چسپاند و به صندوق پست می اندازد. کارت پستال در پاکت گذاشته نمیشود؛ ازاین رو باید در نوشتن احترامات لازم را کاملاً رعایت کرد و مطالبی را که جنبهٔ محرمانه داشته باشد در آن ننوشت. نمونهٔ دو صفحهٔ آن قرار ذیل است:

عزیزم محسن سلام گرم مرا بپذیر!
شش روز در کابل بودم کارهای متفرقه‌ای را که داشتم انجام دادم. دو روز است که به مزار شریف آمده‌ام، ابنیه و آثار تاریخی این شهر واقعاً دیدنی است.
جای تو خالی!
سلام مرا به مادرت برسان.
نوراحمد فیضی

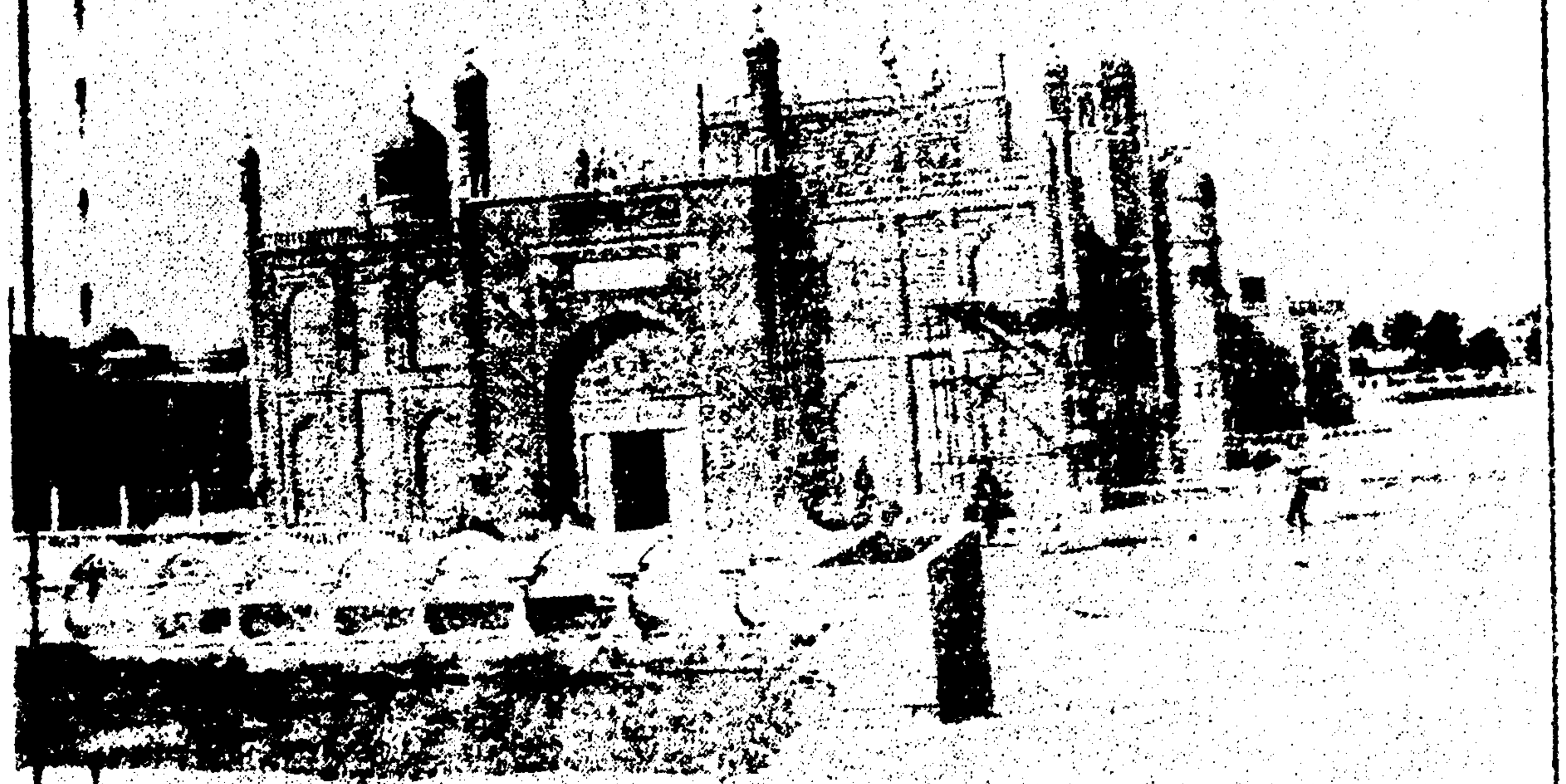
روضه شاه ولایتماب حضرت علی کرم الله وجهه

تلگرام:

تلگرام پیامهای کوتاهی است که با دستگاه تلگراف مخابره میشود. چون در ازای در برابر هر کلمهٔ تلگرام پول اخذ میگردد ازین رو لازم است مطالب غیر ضروری را در تلگرام نباید نوشت و در مطالب ضروری هم باید صرفه جویی کرد. و کلمه های غیر لازم و تعارفات را حذف نمود و متن آنرا باید طوری نوشت که پیام با حداقل کلمه ها و در عین حال بی ابهام و نقص به گیرنده برسد ولی نوشتن کلمه ها چون آقا و خانم یا برادر و کاکا یا ماما نشانه ای بی احترامی است و نیز اختصار نباید به حدی برسد که مخاطب از متن تلگرام در عین ایجاز و اختصار باید گویا و رسانندهٔ مطلب و مقصود نویسنده ای آن باشد. اگر گیرندهٔ تلگرام نشانی شما را میداند لزومی ندارد که در متن تلگرام نشانی خود را بنویسید ولی نوشتن نشانی در ذیل رقم، تلگرام برای ادارهٔ تلگراف لازم است.

اگر گیرندهٔ تلگرام نشانی شما را نمیداند و شما مطلبی از او پرسیده اید یا چیزی خواسته اید که ناچار باید پاسخ دهد لازم است نشانی خود را در متن تلگرام به وی اطلاع دهید.

برخی از مؤسسات و سازمانها برای اختصار و صرفه جویی نشانهٔ تلگرافی انتخاب میکنند؛ این نشانه باموافقت ادارهٔ تلگراف اتخاذ میشود. وقتیکه به این قبیل مؤسسات و سازمانها تلگرام مخابره میکنید اگر از نشانهٔ تلگرافی استفاده کنید، چند کلمه صرفه جویی کرده اید. اغلب مؤسساتی که نشانهٔ تلگرافی دارند آن را در روی کاغذ عنوان دار خود درج میکنند.

نمونه های از تلگرام :

کابل سه‌ـ‌ای شاهزاده شماره ۴۹

پدر بزرگوارم جناب آقای طاهری

باعرض سلام، فرداشنبه ساعت ۵٫۶ صبح باهواپیما وارد فرودگاه خواهم شد. فرزندت حمید

میتوان نوشت :

کابل شاهزاده ۴۹

آقای طاهری، شنبه ۵٫۶ صبح باهواپیما وارد.

حمید

قندهار دروازهٔ کابل شماره ۷۸

همکار محترم جناب الحاج الکوزی، نرخ روغن امروز درکابل کیلوئی ۲۰۰ است لطفاً نرخ قندهار را اطلاع دهید. ارادتمند احمد کاظمی

میتوان نوشت :

قندهار ـ کابل ۷۸

الحاج الکوزی، کابل روغن ۲۰۰ نرخ قندهار را اعلام.

کاظمی

شرکت مخابرات افغان

تلگرام

مبدا کابل مقصد مزار شماره ...کلمه ...تاریخ شماره کتاب

منزل ۱۲۰ آقای حسینی

سلامت خودگویید. پوهنتون ۸۷۰ احمد

شرکت مخابرات افغان

تلگرام

مبدا کابل مقصد مزار شماره ..تاریخ ..شماره کتاب

منزل ۱۲۰ آقای حسینی

سلامت خودگویید. احمد پوهنتون شمارهٔ ۸۷۰

احمد حسینی

تمام قسمت ها و موضوعات مربوط به زبان حیثیت حلقه هایی را دارند که سلسلهٔ علوم ادبی را تکمیل مینماید، فصل پنجم شامل موضوعات مربوط به نگارش بود که یک اندازه تماس گرفته شد. حال برای تکمیل این رسالهٔ خورد درسلسله بندی مذکور باید به موضوعات دستور زبان (صرف ونحو) هم پرداخته شود.

فصل ششم

دستور زبان

I) تعریف و ساختمان سخن :

دانشی است که ساختمان زبان را بیان میکند. زبان وسیله‌یی است برای رساندن و یا ثبت مقصود انسان که درصورت بیان کردن به آن سخن یا گفتار یا کلام گویند. سخن از بهم پیوستن عبارتها درست شده وعبارت از جمله‌ها تشکیل شده است. جمله از کلمه‌ها ساخته شده که اجزا یا واحدهای جمله میباشند. بعبارت دیگر دو سیعتر کلمه‌ها واحدهای زبان میباشند. هرکلمه از تعداد حروف درست شده است، یا هرکلمه در زبان از تعداد صداها درست شده است و این صداها بوسیلهٔ حروف نمایش داده میشوند. بهتر آنست که هرصدا یک حرف داشته باشد و همچنین هرحرف فقط برای نشان دادن یک صدا بکار رود ولی در کمتر زبان دنیاست که این موضوع کاملاً رعایت شده باشد! درالفبای زبان دری هم این موضوع کاملاً مراعات نشده خصوصاً که استعمال کلمات بی شمار عربی را در زبان دری مدنظر بگیریم دیده میشود که برای نشان دادن بعضی از صداها چند حرف بکار میرود مانند (ز، ذ، ض، ظ) که همه در استعمال عرف صدای «ز» را میدهند و همچنین برای بعضی صداها مانند زبر، زیر و پیش، حرف وجود ندارد.

چون اجزای کلمه صداها هستند و حروف برای نشان دادن این صداها بکار میروند و برای بحث در تلفظ کلمات باید به شرح صداها پرداخت و سپس حروف را با آنها تطبیق داد.

صداهای زبان دری و هر زبان دیگر دو دسته اند: صوتی و غیر صوتی.

صداهای صوتی : آنهایی هستند که در لحظهٔ تلفظ شان تارهای صوتی مرتعش میشوند مانند صدای «ز» که در موقع تلفظ اگر دست را روی حنجره بگذاریم ارتعاش را احس میکنیم.

صداهای غیرصوتی : آنهایی هستند که در موقع تلفظ آنها تارهای صوتی مرتعش نمیشوند مانند صدای «س» که در موقع تلفظ «ز» و «س» وضع دهان و زبان یکسان است تنها فرق شان در همان لرزش تارهای صوتی و عدم لرزش آنها در لحظهٔ تلفظ است .

معمولاً بیشتر صداهای صوتی یک معادل غیرصوتی دارند ولی بعضی ها معادل ندارند . حروف صداهای صوتی و معادل غیرصوتی آنها در جدول ذیل بارتباط زبان دری ذکر شده اند که اینک آنها را مطالعه میفرمایید .

صوتی	ب	د	ج	ز (ذ، ض، ظ)	ژ	و	گ	غ (ق)	ل	م	ن	ر	ی			
غیرصوتی	پ	ت (ط)	چ	س (ث، ص)	ش	ف	ک							ه (ح)	خ	ء (ع)

چون (ز) و (ذ) و (ض) و (ظ) یکسان تلفظ میشوند در یک جا آورده شده اند و این شیوه دربارهٔ سایر حروف نیز رعایت شده است . صداهائیکه معادل کامل صوتی یا غیرصوتی ندارند ستونهای مربوط به آنها خالی است .

صداهای صوتی بر دو دسته اند . یک دسته صوتیهای آزاد (واکه) و دیگر دسته صوتیهای غیرآزاد میباشند .

صوتیهای آزاد : آن دسته را گویند که پس از ارتعاش حنجره بدون دخالت لب و دندان ها بطور آزاد از دهان خارج میشوند و تنها شکل کلی حفرهٔ دهن و وضع قرارگرفتن زبان نسبت به سقف دهان در تشکیل آنها مؤثر است و تعداد آن در زبان دری (٦) بوده و (٣) آن حرفی الفبایی ندارند مثل (ـَـ ، ـِـ ، ـُـ) و (٣) دیگر آن «آ» ، «او» ، «ای» میباشند .

صوتیهای غیرآزاد : آن دسته را گویند که پس از ارتعاش حنجره با دخالت لب و دندانها

تشکیل میشوند و درحقیقت صداهای صوتی که در صفحهٔ گذشته ذکر شد همه غیر آزاد هستند.

صوتیهای مضاعف: به آن صداها گفته میشود که وضع دهان در ابتدا و انتهای تلفظ آنها یکسان نمی ماند «و»، در کلمهٔ فردوسی یا «و» در کلمهٔ موُد درخت انگور). پنج صوتی مضاعف دیگر وجود دارد و اینها عبارتند از صداهای که در آنها «ی» ساکن به دنبال حرف صوتی آزاد دیگری می آید مانند: حَیّ، دِی، خُی، جای وجوی.

ناگفته نماند که «آ»، «ای»، و «او» صداهای بلند و «ـَ، ـِ، ـُ» صداهای کوتاه دارند.

پس از صوت و حرف لازم است کلمات را مطالعه کنیم، که از حروف هجا مرکب شده و در اول:

II کلمه و اقسام آن:

کلمه: لفظی که معنی داشته باشد و یک جزء از کلام است که کلمات جمع آن میباشد. اگر آنرا سخن قبول کنیم باید بگوییم: آنچه که انسان بر زبان میراند و مطلب خود را بیان میکند سخن و کلمه بوده که اقسام آن قرار ذیل اند:

۱- اسم ۲- فعل ۳- صفت ۴- ضمیر ۵- قید ۶- حرف اضافه ۷- حرف ربط ۸- حرف صوت.

اگرچه اسم در جمله نهاد است ولی فعل محور آن میباشد بنابر آن بحث را از فعل شروع میکنیم.

«فعل»

فعل کلمه یی است که به کردن کاری دلالت کند و به یکی از زمانهای سه گانه (ماضی، حال و استقبال) تعلق داشته باشد.

فعل کلمه یی است که بر انجام کاری و یا به حالت و وضعیتی در زمان معین دلالت کند.

فعل کلمه ای است که انجام دادن وانجام گرفتن و واقع شدن کاری یا وجود داشتن و پذیرفتن حالتی را دریکی از سه زمان، گذشته، حال وآینده نشان دهد مانند:

شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

که غنیمت دان، پذیرفتن کار - گردش کند، انجام گرفتن و آرد، انجام آن کار را نشان میدهند و هریکی فعل است.

فعلهای که بر انجام عملی دلالت میکند آنها را فعل عمل یا «فعل خاص» گویند و فعلهای که حالتی را بیان میکند فعل حالت یا «فعل عام» گفته میشوند و تعدادشان بیش از چند تا نیست متباقی همه فعلهای خاص میباشند مانند:

«من سیب را خوردم.» یا «طاوس زیبا است» که در جملهٔ اول خوردم و در جملهٔ دوم است فعل بوده، یکی به انجام عملی دلالت میکند و دیگری حالتی را بیان میکند.

در جملهٔ اول من فاعل یا مسندالیه است و در جملهٔ دوم طاوس که حالت آن بیان شده، مسندالیه میباشد در هر فعل دو کلمه ای مهم وجود دارد که تمام زمانها و مشتقات فعل را میتوان بوسیلهٔ این دو کلمه از روی قاعده ساخت و این دو کلمه عبارت انداز: ۱- مصدر. ۲- ریشه.

که مصدر بر انجام کار و یا حالتی بدون در نظر گرفتن زمان دلالت کنند مانند «خوردن»، «بودن». هر فعل را بوسیلهٔ مصدرش میشناسند ولی مصدر در جمله از نظر دستوری اسم میباشد و عمل اسم را انجام میدهد. مصدرها بیشتر به «دن» و کمتر به «تن» ختم شده که اگر «دن» و «تن» از آخر حذف شوند مصدر کوتاه یا مخفف بدست می آید که بعد از باید و یا در ترکیب دو مصدر بکار میرود مانند از «گفتن»، مصدر مخفف یا کوتاه گفت با حذف «تن»، بدست میآید و در استعمال - باید گفت، نباید گفت بکار میرود و یا از «زدن» و «خوردن»، در ترکیب، زد و خورد و از «رفتن و آمدن»، رفت و آمد ساخته میشود.

ریشه کلمه ای است که بوسیلهٔ آن یک قسمت از زمانها و مشتقات فعل را میسازند و در بعضی از فعلها بطور مستقل و بعنوان اسم بکار میرود و در باقی فعلها، ریشه برای ساختن قسمتهای آن فعل و ترکیب کلمه های مرکب بکار میرود و تنها بکار نمیرود.

ریشهٔ فعل «گفتن»، گو، ریشهٔ فعل «دیدن»، بین و ریشهٔ فعل «خندیدن»، خند میباشد.

بعضی کلمه هایی را که در اصل فعل نیستند و یا در اصل دری نیستند بعنوان ریشه اختیار کرده و با افزودن «یدن»، از آنها مصدر برای فعل درست میکنند مانند: طلب - طلبیدن، فهم - فهمیدن - جنگ - جنگیدن، . . .

فعل بارتباط مصدر و ریشه دو قسم است، فعل منظم و غیر منظم. فعل منظم آنست که مصدرشان به «یدن» ختم شده باشد و اگر «یدن» از آنها حذف گردد، ریشهٔ فعل بدست آید مثل:

ترسیدن ← ترس و جنگیدن ← جنگ. ولی چند فعل استثنایی اند مانند:

آچیدن ← اچین چیدن ← چین شنیدن ← شنو آفریدن ← آفرین

دیدن ← بین گزیدن ← گزین.

فعلهای غیر منظم آنست که دو شرط بالا در آنها موجود نباشد و افعال پایان یافته به «دن»، «ودن»، «ادن»، و «تن»، قواعد خاص دارند مثلاً: آوردن ← آور. افشاندن ← افشان.

استثنا:

آزردن ← آزار آلودن ← آلا افتادن ← افت دادن ← ده

بردن ← بر افزودن ← افزا فرستادن ← فرست آمدن ← آ

کردن ← کن ربودن ← ربا ایستادن ← ایست زدن ← زن

مردن ← میر فرمودن ← فرما نهادن ← نه شدن ← شو.

و فعلهای پایان یافته به «تن» که حذف میشود و حرف «خ»، را تبدیل به «ز» کنند چون

آموختن ← آموز باختن ← باز
آویختن ← آویز گریختن ← گریز

و استثناء { فروختن ← فروش
شناختن ← شناس گسیختن ← گسیخت }

واز آخر مصدر «داشتن»، که «تن» را بر داشته و «ش» را به «ر» تبدیل کنند مثل:

انگاشتن ← انگار
داشتن ← دار
گذاشتن ← گذار

وبشکل استثنا { افراشتن ← افراز }

وسایر فعلهای پایان یافته به «تن»، که قواعد بسیار دارد، باید خود آن فعلها با ریشه های شان مطالعه شوند مانند: خاستن ← خیز کوفتن ← کوب گرفتن ← گیر
بستن ← بند پذیرفتن ← پذیر رفتن ← رو } وغیره

فعل هم ساده وهم مرکب بوده میتوانند. فعل ساده مثل رفتن، آمدن، گشتن وغیره. اما مرکب از یک فعل ساده وکلمهٔ دیگر طوری ساخته میشود که فعلهای ساده در آخر می آیند و در دری بسیار مهم اند مثل برگشتن، کار کردن، دوست داشتن، بیاد آوردن و...

مفاهیم اصلی فعل:

فعل چهار مفهوم دارد. الف: مفهوم کار یا حالت. ب: مفهوم شخص. ج: مفهوم افراد. د: مفهوم زمان. الف ـ مفهوم کار یا حالت: فعل کلمه است که انجام دادن و انجام گرفتن و واقع شدن کاری ـ وجود داشتن و پذیرفتن حالتی را دریکی از سه زمان گذشته، حال و آینده نشان دهد.

ب ـ مفهوم شخص: درفعل سه شخص وجود دارد. اول شخص (متکلم یا گوینده) و دوم شخص (مخاطب یا شنونده)، وسوم شخص (غایب)، مانند: دیدم (اول شخص

دیدی (دوم شخص)، دید (سوم شخص)

ج ـ مفهوم افراد و جمع: این سه شخص (متکلم، مخاطب، غایب) اگر بر یک فرد دلالت کند مفرد است و اگر بر بیش از یکی دلالت کند جمع میباشد. مانند پرسیدم (اول شخص مفرد). پرسیدیم (اول شخص جمع)

د ـ مفهوم زمان: گذشته (ماضی)، حال و آینده (مضارع)، آینده (مستقبل)

یادآوری: اگر فعل را در شش صورت بیان کنیم آن را صرف کرده ایم مانند: آمدم ـ آمدی ـ آمد ـ آمدیم ـ آمدید ـ آمدند. هریک از صورتهای مختلف را صیغه یا (ساخت) فعل گویند مانند آمدم ـ پرسیدی ـ سخن گفتند.

قسمتهای مختلف فعل [(جزء پیشین)، ریشه یا بن ـ (شناسه)]:

جزء پیشین: حرفی است که درآغاز افعال در می آیند: می، ب، همی، ن، م (می گفت، همی روم، آمد، ندید، بگو، مرو ...)

شناسه: در آخر افعال قرار دارد و در تمام صیغه ها تغییر میکند مانند [م، ی، د (ت)، یم، ید، ند] رفتم ـ رفتی ـ رفت ـ رفتیم ـ رفتید ـ رفتند.

بن: قسمتی از فعل است که معنی اصلی را همراه دارد و تغییر نمیکند، بن ماضی، بن مضارع

«ریشه افعال و مشتقات آن»

بن ماضی: تمام صیغه های ماضی و بعضی اسمها و صفتها و کلمه های مشتق از آن گرفته میشود. مانند: دیدم، دیدار، دیده، دید، دیدن (گروه کلمات). برای ساختن بن ماضی کافی است (ـَـن) را از آخر مصدر حذف کنیم مانند دیدن = دید، گفتن = گفت.

مشتقات مهم از بن ماضی

الف ـ صفتهای مشتق از بن ماضی:

۱- بن ماضی + ار = خواست + ار = خواستار (صیغهٔ مبالغه)

۲- بن ماضی + گار = آفرید + گار = آفریدگار (صیغهٔ مبالغه)

۳- بن ماضی + ار = گرفت + ار = گرفتار (صفت مفعولی)

۴- بن ماضی + ه = پرسید + ه = پرسیده (صفت معولی)

ب : اسمهای مشتق از بن ماضی :

۱- بن ماضی + ه = دید + ه = دیده (چشم) (اسم ابزار)

۲- بن ماضی + مان = ساخت + مان = ساختمان (اسم مرکب)

۳- بن ماضی + ن = رفت + ن = رفتن (مصدر)

۴- بن ماضی + ار = گفت + ار = گفتار (حاصل مصدر)

۵- بن ماضی به تنهایی = نشست (نشستن و جلسه) (حاصل مصدر)

ج :- انواع ماضی در جای خود شرح داده خواهد شد .

بن مضارع : تمام صیغه های مضارع و بعضی اسمها و صفتها و کلمه های مشتق ، از آن گرفته میشود مانند :

می بینم ، بینا ، بیننده ، بینش ، بین (گروه کلمات)

بن مضارع : دوم شخص مفرد امر حاضر است . مانند رو : از رفتن

مشتقات مهم از بن مضارع :

الف : صفتهای مشتق از بن مضارع :

۱- بن مضارع + نده = رو + نده = رونده (صفت فاعلی)

۲- بن مضارع + ان = رو + ان = روان (صفت حالیه)

۳- بن مضارع + ا = رو + ا = روا (صفت مشبهه)

۴- بن مضارع + گار = آموز + گار = آموزگار (صیغهٔ مبالغه)

۵- بن مضارع + ار = پرست + ار = پرستار (صیغهٔ مبالغه)

ب :- اسمهای مشتق از بن مضارع :

۱- بن مضارع + ـِش = ورز + ـِش = ورزش (اسم مصدر)

۲- بن مضارع + ه = گری + ه = گریه (اسم مصدر)

۳- بن مضارع + مان = ساز + مان = سازمان (اسم مرکب)

۴- بن مضارع + ه = تاب + ه = تابه (اسم ابزار)

۵- بن مضارع به تنهایی = سوز به معنی (سوختن) (اسم مصدر)

ج :- انواع مضارع در جای خود شرح داده خواهد شد.

د :- مستقبل : از بن مضارع و بن ماضی به دست می آید مانند : خواهم دید. خواهیم دید.

یادآوری : صیغهٔ مبالغه بر زیادی عمل دلالت میکند. آموزگار یعنی زیاد آموزنده. پس صیغهٔ مبالغه جزء صفتهای فاعلی است.

«ساختمان افعال»

گرچه دربارهٔ ساختمان افعال قبلاً اشارهٔ مختصر شده ولی برای توضیح مطلب این جمله ها را مورد توجه قرار میدهیم :

۱- فرارفت و گفت ای عجب این تو ای فرشته نباشد بدین نیکویی (سعدی)

۲- من از دیدن دوستان خود خوشحال می شوم.

در عبارتهای بالا سه فعل (گفت - فرارفت - خوشحال می شوم) مورد توجه است. ۱- گفت : فعل ساده است زیرا بیشتر از یک کلمه نیست. ۲- فرارفت : فعل پیشوندی است زیرا به اول فعل سادهٔ (رفت) پیشوند فرا اضافه شده است. ۳- خوشحال می شوم : فعل مرکب است.

زیرا به اول فعل ساده ی (می شوم)، صفت خوشحال اضافه شده است.

«افعال تام (خاص)، ربطی (عام)، ناقص، معین»

هرچند در مقدمهٔ فعل در بارهٔ افعال تام (خاص)، ربطی (عام)، ناقص، معین اشاره شد ولی برای توضیح بیشتر لازم است در جمله های ذیل دقت شود:

۱- ای پسر هان و هان تو را گفتم که تو بیدار شو که من خفتم (نظامی)

۲- هوا سرد است.

۳- علی دانا است.

۴- علم آن بُود که هرکجا تو از برای آن آموخته باشی در آن جایگاه به کار داری. (احمد جامی)

در جملهٔ (۱) گفتم از افعال تام (خاص) است زیرا به انجام دادن کاری دلالت میکند. در جملهٔ (۲) است از افعال ربطی (عام) مانند مصادر (استن - بودن - گشتن - گردیدن - شدن) است زیرا حالتی را به نهاد نسبت میدهد.

در جملهٔ (۳) است از افعال ناقص مانند مصادر (استن - توانستن - بایستن) شاید زیرا همه ی زمانها و صیغه های آن صرف و استعمال نمی شود. در جملهٔ (۴)، باشی از افعال معین است زیرا آموختن بوسیلهٔ آن صرف شده است پس:

فعل معین فعلی است که افعال دیگر به کمک آن صرف شود. مانند مصدرهای (بودن - استن - شدن - خواستن)، مثال:

پرسیده است - آمده بود - آموخته شد - خواهم رفت - شاید آمده باشد.

یادآوری: فعلهای ربطی در بعضی مواقع به معنی افعال (خاص = تام) به کار میروند، مانند:

۱- در راز دم در منزل کسی نبود (وجود نداشت) ۲- زمین به دور خورشید می گردد (می چرخد)

۳- در خانهٔ ما رونق اگر نیست، صفا هست (وجود ندارد. وجود دارد)

۴- شد آن زمانه که او شاد بود خرّم بود (گذشت)

۵- همه درآمد و شد بودند. (رفت)

۲- بعضی فعلهای دیگری هستند که در نقش فعل معین به کار میروند، مانند مصدرهای (توانستن- بایستن- شایستن- گردیدن- آمدن) مانند: باید دید- نتوان رفت- شاید بیاید- آشفته گردید- گفته آمد)، (افعال شبه معین)

نوع دیگر افعال گروهی: مثلاً آوردن (پناه آوردن، به یاد آوردن، بیرون آوردن، گرد آوردن، درآوردن . . .) بدین ترتیب نوعی افعال مرکب ساخته میشود. (افعال گلی)، زدن (حرف زدن، چانه زدن، زنگ زدن، سرزدن، دست زدن، پرزدن، شانه زدن، لاف زدن، یخ زدن، به آب زدن، رگ زدن)

«وجوه افعال»

در این جملات دقت کنید:

۱- دیروز احمد به مسافرت رفت. ۲- امروز شریف شاید به مسافرت برود.

۳- اگر بدکنی کیفرش بدبری. ۴- تو پاک باش، مدارای برادر از کس باک.

۵- خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ وآنجا به نیک نامی، پیراهنی دریدن (حافظ)

۶- شاید فرید از دبیرستان برگشته به مسافرت برود (برگشته = برگردد)

رفت در جملهٔ (۱) وقوع فعل را به طور یقین بیان میکند. این وجه را اِخباری گویند.

شاید برود در جملهٔ (۲) وقوع فعل را به طور شک و تردید بیان میکند. این وجه را التزامی گویند.

بدکنی در جملهٔ (۳) وجه شرطی است زیرا انجام یافتن آن مشروط به وقوع فعل دیگری است. (این وجه را میتوان جزء وجه التزامی به حساب آورد زیرا صیغهٔ خاصی ندارد). باش و مدار در جملهٔ (۴) وقوع و عدم وقوع فعل را طلب میکند. این وجه را امری گویند.

پیراهنی دریدن در جملهٔ (۵) وجه مصدری است، چون با علامت مصدری همراه است.
امروزه در بعضی موارد (ن) مصدری را از آخر آن حذف میکنند: باید گفتن = باید گفت. برگشته در جمله (۶) وجه وصفی است، زیرا بصورت صفت مفعولی به کار رفته است. از حیث زمان و شخص، معنی خاصی را که از فعلهای بعدی فهمیده میشود از آن اداره میکنند مثلاً زمان و شخص (برگشته) مساوی است با (برگردد) یعنی سوم شخص مفرد مضارع التزامی.

«لازم و متعدی»

در جمله های زیر دقت کنید:

۱- محمد رفیق رفت. ۲- احمد کتاب را خواند. ۳- شیشه شکست. ۴- شکیب شیشه را شکست.

در جمله (۱) رفت فعل لازم است زیرا به مفعول صریح (مفعول بیواسطه) احتیاج ندارد.
در جمله (۲) خواند فعل متعدی است زیرا به مفعول صریح (کتاب) احتیاج دارد و بدون آن معنی جمله کامل نیست. احمد (؟) خواند.
در جملهٔ (۳) شکست فعل دوگانه (ذو وجهین) است فعل در قسمت اول بصورت لازم و در قسمت دوم بصورت متعدی به کار رفته است.
یادآوری: برخی از افعال متعدی علاوه بر مفعول صریح به متمم فعل (مفعول غیر صریح = مفعول باواسطه) نیز احتیاج دارد. مانند:
مسعود کتاب را از مصطفی گرفت. بیشتر فعلها ممکن است چند متمم داشته باشند مانند:
شاکر، از خانه با دوچرخه به بازار رفت.

«متعدی ساختن فعل لازم»

طرز ساخت (از مصدر) بن مضارع بعضی از افعال لازم + پسوند، (اند یا اینـد) =

فعل متعدی

طرز ساخت (از مصدر دویدن) دو + اند = دواند

" " (از مصدر رویدن) روی + ایند = رویانید

برای متعدی ساختن برخی از فعلهای لازم کافی است که به آخر بن مضارع آن لفظ (اندن یا ایندن) اضافه کرده صرف کنیم مانند. از (چرخیدن) - چرخ + اندن یا ایندن = چرخاندن، چرخانیدن:

چرخاندم، چرخاندی، چرخاند - چرخاندیم، چرخاندید، چرخاندند.

گیاه روید. (لازم) خورشید گیاه را رویانید (متعدّی)

«متعدّی ساختن فعل متعدّی»

طرز ساخت (از مصدر) بن مضارع بعضی از افعال متعدّی + (اند یا ایند) = فعل متعدّی

" " (از خوردن) خور + ایند = خورانید

گاهی بعضی از افعال متعدی را نیز به همین ترتیب متعدی میسازند. در این موقع فعل علاوه بر مفعول به متمم فعل نیز احتیاج دارد، مانند: کودک شیر را خورد، مادر شیر را به کودک خورانید.

خورانیدم، خورانیدی، خورانید، خورانیدیم، خورانیدید، خورانیدند.

یادآوری: برخی از فعلهای دوگانه نیز بهمین ترتیب متعدی میشوند در این صورت افعال به معنی متعدی به کار می روند، مانند، کودک کاغذ ها را در حیاط سوزانید.

«معلوم و مجهول»

در جملهٔ ذیل دقت کنید: احمد غذا را خورد. در این جمله خورد فعل معلوم است زیرا خوردن غذا را به فاعل (احمد) نسبت میدهد یعنی نهاد جمله فاعل است. اما در جملهٔ غذا خورده شد.

فعل خورده شد (مجهول) است. زیرا فاعل جمله معلوم نیست و عمل خوردن را به مفعول یعنی (غذا) نسبت میدهد. نهاد جمله مفعول است.

طرز ساخت (از مصدر): صفت مفعولی (۲) + زمانهای گذشته، حال، آینده ی (شدن) = فعل مجهول (دیدن) دیده + شدم = دیده شدم

یادآوری: گاهی برای ساختن فعل مجهول از مصادر زیر نیز استفاده میکنند: مانند: گردیدن - گشتن - آمدن (دیده گشت - گردید - گفته آمد)

(۲) یادآوری: فعل مجهول فقط از فعل متعدی ساخته میشود (چون مفعول دارد) گاهی بجای صفت مفعولی فعل اصلی، صفت جامد یا اسم مفعول عربی را بهمان معنی، با فعل شدن صرف میکنند و بدینترتیب فعل مجهول مسازند مانند: معدوم شد، معدوم خواهد شد.

صرف فعل مجهول از مصدر بردن (۳)

ماضی ساده: برده شدم - برده شدی - برده شد - برده شدیم - برده شدید - برده شدند.

ماضی استمراری: برده می شدم - برده می شدی - برده می شد - برده می شدیم - برده می شدید - برده می شدند.

ماضی بعید: برده شده بودم - برده شده بودی - برده شده بود - برده شده بودیم - برده شده بودید - برده شده بودند.

ماضی نقلی: برده شده ام - برده شده ای - برده شده است - برده شده ایم - برده شده اید - برده شده اند.

ماضی التزامی: شاید برده شده باشم - برده شده باشی - برده شد باشد - برده شده باشیم - برده شده باشید - برده شده باشند.

مضارع اخباری: برده می شوم - برده می شوی - برده می شود - برده می شویم - برده می شوید - برده می شوند.

مضارع التزامی: برده بشوم - برده بشوی - برده بشود - برده بشویم - برده بشوید - برده بشوند.

مستقبل: برده خواهم شد - برده خواهی شد - برده خواهد شد - برده خواهیم شد - برده خواهید شد - برده خواهند شد.

امری: ؟ - برده شو - برده شود - برده شویم - برده شوید - برده شوند.

نهی: ؟ - برده نشو - برده نشود - برده نشویم - برده نشوید - برده نشوند.

صرف فعل معلوم از مصدر بُردن [1]

ماضی ساده: بردم - بردی - برد. بردیم - بردید - بردند.

ماضی استمراری: می بردم - می بردی - می برد. می بردیم - می بردید - می بردند.

ماضی بعید: برده بودم - برده بودی - برده بود. برده بودیم - برده بودید - برده بودند.

ماضی نقلی: برده ام - برده اید - برده است. برده ایم - برده اید - برده اند.

ماضی التزامی: برده باشم - برده باشی - برده باشد. برده باشیم - برده باشید - برده باشند.

ماضی ابعد: برده بوده ام - برده بوده ای - برده بوده است - برده بوده ایم - برده بوده اید - برده بوده اند.

ماضی ملموس: داشتم می بردم - داشتی می بردی - داشت می برد - داشتیم می بردیم - داشتید می بردید - داشتند می بردند.

مضارع اخباری: می برم - می بری - می برد - می بریم - می برید - می برند.

مضارع التزامی: ببرم - ببری - ببرد - ببریم - ببرید - ببرند.

مضارع ملموس: دارم می برم - داری می بری - دارد می برد - داریم می بریم - دارید می برید - دارند می برند.

مستقبل: خواهم برد - خواهی برد - خواهد برد - خواهیم برد - خواهید برد - خواهند برد.

امری: ؟ - ببر - ببرد - ببریم - ببرید - ببرند

؟ نبر - نبرد - نبریم - نبرید - نبرند

نهی: ؟ مبر - مبرد - مبریم - مبرید - مبرند

«زمانهای فعل»

زمان فعل: لحظه ای است که فعل در آن واقع شود و بر مصدر زمان اصلی دلالت میکند.

گذشته (ماضی)، حال و آینده (مضارع)، آینده (مستقبل)، امر.

«فعل ماضی»

فعل ماضی بر چند نوع است:

۱- ماضی ساده یا مطلق، ۲- ماضی استمراری، ۳- ماضی نقلی، ۴- ماضی نقلی استمراری، ۵- ماضی بعید، ۶- ماضی ابعد، ۷- ماضی التزامی، ۸- ماضی ملموس.

ماضی ساده (ماضی مطلق):

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- پدری با پسر به شفقت گفت که پسندیده دار عادت و خو

۲- شریف دیروز از مسافرت آمد.

در بیت اول کلمهٔ (گفت) و در جملهٔ دوم کلمهٔ (آمد) برگذشته‌ای دلالت میکند که کاملاً پایان پذیرفته است و ساختمان ساده‌ای دارد. و چنین ساخته میشود:

طرز ساخت: (از مصدر)، بن ماضی + ضمایر فاعلی (م - ی - یم - ید - ند) = ماضی مطلق

" " (از مصدر دیدن)، دید + م = دیدم

ماضی مطلق از مصدر دیدن چنین صرف میشود: دیدم - دیدی - دید - دیدیم - دیدید - دیدند.

ماضی استمراری:

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- برادرم همه روزها کار میکرد. ۲- او سال گذشته هر روز ورزش می کرد. ۳- دیروز وقتی که به کتابخانه می رفتم حسن را دیدم. ۴- دیروز همگی در راه پیمایی بودیم کاش شما هم می آمدید.

در جملهٔ (۱) کار می کرد برگذشته ای دلالت می کند که مدتی ادامه داشته است. در جمله (۲) ورزش می کرد برگذشته‌ای دلالت میکند که چند بار تکرار شده است. در جملهٔ (۳) می رفتم برگذشته‌ای دلالت میکند که در زمان ماضی دیگری اتفاق افتاده است. در جملهٔ (۴) می آمدید برگذشته ای دلالت میکند که با بیان آرزو توام است.

پس: ماضی استمراری برگذشته ای دلالت میکند که مدتی ادامه داشته و چند بار تکرار شده و ضمناً با بیان آرزو و شرط در زمان ماضی دیگری واقع شده باشد.

امروز ماضی استمراری با پیشوند (می) صرف میشود ولی در زمان قدیم با پیشوند (همی) و (ب) یا با پسوند (ی) صرف میشده است مانند:

همی کند موی و همی زد خروش (فردوسی)، هر آن که دیوار بلند پیش آمدی به قوت بازو بیفگندی.

طرز ساخت: (از مصدر)، می + ماضی مطلق = ماضی استمراری (گلستان)

" " (دیدن)، می + دیدم = می دیدم

ماضی استمراری از مصدر دیدن چنین صرف میشود :

می دیدم - می دیدی - می دید　　　　می دیدیم - می دیدید - می دیدند

یاد آوری : ماضی مطلق (بودن و داشتن) در معنی ماضی استمراری به کار می رود مانند :
من آرزو داشتم که شما را ببینم - درفکرش بودم که با دوستم آشتی کنم .

یاد آوری : ماضی استمراری گاهی به جای مضارع التزامی به کار می رود مانند :

آنکه دائم هوس سوختن ما می کرد　　　کاش می آمد و از دور تماشا می کرد　حافظ

ماضی نقلی :

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- قالین بافی از قدیم در افغانستان رواج داشته است . ۲- پدرم به مسافرت حج رفته است .
۳- فرید هنوز خوابیده است . ۴- هاشم هنوز درسش را نخوانده است .

— در جمله (۱) داشته است بر گذشتهٔ مطلق دلالت میکند و در جملهٔ (۲) رفته است
بر گذشته دلالت میکند که اثر و نتیجه اش تا زمان حال باقی است . در جملهٔ (۳) خوابیده است
مانند مصادر (نشستن - ایستادن - قهر کردن) در گذشته ای صورت گرفته است که هنوز ادامه دارد .

در پس آیینه طوطی صفتم داشته اند　　　آن چه استاد ازل گفت بگو ! می گویم　حافظ

یاد آوری : فرق مهم ماضی نقلی با ماضی مطلق این است که در ماضی مطلق مخاطب قبلاً از وقوع
فعل خبر دارد ولی در ماضی نقلی چنین نیست .

موزهٔ باستان کابل را دیدی ؟　　قبلاً اطلاع داشته است .

موزهٔ باستان کابل را دیده ای ؟　　قبلاً اطلاع نداشته است .

در جملهٔ (۴) نخوانده است که ماضی نقلی بصورت منفی بکار رفته بعداً انتظار وقوعش هست ،
پس چنین نتیجه میگیریم که :

ماضی نقلی بر گذشته ای دلالت میکند که اثر و نتیجه اش تا زمان حال باقی است .

طرز ساخت : (از مصدر)، صفت مفعولی (۱) الف + پسوند (ام، ای، است، ایم، اید، اند) = ماضی نقلی

طرز ساخت : (دیدن) دیده + ام

= دیده ام

ماضی نقلی از مصدر دیدن چنین صرف میشود :

دیده ام - دیده ای - دیده است - دیده ایم - دیده اید - دیده اند

یادآوری : در قدیم ماضی نقلی را به کمک (استم - استی - است - استیم - استید - استند) صرف میکردند. آن شنیدستی که در اقصای غور بار سالاری بیفتاد از ستور

یادآوری (۱) : صفت مفعولی = برای ساختن صفت مفعولی کافیست که (ن) را از آخر مصدر حذف کرده به جای آن ه بیان حرکت قرار دهیم مانند : دیدن، دید + ه = دیده (صفت مفعولی)

ماضی نقلی استمراری :

گاهی به اول ماضی نقلی پیشوند (می) اضافه میکنند در این صورت فعل هر دو مفهوم ماضی نقلی و ماضی استمراری را دارا است مانند :

پرسیدم تا به حال با این مردم آزاده چگونه رفتار می کرده اند؟

ماضی نقلی استمراری از مصدر دیدن چنین صرف میشود :

می دیده ام - می دیده ای - می دیده است - می دیده ایم - می دیده اید - می دیده اند

ماضی بعید :

در جملهٔ زیر دقت کنید :

۱- وقتی که تو آمدی من کارم را تمام کرده بودم .

در این جمله تمام کرده بودم ماضی بعید است. گذشته ای را نشان می دهد که قبل از فعلهای دیگری انجام گرفته است .

طرز ساخت: (از مصدر)، صفت مفعولی + ماضی مطلق بودن = ماضی بعید

〃 〃 (دیدن)، دیده + بودم = دیده بودم

ماضی بعید از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

دیده بودم - دیده بودی - دیده بود - دیده بودیم - دیده بودید - دیده بودند

ماضی ابعد:

در این جمله دقت کنید:

۱- خیال می کردم سابقاً جمشید آن شهر را دیده بوده است.

در این جمله (دیده بوده است) ماضی ابعدی باشد که زمان دورتر را نشان می دهد.

طرز ساخت: (از مصدر) صفت مفعولی + ماضی نقلی بودن = ماضی ابعد

〃 〃 (دیدن) دیده + بوده‌ام = دیده بوده ام

ماضی ابعد از مصدر دیدن چنین صرف می شود

دیده بوده ام - دیده بوده ای - دیده بوده است - دیده بوده ایم - دیده بوده اید - دیده بوده اند.

ماضی التزامی:

به جمله های زیر دقت کنید:

۱- اگر کسی نتوانسته باشد برای جامعه ای که در آن زندگی میکند مفید واقع گردد هرگز نمی تواند برای شخص خود مفید باشد.

۲- شاید علی او را دیده باشد.

۳- ای وای بر اسیر کز یاد رفته باشد در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد

در جملهٔ (۱) نتوانسته باشد گذشته ای را نشان می دهد که همراه با شرط است. در جملهٔ (۲) دیده باشد گذشته ای را نشان میدهد که با شک و تردید همراه است. در جملهٔ (۳) رفته باشد گذشته ای را

نشان میدهد که با تأسف و دریغ همراه است. پس از جمله های بالا دو نتیجه میگیریم، اول این که ماضی التزامی برفعلی دلالت میکند که همراه با شک و تردید و تأسف و شرط و آرزو باشد. دوم اینکه بعد از کلمه یا جمله ای بیاید مانند ممکن است جلیل را دیده باشم، اگر او را ببینم می شناسم.

طرز ساخت (از مصدر) صفت مفعولی + (مضارع التزامی باشیدن) = ماضی التزامی

طرز ساخت (دیدن) دیده + باشم = دیده باشم

ماضی التزامی از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

دیده باشم - دیده باشی - دیده باشد - دیده باشیم - دیده باشید - دیده باشند

ماضی ملموس:

ماضی ملموس: امروزه در زبان محاوره بیشتر معمول است و آن گذشته ای را نشان - میدهد که در حال انجام یافتن است. مانند: داشتم می رفتم که شما تشریف آوردید.

ماضی ملموس از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

داشتم می دیدم - داشتی می دیدی - داشت می دید - داشتیم می دیدیم - داشتید می دیدید - داشتند می دیدند.

تمرین ۱- از مصدر های بودن - رسیدن - آراستن - بخشیدن - اندوختن - شنیدن - آوردن، انواع ماضی را بصورت فعل معلوم صرف کنید. به جدول شماره (۱) صرف فعل معلوم از مصدر بُردن صفحه (۱۱۵) مراجعه شود.

تمرین ۲- از مصدر پرسیدن - دیدن - کندن - یافتن - بردن - بخشیدن، انواع ماضی را بصورت فعل مجهول صرف کنید. به جدول شماره (۲) صفحه ۱۱۴ صرف فعل مجهول از مصدر بردن مراجعه شود.

«مضارع اخباری»

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- اشرف کتاب می خواند . ۲- علی عصرها کتاب می خواند . ۳- حرارت زیاد آب را تبخیر میکند .

افعالیکه در جمله های بالا به کار رفته اند همگی مضارع اخباری هستند ، اما فعل جملهٔ (۱) در زمان حال فعل جملهٔ (۲) در زمان آینده ، فعل جملهٔ (۳) در همهٔ زمان ها اتفاق افتاده است.

پس نتیجه می گیریم :

مضارع اخباری بر زمان حال و آینده و بر تمام زمانها دلالت می کند. معمولاً امروز با پیشوند (می) همراه است ، مانند: ظریف نا هار می خورد .

طرز ساخت : (از مصدر) می + بن مضارع + ضمایر فاعلی (م، ی، د، یم ، ید، ند) = مضارع اخباری

" " (دیدن) می + بین + م =می بینم

مضارع اخباری از مصدر دیدن چنین صرف می شود :

می بینم - می بینی - می بیند - می بینیم - می بینید - می بینند

یادآوری : اگر مضارع اخباری بدون علامت باشد مضارع ساده گویند، مانند ردم مضارع اخباری در قدیم با پیشوند (همی) و (ب) یا (ساده) بیان می شده است مانند: دانشمندان همی گویند .

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

گردون چه خواهد از من سرگشتهٔ ضعیف گیتی چه جوید از من درمانده ی گدا

موارد استعمال مضارع اخباری زیاد است .

۱- در بیان جواب شرط: اگر بروی می رسی . ۲- به ماضی دلالت می کند: (در داستان) .

رستم به نخجیر می رود، اسبش را گم می کند و به جستجوی آن روانه می شود. ۳- برای نقل قول حضرت علی (ک)، می فرماید: غرور نشانهٔ نادانی است.

«مضارع التزامی»

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- فردا شاید برادرم به مسافرت برود. ۲- امروز ممکن است به گردش بروم.

در جمله های بالا فعلهایی که به کار رفته اند همگی مضارع التزامی هستند. فعل جملهٔ (۱) به زمان آینده و فعل جملهٔ (۲) به زمان حال دلالت می. دنبال کلمه یا جمله ای می آید وضمناً وقوع فعل با شک و تردید و شرط و آرزو همراه است. امروزه با پیشوند (ب) یا ساده صرف میشود ولی در قدیم همراه پسوند (ی) و یا ساده صرف می شده است، مانند:

۱- همراه شرط: گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست در و دیوار گواهی بدهند کاری هست (سعدی)

۲- بیان آرزو: کاش امروز باران ببارد.

طرز ساخت: (از مصدر) ب + بن مضارع + ضمایر فاعلی (م، ی، د، یم، ید، ند) = مضارع التزامی

" " (دیدن) ب + بین + م =ببینم

مضارع التزامی از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

ببینم - ببینی - ببیند — ببینیم - ببینید - ببینند

بینم - بینی - بیند — بینیم - بینید - بینند

«مضارع ملموس»

به جملهٔ زیر توجه کنید:

۱- کریم کجا می روی؟ دارم به کتابخانه می روم

درجملهٔ بالا فعل دارم می روم مضارع ملموس است. وقوع فعل را در زمان حال و در شرف انجام گرفتن نشان میدهد. مانند: دارم می خوانم

مضارع ملموس از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

دارم می بینم - داری می بینی - دارد می بیند - داریم می بینیم - دارید می بینید - دارند می بینند

یادآوری: مضارع ملموس حال مطلق است.

«فعل امر - نهی»

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- برو کارگر باش وامیدوار.   ۲- سعید، لطفاً دفتر صنف را بیاور.

درجمله ها ی بالا فعلهای برو، باش، بیاور فعل امر هستند وبرطلب کاری دلالت میکنند.

امر منفی را نهی گویند. مانند مگو در بیت زیر:

برو کار می کن مگو چیست کار   که سرمایهٔ جاودانی است کار

فعل امر، امروزه بیشتر باپیشوند (ب) همراه است وبرای تاکید می آید ولی در قدیم با (ب)، و (می) و در بعضی مواقع بدون نشانه صرف می شده است. مانند برو، می کن در بیت بالا.

فعل امر از مصدر دیدن چنین صرف می شود:

(؟)، ببین - ببیند - ببینیم - ببینید - ببینند

یادآوری: امروزه دو صیغه ی دوم شخص مفرد ودوم شخص جمع بیشتر به کار میرود، مانند: برو - بروید.

وضمناً فاعل در فعل امر مستتر است.

فعل نهی از مصدر رفتن چنین صرف میشود:

(؟)، نرو - نرود - نرویم - نروید - نروند - یا: (؟) مرو - مرود - مرویم - مروید - مروند

«صیغهٔ دُعا»

صیغهٔ دُعا از سوم شخص امر مفرد غایب بدینترتیب ساخته میشود که قبل از حرف آخر همزه‌ای به صورت «الف» اضافه میکنند مانند: بیند = بیناد، دهد = دهاد

بعضی فعلهای دعائی صرف میشود، مانند: مبادم ـ مبادت ـ مبادش ـ مبادمان ـ مبادتان مبادشان.

«مستقبل»

به جملهٔ زیر توجه کنید:

در راه دانش هرچه جلوتر برویم، راهمان هموارتر و روشنتر خواهد شد.

در این جمله فعل خواهد شد مستقبل است زیرا به زمان آینده دلالت میکند.

طرز ساخت: (از مصدر) مضارع خواستن + بن ماضی = مستقبل

" " (دیدن) خواهم + دید = خواهم دید

مستقبل از مصدر دیدن چنین صرف میشود:

خواهم دید ـ خواهی دید ـ خواهد دید ـ خواهیم دید ـ خواهید دید ـ خواهند دید

«فعل مثبت و منفی»

به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱ـ هوا بارانی است. ۲ـ نقیب به مدرسه رفت. ۳ـ هوا بارانی نیست.

۴ـ نقیب به مدرسه نرفت.

افعال در جملهٔ (۱) و (۲) است ـ رفت بر اثبات کاری دلالت میکند اینگونه فعلها را مثبت می‌خوانند اما فعلهای در جملهٔ (۳) و (۴) بر نفی کاری دلالت میکنند. اینگونه فعلها را منفی خوانند (نیست ـ نرفت).

«مطابقهٔ فعل با نهاد»

۱- اگر نهاد، جاندار باشد فعل در افراد و جمع با آن مطابقت میکند، مانند: صادق آمد- جواد و جعفر آمدند.

۲- اگر نهاد جمع و غیر جاندار باشد مطابقت و عدم مطابقت آن با فعل هر دو درست است مانند: گیاهان رویید. گیاهان روییدند.

یادآوری:

۱- اگر کلمه های گله، کاروان، قافله علامت جمع نداشته باشند افعال همیشه مفرد هستند مانند: کاروان به شهر وارد شد.

۲- ولی برای کلمهٔ مردم فعل همیشه جمع می آید مانند: مردم از بند آزاد شدند.

۳- کلمه های (همه، برخی، بعضی) که نهاد واقع میشوند باید فعل را بصورت جمع آورد مانند: همه رسیدند، برخی گفتند، ... بعضی پرسیدند ....

«تجزیهٔ فعل»

در تجزیه فعل مطالب زیر را باید مورد بررسی قرار داد:

۱- مفهوم زمان [انواع ماضی، انواع مضارع، مستقبل، امر، نهی].

۲- مفهوم شخص [اول شخص، دوم شخص، سوم شخص].

۳- مفهوم افراد و جمع بودن فعل.

۴- مثبت یا منفی بودن فعل.

۵- لازمی یا متعدی بودن فعل.

۶- معلوم یا مجهول بودن فعل.

۷- ساختمان فعل [ساده، پیشوندی، مرکب].

۸- وجوه افعال.

۹- ریشهٔ فعل.

«تجزیهٔ فعل ـ تمرین»

می نهادم ماضی استمراری، اول شخص مفرد، مثبت، متعدی، معلوم، ساده، وجه اخباری، ریشه = نهاد

درنرفت ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، منفی، متعدی، معلوم، فعل پیشوندی، وجه اخباری، (ریشه دررفت)

نشنیده ای ماضی نقلی، دوم شخص مفرد، منفی، متعدی، معلوم، ساده، وجه اخباری، (ریشه = شنید)

یاری کردند ماضی مطلق، سوم شخص جمع، مثبت، متعدی، معلوم، مرکب، وجه اخباری [(ریشه = یاری کرد) یاری = مکمل فعل ناقص کردند]

(شاید) بروند مضارع التزامی، سوم شخص جمع، مثبت، لازم، معلوم، ساده، وجه التزامی، (ریشه = رفت)

نخواهد برد مستقبل، سوم شخص جمع، منفی، متعدی، معلوم، ساده، وجه اخباری (برد = ریشه)

دانسته شد ماضی مطلق، سوم شخص مفرد، مثبت، مجهول، ساده، وجه اخباری (ریشه = دانسته شد)

برو فعل امر، دوم شخص مفرد حاضر، مثبت، لازم، معلوم، ساده، وجه امری (خود ریشه)

تمرین: نوشتهٔ ذیل را به دقت بخوانید انواع فعل ها را کاملاً تجزیه کنید: *

به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

وای بر هر که عیبجو و طعنه زن است، آن کس که ثروت می اندوزد، پی در پی آن را می شمارد گمان می کند این پولها باعث زندگی جاویداو خواهد شد، هرگز چنین نیست، این مردم بدکار در دوزخی خواهند افتاد که ناراحت کننده و درهم کوبنده است، می دانی این عذاب خرد کننده چیست؟! آتشی است که خدا نه افروخته و بر دلها سر می کشد.

آتشی که آنها را در کام خویش فرو می برد، در ستون هایی بس دراز.

(ترجمهٔ سوره همزه از کلام الله مجید)

اسم

در بحث جمله، آگاه شدیم که نهاد قسمت بسیار مهم آن است و کلمه ای که در جمله به صورت آشکار (صریح) و کنایه (غیر صریح)، نهاد واقع می شود اسم است یا جانشینان آن مانند (ضمیر، صفت).

اسم ها و ضمایر علاوه بر اینکه در جمله نهاد واقع میشوند، حالات دیگری را نیز می پذیرند مانند: مفعول متمم فعل، منادی، مضاف الیه، مسند، بدل، تمیز، ...

در قسمت تجزیه، باید اسم را از نظر انفرادی شناسایی کنیم. ولی در قسمت ترکیب، رابطه و نقش آن را در جمله مورد مطالعه قرار می دهیم.

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- علی رفت.

۲- همه آمدند، یکی از بزرگان گفت .....

۳- کتابی که خریدم. یکی دختری داشت خاقان چو ماه....

۴- بهرام کتاب را از کتابخانه گرفت.

۵- شیر از گروه گربه سانان است.

۶- گل رساست.

۷- گلاب را از گل میگیرند.

۸- برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

۹- دست، هوش دوم بشر است.

۱۰- گیاهها روییدند.

۱۱- زگهواره تا گور دانش بجوی.

۱۲- خواستن، توانستن است.

۱۳- نیکی، روح انسان را از بدیها پاک می کند.

۱۴- درخت استاده میمیرد.

در جمله های مذکور: علی، شیر، دست، هوش، نیکی و روح، و مانند آنها کلمه هایی هستند که برای نامیدن اشخاص، حیوان، و چیزهای دیگر به کار رفته اند. این اسمها خواه وجود خارجی داشته باشند مانند گل و بهرام، خواه وجود خارجی نداشته باشند مانند: دانش و روح .... پس:

اسم: کلمه ای است که برای نامیدن اشخاص و حیوان و چیزهای دیگر به کار میرود، مانند: علی، شیر، گیاه، سنگ، دانش، هوش و ....

اسم بر دو قسم است: ۱- صریح ۲- کنایه

اسم صریح: اسمی است که معنای آن آشکار و روشن باشد. مانند: بهرام، گل، آهو، کتاب، دفتر، کاغذ، قلم، کابل، گردیز، بلخ، ننگرهار، هرات، قندهار، شاهین، رادیو، موتر وغیره...

اسم کنایه: اسمی است که معنای آن آشکار و روشن نباشد. مانند: کسی، دیگران، تو، ما، ...

اقسام اسم کنایه

اسم کنایه بر دو قسم است: ۱- مبهمات ۲- ضمیر

مبهمات: کنایاتی هستند که مرجع روشنی ندارند و در معنای آنها نوعی ابهام وجود دارد مانند:

تا توانی درون کس مخراش کاندرین راه خارها باشد
(سعدی)

مبهمات عبارت انداز: کسی، دیگری - فلان - بهمان - این و آن - هیچ - هر - هیچکدام، هرکسی - همه کس - هیچکس - یکی - برخی - بعضی - چند - چندین - اند (از سه تا نه) . . . .

مثال هر: هر که با نا راستان همسنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد (مولوی)

ضمیر: ضمیر از کنایاتی است که مرجع واضح و روشنی دارد. مرجع ضمیر اسم صریح است مانند: سعدی شاعر بزرگی است. او کتاب گلستان را نوشته است.

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار (سعدی)

«اقسام اسم صریح»

اسم خاص (ویژه): اسمی است که بر شخصی یا چیزی معینی دلالت کند مانند:

علی، شاه پور، زلمی، فرید، . . . . .

نام مخصوص همه ی انسانها . . . . .

نه سام نریمان نه افراسیاب نه کیسری نه دارا نه جمشید ماند (فردوسی)

نام مخصوص همه ی حیوانها، مانند: عنقا، رخش، شبدیز - بز، گوسفند، . . . . .

از آن سو خروشی بر آورد رخش وزین سوی اسب یل تاج بخش (فردوسی)

نام مخصوص همه ی مکانها، مانند: کابل، هرات، شیراز، آسیا - امریکا، . . . . .

ساربانا بند بگشا ز اشتران شهر تبریز است و کوی دلبران (مولوی)

نام مخصوص، همه ی اشیای روی زمین.

یادآوری: اسم خاص جمع بسته نمی شود. و یای نکره نمی پذیرد. مگر به عنوان اسم نوع بکار رود. مانند: کشور عزیز ما افغانستان البیرونی ها و مولوی ها پرورش داده است.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد (مولوی)

اسم عام: اسمی است که افراد همجنس را شامل شود. مانند: کتاب، دفتر، برگ، درخت، اسپ، شیر، مرغ، ....، ....، ....، ....

وقتی میگوییم کتاب بخوان، منظور ما کتاب معینی نیست، بلکه بیشتر کتابها را شامل میشود.

گر به شیر است در گرفتن موش   لیک موش است در مصاف پلنگ (سعدی)

اسم ذات: اسمی است که وجود مستقلی داشته باشد یا بتوان انرا حس کرد. مانند: گیاه، دست، درخت، برگ، قلم، فرید، ....

وقتی میگوییم امروز قلمی خریدم، قلم در عالم خارج وجود دارد و می توان آن را لمس کرد و دید.

بشنو از عقل خود ای انباردار   گندم خود را به ارض الله سپار (مولوی)

اسم معنی: اسمی است که وجود مستقلی نداشته یا نتوان آن انرا حس کرد و دید. مانند: دانش، هوش، روح، ....

وقتی میگوییم هوش چیست؟ هوش در خارج دیده نمی شود و وجودش بسته به وجود کسی است که آن را دارا است پس اسم معنی عینی نیست بلکه ذهنی است.

دوش مرغی به صبح می نالید   عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش (سعدی)

اسم معرفه: اسمی است که برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص باشد مانند: جنت شاه، فرید، گل، درخت، ....

اسم خاص، مشار الیه (این و آن)، مرجع ضمایر شخصی، منادی، اسم موصول، همگی اسم های معرفه هستند غالباً اسمهایی که علامت نکره نداشته باشد معرفه محسوب میشوند.

وقتی میگوییم حاضری صنف را بیاور! نام حاضری صنف برای شنونده کاملاً معلوم و مشخص است.

به خاک پای تو سوگند و جان زنده دلان   که من بپای تو در مردن آرزومندم (حافظ)

اسم نکره: اسمی است که برای شنونده معلوم و مشخص نباشد چند علامت دارد

(یک ویکی) در اول کلمه و(ی) در آخر کلمه مانند کتابی ویکی دختری، پسری اسم نکره هستند.
وقتی میگوییم جوانی ازیک فروشگاه کتابی جابی خرید، معلوم نیست کدام جوان وکدام فروشگاه وکدام کتاب است.

گشت یکی چشمه زسنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا

اسم جامد: اسمی است که از بُن فعلی گرفته نشده باشد. مانند؛ دست، کامران، گل، برگ، ....

وقتی میگوییم این میز چوبی است. چوب ومیز ازبُن فعلی گرفته نشده است.

بیاموز اگر پارسا بود خواهی مکن دیو را جان خویش آشیانه (ناصرخسرو قبادیانی)

اسم مشتق: اسمی است که ازبُن فعلی گرفته شده باشد. مانند دانش، که اگر از آخر کلمهٔ دانش لفظ (ـِـش) را حذف کنیم، کلمهٔ دان باقی میماند می دانیم که این کلمه بن مضارع از مصدر دانستن است پس دانش اسم مشتق است.

مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان وپندار خویش (سعدی)

یادآوری: اسمهاییکه از زبانهای بیگانه وارد زبان دری شده اند بهتر است جامد فرض شود مانند: رادیو، مدرسه، ماشین، ممنون، کنتور، تلفن، تلگراف، ....

«مصدر»

مصدر کلمه است که انجام دادن کاری را بدون قید زمان برساند. علامت آن (دن) یا (تن) است که اگر (دَ ـ ن) را آخر آن حذف کنیم فعل ماضی سوم شخص مفرد بدست آید.
مانند: رفتن ـ رفت ـ آمدن = آمد.
یادآوری: اسم از نظر ساختمان: به اسم ساده، مرکب، جامد ومشتق تقسیم میشود. ولی از نظر

معنا به اسم خاص عام، ذات، معنی، معرفه، نکره، مفرد و جمع تقسیم میگردد.

یادآوری: مصدر یعنی محل صدور (اسمها و صفتهای مشتق و افعال و امثال آنها)

«اقسام مصدر»

مصدر اصلی: در اصل مصدر باشد. اگر به آخر ریشهٔ ماضی (ن) اضافه کنیم مصدر اصلی به دست می آید علامت آن (دن) یا (تن) است:

بدین پنج روز اقامت مناز — باندیشه تدبیر رفتن بساز (سعدی)

مصدر جعلی: در اصل مصدر نیست، با اضافه کردن (یدن = IDEN) به آخر بعضی اسمهای دری و عربی درست میشود مانند: فهم + یدن = فهمیدن (از عربی). جنگ + یدن = جنگیدن (از دری)

یادآوری: مصدر جعلی عربی با علامت (یت) درست میشود مانند:

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب — ورنه ددی به صورت انسان مصوری (سعدی)

مصدر ساده: مصدری است که از یک کلمه بیشتر نباشد مانند: رفتن، پرسیدن، ...

زمن عاشقی باید آموختن — که هرگز نمی نالم از سوختن (سعدی)

مصدر مرکب: مصدری است که از یک کلمه بیشتر باشد مانند: سخن راندن، گرفتار شدن، ...

منم که شهرهٔ شهرم به عشق ورزیدن — منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن (حافظ)

مصدر پیشوندی: مصدری است که به اول مصدر ساده پیشوندی اضافه شود مانند: باز آمدن، بر آمدن

که برگردش کعب و زانوی پای — نشاید قدم برگرفتن ز جای (سعدی)

مصدر مرخم (مخفف): اگر (ـ ن) را از آخر مصدر اصلی حذف کنیم، مصدر مرخم بدست می آید مانند نشست در بیت زیر: رفیقم اگر ملول شدی از نشست ما — فرمای خدمتی که برآید ز دست ما (سعدی)

اسم مصدر ـ حاصل مصدر :

اسمی است که علامت مصدر اصلی را ندارد ولی معنی مصدری میدهد، مانند : دانش، گفتار که معنی دانستن وگفتن میدهد .

انواع اسم مصدر وطرز ساخت آنها : ۱ـ بن مضارع + ـِ ش = کوش + ـِ ش = کوشش (اسم)، مانند : پیش از آن کز دست بیرونت برد گردش گیتی زمام اختیار

گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمنی می بایدت تخمی بکار

۲ـ بن مضارع + ه = خند + ه = خنده (اسم مصدر)، مانند :

هست این خنده ام از بهر دل خود، لیکن گریه ام بود برای پدر و مادر خویش (بهار)

۳ـ بن ماضی + ار = گفت + ار = گفتار ـ (حاصل مصدر)، مانند :

بزرگی سراسر به گفتار نیست دوصد گفته چون نیم کردار نیست

۴ـ اسم + ی = مرد + ی = مردی (حاصل مصدر) مانند

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی (سعدی)

۵ـ صفت + ی = خوب + ی = خوبی، گرسنگی (حاصل مصدر)، مانند :

از گرسنگی مردن به از آن که از نان سفله سیر شدن . (قابوسنامه)

یادآوری۱: در زبان دری مصدر مرکب خیلی بیشتر از مصدر ساده است و این از توانایی زبان دری وفارسی است .

یادآوری۲ : اگر به مصدر ساده اسم یا صفتی اضافه شود مصدر مرکب به دست آید مانند: گریه کردن فیض بردن، آماده شدن، گرفتار شدن .

یادآوری۳ : اسم مصدر مرکب :

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را (ناصرخسرو)

مفرد : اسمی است که بر یکی دلالت کند و علامت جمع نداشته باشد مانند : دست، هوش، . . . .

هر آنکس که بر دزد رحمت کند — به بازوی خود کاروان میزند (سعدی)

جمع : اسمی است که بر بیش از یکی دلالت کند. مانند: درختان، گیاهها، . . . .

چو پیر شدی ز کودکی دست بدار — بازی و ظرافت به جوانان بگذار (سعدی)

قصدش پریش کردن زلف سیاه نیست — دلها به این بهانه ز سر باز می کند (سالک کرمانشاهی)

«قاعدهٔ جمع بستن اسمها»

در زبان دری و فارسی اسامی را با توجه به نکات زیر با لفظ (آن - ها) جمع می بندند مانند : درختان، گیاهها، . . . . در فارسی امروز تقریباً تمام کلمات را میتوان با (ها) جمع بست .

۱- جمادات، اسم معنی، اجزای محصولات نباتی، اعضای فرد بدن با (ها) جمع بسته میشود. مانند : سنگها، دانشها، شکوفه ها، سیب ها، گردنها، . . .

۲- کلماتیکه به (الف) و (واو) ختم میشوند، قبل از (ان) حرف (ی) اضافه میگردد. مانند ترسایان، پرستویان، خوشرویان، ماهرویان، . . . .

۳- کلماتیکه به (ه) غیر ملفوظ ختم میشوند در جمع با (ان) های بیان حرکت تبدیل به (گ) میشود مانند : دیده - دیدگان، مورچه - مورچگان، . . .

مورچگان را چو بود اتفاق — شیر ژیان را بدرانند پوست (سعدی)

۴- کلماتیکه به (ه) غیر ملفوظ ختم میشوند در جمع با (ها) علامت جمع جدا نوشته میشود مانند: نامه ها - خانه ها.

اسم جمع : اسمی است که در ظاهر مفرد ولی در معنی جمع باشد مانند : گروه، دسته،

طایفه، . . . .

قومی به جد وجهد نهادند وصل دوست　　قوم دگر حواله به تقدیر می کنند
(حافظ)

اسم ابزار:

اسمی است که بر ابزار کار دلالت میکند، مانند: چاقو، تابه، دستگیره، قند شکن، . . . .

اسم آلت بر سه نوع است:

جامد: اسمی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد، مانند: اره، قیچی، . . . .

مشتق: اسمی است که از بن فعلی گرفته شده باشد، مانند: گیره، تابه، . . . .

مرکب: به اوّل بن مضارع بعضی از فعلها اسم عام اضافه کنند مانند: آتش گردان، قندشکن.

اسم کوچک شده:

اسمی است که بر کوچکی دلالت کند، مانند: دخترک، کتابچه، خواجو، مخملک، . . . .

اسم بزرگ شده:

اسمی است که به بزرگی دلالت کند، مانند: گاو صندوق، خرچنگ، شاهرگ، . . . .

اسم مرکب: اسمی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: گلاب، کتابخانه، . . . .

ساختمان اسم مرکب:

از دو اسم - مانند: نمازخانه، دوشادوش، جرعه جرعه (باتکرار).

از دو فعل - مانند: دادوستد، کشاکش، (بامیانوند).

از دو مصدر - مانند: زدوخورد، بردوباخت (بامیانوند).

از صفت و اسم - مانند: سفیدکوه، سیاه کوه، سرخ رود، نوروز، . . . .

از عدد و اسم - مانند: چهارراه، چهل ستون، چهل دختران، . . .

از پیشوند و اسم - مانند: همسایه، بادزه، . . .

از اسم و پسوند - مانند: دانشگاه، گلستان، . . .

از صفت و فعل - مانند: شادباش، زنده باد، . . .

یادآوری: ساختمان اسم و صفت مرکب در زبان دری بحث مفصلی دارد.

یادآوری: اسم ساده: اسمی است که از یک کلمه بیشتر نباشد مانند: دل.

«بحث نحوی اسم (ترکیب)»

نقش اسم در جمله:

بحث نحوی اسم (ترکیب): از نقش یا حالت اسم در جمله بحث میکند.

نقش و وظیفهٔ اسم را در جمله حالت آن اسم گویند و اسم را چند حالت است مانند: نقش فاعلی - مسندالیه، مسندی - مفعولی - متمم فعلی - مضاف الیهی - ندائی - بدلی - تمیزی - . . .

به جمله های زیر توجه کنید:

۱- علی آمد.

۲- هوا روشن است.

۳- هوا ابری است.

۴- محمد بهرام را دید.

۵- من شریف را در خیابان سعدی دیدم.

۶- ای خدا (ج)! به انسان آگاهی ده که از نفس اماره خود پیروی نکند.

۷- برادرم، حسن، شما را خوب می شناسد. (بدل)

۸- امروز جمشید به دبیرستان رفت.

۹- دیروز دو کیلو سیب خریدم. (تمیز)

حالت نهادی (فاعلی - مسندالیهی): - حالتی است که اسم کنندهٔ کاری باشد مانند: علی، یا کاری از آن سر بزند مانند: شیشه وقتی میگوییم علی آمد، یا علی، رفت. علی کنندهٔ کار، و عمل آمدن

ورفتن را انجام داده است .

فاعل درجواب «که» و «چه» واقع میشود مانند: علی آمد. که آمد؟ علی (فاعل)

شیشه شکست، چه شکست؟ یعنی چه چیزی شکست؟ شیشه (فاعل = بی جان)

نعمتی که مارا گرفتار میکند نعمت نیست .

شیشه نیز دیگر از سنگ ندارد خویشی　　هر شکستی که به ما میرسد از خویشتن است (صائب تبریزی)

حالت مفعولی :- حالتی است که اسم درجمله مفعول واقع شود، یعنی کار بر آن واقع میشود مانند:

بهرام درجملهٔ (۴). وقتی میگوییم میهن خود را دوست داریم، میهن در این جمله نقش مفعولی دارد.

زیرا عمل دوست داشتن روی میهن انجام گرفته است .

مفعولی بی واسطه درجواب «که را و چه را» واقع میشو مانند: حسن مادرش را دوست دارد.

حسن که را دوست دارد؟ مادرش را (مفعول باجان). او میز را آورد. او چه را آورد؟ یعنی

او چه چیز را آورد؟ میز را (مفعول بی جان)

بکشتی و مغزش بیرون آختی　　مر آن اژدها را خورشش ساختی (فردوسی)

یادآوری ۱: علامت مفعول غالباً «را» میباشد در بعضی مواقع (را) حذف میشود باید

از معنی جمله مفعول را دریافت .

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید　　گفتا زکه نالیم که از ماست که بر ماست (ناصر خسرو قبادیانی)

یادآوری ۲: در قدیم در ابتدای مفعول بیواسطه کلمه (مر) را برای تاکید می آوردند :

من آنم که در پای خوکان نریزم　　مر این قیمتی دُرّ لفظ دری را (ناصر خسرو قبادیانی)

حالت مُسندٌالیهی :

حالتی است که اسم در جمله مسند الیه واقع شود مانند هوا در جمله (۲ و ۳) هوا روشن است.

هوا ابری است .

وقتی میگوئیم، هوا سرد است حالت سردی را به هوا نسبت داده ایم مانند: دوای درد نیکی است.

حالت مُسندی:

آن است که اسم در جمله مسند واقع شود مانند ابر در جمله (۳)، هوا ابری است. یا وقتی میگوئیم هوا گرم بود. مفهوم گرمی را به نهاد نسبت داده ایم. رنج داشتن از نداشتن بیشتر است.

من عاشقم گواه من این قلب چاک چاک   در دست من جز این سند پاره نیست (عشقی)

یادآوری ۱: مسند الیه کلمه ای است که حالت وصفی را به وسیله فعل ربطی به آن نسبت میدهند، مانند: خدا (ج) بخشنده است.

یادآوری ۲: مسند، حالت وصفی است که به نهاد نسبت میدهند. مانند: بخشنده در جمله بالا.

حالت متمم فعلی:

آن است که اسم در جمله با یکی از حروف اضافه بیاید معنی فعل را تمام کند مانند دبیرستان در جمله (۸)؛ امروز جمشید به دبیرستان رفت. وقتی میگوئیم سهراب از بهرام پرسید، بهرام متمم فعل است زیرا معنی فعل را تمام کرده و با یکی از حروف اضافه (از) آمده است.

برای تشخیص متمم فعل در جمله میتوانیم جمله پرسشی درست کنیم. مانند: سهراب از که پرسید؟ از بهرام، پس بهرام متمم فعل است.

زن پارسا را نکوتر هنر   نباید که بر بام یابد گذر (ایرانشاه)

حالت ندائی:

آن است که اسم در جمله منادی واقع شود مانند، خدا (ج) در جمله (۶)، ای خدا (ج) به انسان آگاهی ده که از نفس اماره خود پیروی نکند.

وقتی میگوئیم ای فرید!، فرید را با لحن خاصی مورد خطاب قرار داده ایم، چند علامت دارد: ای، آیا در اول کلمه (اسم و جانشینان آن)، مانند:

ای برادر چو خاک خواهی شد   خاک شو، پیش از آنکه خاک شوی (سعدی)

الفی بصورت همزه در آخر کلمه مانند:

سعدیا مرد نیکو نام نمیرد هرگز — مرده آن است که نامش به نیکوئی نبرند (سعدی)

یادآوری ۱: بعضی از عقیده براین است که منادی خود به تنهایی یک جمله محسوب میشود. بیتی که گذشت چهار جمله بود.

یادآوری ۲: حروف اضافه هم عبارت انداز (به - با - بر - برای - بهر - از - در)

حالت مضافٌ الیهی:

حالتی است که اسم در جمله مضافٌ الیه واقع شود مانند خیابان سعدی در جمله (۵) من شریف را در خیابان سعدی دیدم. که سعدی مضافٌ الیه است. وقتی میگوییم در صنف باز است. صنف مضافٌ الیه است، زیرا وابسته به در است و معنی آن را روشن و تمام میکند.

گر هنرمند گوشه ای گیرد — کام دل از هنر کجا یابد

یادآوری ۱: مضافٌ الیه کلمه ای است که بعد از مضاف می آید و نشانه ی اضافه کسره ای است که به آخر مضاف افزوده میشود و توضیحی درباره ی مضاف میدهد، مانند: عیدِ نوروز - دستِ علی - جام طلا - کتابِ تاریخ - دستِ روزگار - دستِ ادب - رستمِ زال، لب لعل - دستِ انتقام.

کلمه ی اول مضاف و کلمه ی دوم مضافٌ الیه و بین آنها کسره ی اضافه قرار دارد.

یادآوری ۲: تتابع اضافات ممکن است در عبارتی چند اسم دنبال هم بیایند و به هم اضافه شوند، در اینصورت هر کلمه برای اسم پیش از خود مضافٌ الیه و برای کلمه ی پس از خود مضاف خواهد بود، مانند: صاحبدلی به مدرسه آمد زخانقاه — بشکست عهدِ صحبتِ اهلِ طریق را

مضاف مضاف

شیشه ی پنجره ی صنف درس شکست.

مضاف مُ الیه مُ الیه مُ الیه

یادآوری: فرق ترکیب اضافه و اسم مرکب: در ترکیب اضافه (مضافٌ و مضافٌ الیه) دو کلمه جدا است مانند: در باغ ولی اسم مرکب در حکم یک کلمه است مانند: کاروانسرا.

- اگر اسمی هم صفت و هم مضافٌ الیه داشته باشد معمولاً صفت جلوتر از مضافٌ الیه واقع میشود. مانند:

استادِ محترم پوهنتون (مٌ = علامت اختصاری مضافٌ الیه)

مضاف — موصوف، محترم — صفت، پوهنتون — مٌ ـ الیه

و زنغمهٔ مرغان خوش الحان چمن

داغ دل مرغان قفس تازه شود (صاحبی)

فرق ترکیب اضافی با ترکیب وصفی:

۱ـ صفت و موصوف در حکم یک اسم است، یعنی صفت در نهاد اسم نهان است و در عالم خارج وجود ندارد مانند: باغ زیبا. ولی مضاف و مضاف الیه در حکم دو اسم است و مضاف الیه در عالم خارج وجود دارد، مانند کتابِ علی در خارج هم کتاب وجود دارد و هم علی.

۲ـ در مضاف و مضافٌ الیه کلمهٔ دوم همیشه اسم یا ضمیر یا صفت جانشین اسم است مانند باغِ پرویز، باغ او ـ باغ دانشمند.

۳ـ برای تشخیص صفت و موصوف از مضاف و مضافٌ الیه کافی است که یکی از فعلهایِ ربطی (است، بود، شد . . .) را در آخر ترکیبات اضافی قرار دهیم و کسرهٔ مضاف یا موصوف را حذف کنیم، اگر جملهٔ اسنادیِ درست شده معنی داشت مانند: باغ زیبا است. (موصوف ـ صفت) است.

و اگر جمله معنی نداشت صفت و موصوف نیست بلکه مضاف و مضافٌ الیه است مانند: باغ پرویز

~~است~~ . (مضاف ومضافٌ الیه) می باشد .

۴- پیش از صفت کلمه ی (بسیار) و بعد از آن کلمه ی (تر) را میتوان آورد مانند: باغ زیبا، باغ بسیار زیبا باغ زیباتر. (موصوف وصفت). ولی در مورد مضاف ومضافٌ الیه این کار ممکن نیست مانند: باغ پرویز - باغ ~~بسیار~~ پرویز - باغ ~~پرویزتر~~ (مضاف ومضاف الیه)

«انواع اضافه»

۱- اضافهٔ ملکی: مالکیت را میرساند مانند: کتاب محمد، باغ نواب، دفتر او، ...

ما از موده ایم در این شهر بخت خویش ‌ ‌ ‌ باید بیرون کشید ازاین ورطه رخت خویش (حافظ)

در اضافهٔ ملکی معمولاً مضافٌ الیه انسان و مالکِ مضاف است و درضمن مضاف باید قابل تملک باشد، یعنی انسان بتواند آن را در اختیار داشته باشد.

گر به غریبی رود از شهر خویش[1] ‌ ‌ ‌ سختی ومحنت نبرد پینه دوز (سعدی)

۲- اضافهٔ تخصیصی: در اضافهٔ تخصیصی، مضاف مخصوص مضافٌ الیه است. مانند: جلدِ کتاب (مخصوص کتاب است). درِ باغ، دفتر، مدرسه، دیوار خانه، ...

قصر فردوس به پاداش عمل میبخشند ‌ ‌ ‌ ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس (حافظ)

ای هنرها نهاده بر کفِ دست ‌ ‌ ‌ عیبها را نهفته زیرِ بغل (سعدی)

۳- اضافه بیانی: در اضافهٔ بیانی مضافٌ الیه جنس ونوع مضاف را بیان میکند بر دو قسم است:

الف: بیانی جنسی: مضافٌ الیه جنس مضاف را بیان میکند، مانند: گوشوارهٔ طلا ـ قطرهٔ اب.

بصورت آدمی شد قطرهٔ آب ‌ ‌ ‌ که چل روزش همی اندر رحم ماند

وگر چل ساله را عقل و ادب نیست ‌ ‌ ‌ به تحقیقش نشاید آدمی خواند

ب : بیان نوعی : (توضیحی) : مضافٌ الیه نوع مضاف را بیان میکند ، یا مضافٌ الیه در بارهٔ مضاف توضیح میدهد و آن را واضح و آشکار میسازد . مانند عید نوروز ، درختِ انگور ، شهرِ زنجان ، باد صبا .

یاد آوری : فک اضافه (جدا کردن اضافه) : گاهی کسرهٔ اضافه را در آخر مضاف حذف کنند و آن به سه طریق صورت میگیرد : ۱- کسرهٔ اضافه حذف میشود مانند : صاحبخانه ، جانماز (اسم مرکب) .
۲- مضافٌ الیه مقدم بر مضاف میشود مانند : کارخانه ، دانشسرا ، خونبها ، . . .
۳- مضافٌ الیه را مقدم بر مضاف قرار میدهند و حرف (را) به آخر آن اضافه مینمایند . مانند : سلطان را مقصود از ایشان ، ابوعلی بوده است . « چهار مقاله »

یاد آوری ۱ : در بعضی موارد میتوان هم ملکی ، هم تخصیصی به حساب آورد ، مانند : - صاحبِ کتاب ، مالکِ باغ .

یاد آوری ۲ : در اضافهٔ بیانی ، با این که مضافٌ الیه اسم است ولی معنی وصفی دارد ، مانند جام نقره ، یعنی جام نقره ای .

یاد آوری ۳ : اضافهٔ نسبی و اضافهٔ بنوّت جزء اضافهٔ تخصیصی است مانند آبِ حیات .

آن که نبات عارضش ، آبِ حیات میخورد   در شکرش نگه کند هر که نبات میخورد (سعدی)

آن که با نمرود این احسان کند   ظلم کی با موسی عمران کند (پروین)

۴- اضافهٔ تشبیهی : در آن معنی تشبیه است ، مانند قد سرو یا سروِ قد ، وقتی میگوییم قد سرو ، قد را به سرو تشبیه کرده ایم یعنی قدِ سرو مانند که بلند و کشیده است . در اضافهٔ تشبیهی پایه (۳) یعنی کلمهٔ تشبیه و پایهٔ (۴) یعنی وجه شبه گفته نمی شود . این نوع اضافه را اضافهٔ تشبیهی گویند ، دو نوع است :

۱- مُشَبَّهٌ بِهِ مُشَبَّه : یعنی مضاف به مضافٌ الیه تشبیه شده است ، مانند : آب لعل .

۴- مُشَبَّهٌ بِهِ بِه مشبه : یعنی جای مضافٌ الیه و مضاف عوض شده است مانند: لعل آب.

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها   کی نظر در فیض خورشید بلند اخترکنم (حافظ)

۵- اضافهٔ استعاری (مجازی) : در آن مضاف در غیر معنی حقیقی خود به کار میرود. مانند: پای فلک، دست روزگار.

اضافهٔ استعاری در حقیقت همان اضافهٔ تشبیهی است که یکی از پایه های اصلی آن یعنی مشبه یا مشبه به حذف شده و در عوض یکی از متعلقات آنها گفته میشود مانند: خون خورشید (انسان به خورشید تشبیه شده ولی خود انسان حذف گردیده فقط خون که یکی از متعلقات آن است ذکر گردیده است). مانند:

اگر این داغ جگرسوز که بر جان من است   بر دل کوه نهی سنگ بر آواز آید (سعدی)

۶- اضافهٔ اقترانی (نزدیکی) : آن است که نزدیکی معنوی مضاف را با مضاف الیه برساند. مانند: سرِ بندگی، دستِ ادب، پایِ ارادت.

دستِ طمع چو پیش کسان می کنی دراز   پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش (صائب)

۷- اضافهٔ بُنُوّت (فرزندی) : مضاف فرزند مضاف الیه باشد. مانند: سامِ نریمان، عیسای مریم. موسی عمران.

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او   آن نور موسیِ عمرانم آرزوست (مولوی)

۸- اضافهٔ وصفی: اضافه ای است که معنی وصفی دارد معمولاً صفت بعد از موصوف می آید مانند: کتابِ خوب، مردِ دانا، کارِ خیر.

آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود   در کارِ خیر حاجت هیچ استخاره نیست (حافظ)

یادآوری: فرق اضافهٔ استعاری و اضافهٔ اقترانی: در اضافهٔ اقترانی اگر مضاف الیه را حذف کنند معنی جمله تغییر نمیکند، مانند: نعیم سرِ بندگی فرود آورد. نعیم سر فرود آورد (اضافهٔ اقترانی). در اضافهٔ استعاری اگر مضاف را حذف کنند معنی جمله تغییر نمیکند. مانند: ~~دست~~ روزگار او را به فلاکت افگند= روزگار او را به فلاکت افگند (اضافهٔ استعاری).

یادآوری ۲ : فرق اضافهٔ تشبیهی و استعاری : در اضافهٔ تشبیهی هر دو پایهٔ اصلی تشبیه یعنی مشبه و مشبهٌ به گفته میشود ، مانند : قد سرو (قد = مشبه ، سرو = مشبهٌ به) اما : - در ترکیب استعاری ذرفای عشق (عشق به دریا تشبیه شده است ولی خود دریا محذوف و یکی از ویژگی های آن که ژرفا شد ذکر گردیده است وضمناً مضاف در معنی مجازی به کار رفته است .

یادآوری ۳ : هرگاه مضاف به (الف) یا (واو) یا (ه = بیان حرکت) ختم شود در موقع ترکیب (یای) اضافه میگردد در موقع تجزیه به آن (یای) اضافه گویند زیرا کسرهٔ اضافه سرجای خود باقی است مانند : داروی خواب، قالیچه ی راهرو ، ژرفای عشق ، . . . .

«حالاتِ دو اسم نسبت بهم»

مترادف : دو اسم دارای یک معنی ولی در لفظ فرق دارند . مانند : خوب ، نیک .

متشابه : دو اسم دارای یک لفظ (در خواندن یکی ، اما در املا ، متفاوت) ولی در معنی مختلف است مانند : خواست ، خاست ، . . .

متضاد : دو اسم که از لحاظ معنی ولفظ مخالف یکدیگر باشند مانند : گرم ، سرد ،

آنچه اندر سفر بدست آید   مرد آن در حضر کجا یابد   (ابن یمین)

حالت بدلی : آن است که اسمی برای توضیح اسم دیگری گفته شود مانند : برادرم اشرف شمارا خوب می شناسد .

کشور ما افغانستان ، سرزمین آزادگان و دلیران است .

حالت تمیزی : آن است که اسمی ، ابهام اسم دیگری را برطرف سازد . مانند : دیروز یک کیلو سیب خریدم .

وطن عزیز مارا ، افغانستان ، می نامند ،

حالت قیدی: اسم در جمله بصورت قید به کار رود مانند: صبح به مدرسه می آیم و عصر برمیگردم.

حالت تاکیدی: اسمی برای تاکید در جمله تکرار شود مانند:

اگر بار خرد داری وگرنی سپیداری، سپیداری سپیدار

حالت عطفی: اسم در جمله توسط یکی از حروف ربط معطوف واقع شود مانند:

من پدر و مادرم را دوست دارم. (مادر معطوف به پدر) (پدر و مادر در یک حکمی مشترک هستند).

حالت وصفی: آن است که صفت در جمله جانشین موصوف گردد مانند: دانشمندان را باید گرامی داشت. (اشخاص دانشمند)

حالت مکملی: آن است که اسم، معنی فعل ناقصی را تکمیل کند مانند:

گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن   گر تواضع میکنی با مردم درویش کن

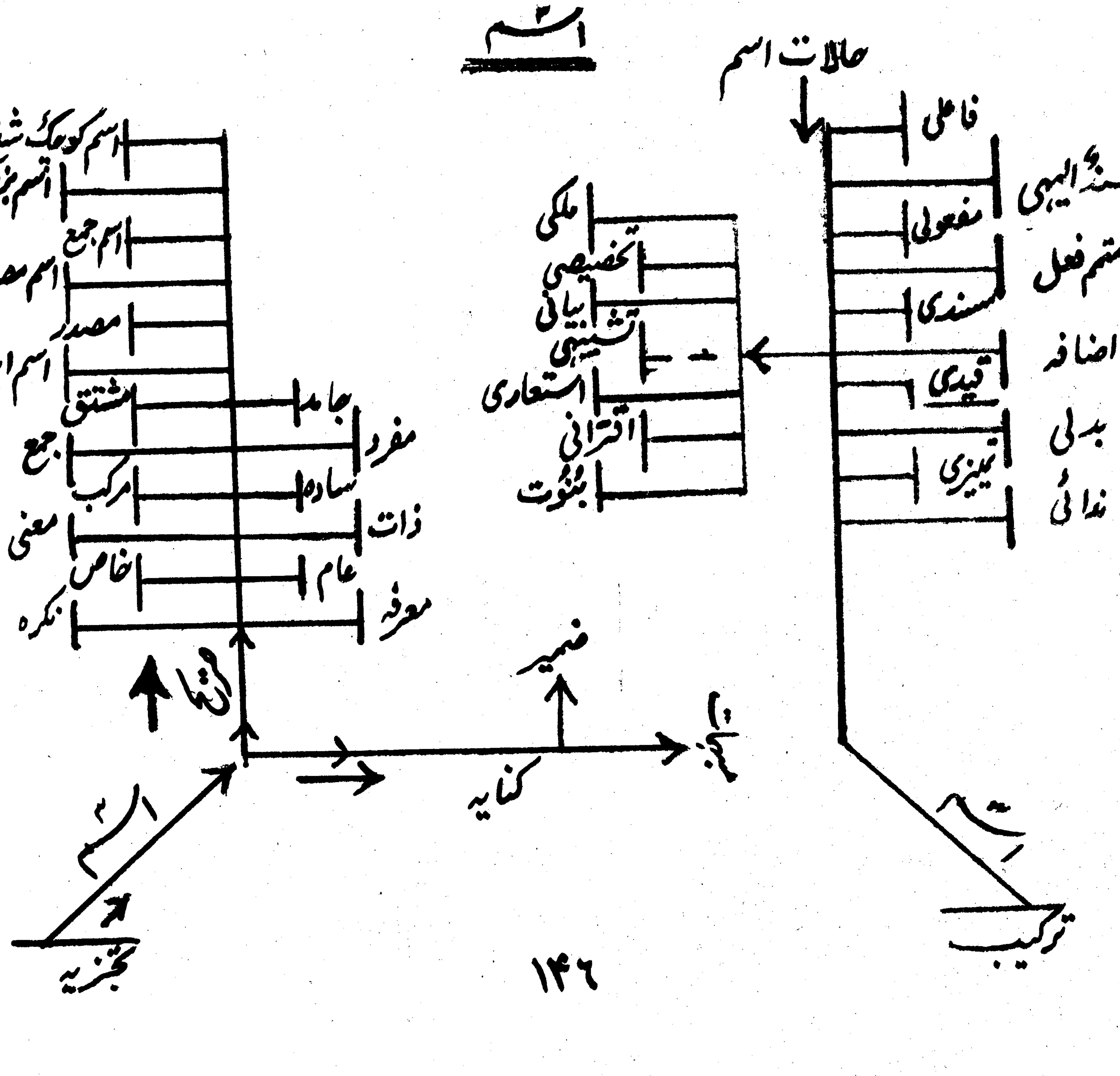

تجزیهٔ اسم: نمونه

خدا (ج) : اسم صریح، خاص

عشق : اسم صریح، عام، معنی، ساده، جامد، مفرد، معرفه

سرد : اسم صریح، عام، ذات، ساده، جامد، مفرد، معرفه

دیگری : اسم کنایه، از مبهمات، مفرد

بهار : اسم صریح، عام، معنی، ساده، جامد، مفرد، معرفه

یعقوب : اسم صریح، خاص، ذات، ساده، جامد، مفرد، معرفه

کوشش : اسم صریح، اسم مصدر، ساده، مشتق از کوشیدن، معنی

تمرین ۱ : برای فعلهای زیر یک فاعل، یک مفعول یک متمم فعل بیاورید :

پرسیده اند - افروختید - یادمی دادند - آماده ساخته ای - بیرون می کشند -

ضمیر

مقدمه : در بحثهای قبلی فهمیدیم که اسم در جمله میتواند نهاد واقع شود و نقشهای گوناگونی نیز داشته باشد، اکنون ضمیر که جانشین اسم است مثل اسم عمل میکند و نقشهای اسم را می پذیرد. به جملهٔ زیر توجه کنید:

اسد را دیدم او در سال چهارم مدرسه درس می خواند.

در جملهٔ بالا برای اینکه از تکرار اسم جلوگیری کنند و بر زیبایی کلام بیفزایند کلمه را به جای آن قرار میدهند این کلمه را ضمیر گویند مثلاً: به جای اینکه بگویند اسد را دیدم و از اسد پرسیدم، به جای اسد دوم کلمهٔ (او) را قرار میدهند. اینگونه کلمات را ضمیر میگویند پس : ضمیر کلمه ای است که جانشین اسم می شود و از تکرار آن جلوگیری میکند و اسمی که ضمیر جانشین آن شده مرجع ضمیر گفته میشود.

در جملهٔ بالا (او) ضمیر شخصی و مرجع آن اسد است. ضمیر را اقسامی است : ضمیر شخصی - ضمیر مشترک - ضمیر اختصاصی - ضمیر اشاره - ضمیر مبهم - ضمیر پرسشی - ضمیر تعجبی.

«اقسام ضمیر»

ضمیر شخصی: ضمیری است که جانشین شخص میشود، شش صیغه دارد و به دو نوع تقسیم میگردد: ضمیر جدا (منفصل)، ضمیر پیوسته (متصل).

الف ـ ضمیر شخصی گسسته (منفصل = جدا): ضمیری است که از کلمه جدا نوشته میشود و عبارتند از:

ضمیر شخصی جدا ←

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد:	من	تو	او (وی)
جمع:	ما	شما	ایشان

دیروز علی را دیدم از او احوال تو را پرسیدم.

از جفای تو من زار چو رفتم رفتم — لطف کن لطف که این بار چو رفتم رفتم (وحشی)

ب ـ ضمیر شخصی پیوسته (متصل): ضمیری است که به کلمات پیوسته میشود دو نوع است:

۱ـ ضمایر متصل به افعال همیشه فاعلند و به صورت شناسه در آخر فعلها قرار دارند مانند:

م	ی	د	یم	ید	ند
می روم	می روی	می رود	می رویم	می روید	می روند

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت
با من خاک نشین باده مستانه زدند
(حافظ)

یادآوری ۱: ضمیر پیوسته (د) سوم شخص مفرد فقط در آخر فعلهای مضارع و امر می آید.

یادآوری ۲: در جایی که مرجع ضمیر، شخص باشد، غالباً ضمیر (او) و در غیر شخص ضمیر (آن) به کار میرود. مانند: دیروز جمشید را دیدم به او گفتم . . (او به جای جمشید). دیروز قلم را دیدم آن را خریدم . . (آن به جای قلم)

یادآوری ۳: در بعضی از متنهای قدیمی ضمیر (او) را در غیر شخص نیز به کار برده اند:

اندرون از طعام خالی دار   تا در او نور معرفت بینی (سعدی)

۲ـ ضمیر شخصی پیوسته به افعال و سایر کلمات: ضمیری است که به افعال و سایر کلمات پیوسته میشود و نقشهای گوناگونی نیز می پذیرد.

ضمیر متصل به افعال و سایر کلمات

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد:	م	ت	ش
جمع:	مان	تان	شان

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست
روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم (حافظ)

کتابم کجاست؟ قلمت را بگیر!، کتاب مان در الماری است. قلم هایتان در جیب هایتان میباشد. صنف شان زیبا است.

ضمیر مشترک:

ضمیری است که غالباً با ضمیرهای شخصی همراه و مشترک است وضمناً به جای آنها نیز به کار میرود:

من خود گفتم. ای که دائم به خویش مغروری   گر ترا عشق نیست معذوری (حافظ)

ضمیر اشاره: ضمیری است که اشاره را می رساند و دو صیغه دارد:

آن: اشاره به دور ـ کتاب روی میز است آن را به من بدهید. این: اشاره به نزدیک ـ مداد زیر میز است این را بردارید.

گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود   تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج   وین جهد میکند که بگیرد غریق را (سعدی)

یادآوری: اگر این و آن جمع بسته شوند در اشخاص (اینان)، ـ (آنان)، در غیر اشخاص (اینها و آنها) گفته می شود. همین و همان نیز جزء ضمایر اشاره اند.

ضمیر مبهم: ضمیری است که بر کسی یا چیز مبهمی دلالت کند مانند: همه رفتند.

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش — کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش (مولوی)

ضمیر پرسشی: ضمیری است که پرسش را برساند مانند: کدام را می‌پسندی؟

ضمیر تعجبی: ضمیری است که تعجب را برساند مانند: چه زیباست!

ضمیر اختصاصی: ضمیری است که اختصاص و تعلق و مالکیت را برساند، مانند: این کتاب از آن من است.

مثال: برای تجزیه ضمایر:

من: ضمیر شخصی جدا (منفصل)، اول شخص مفرد — آن: ضمیر اشاره (به دور)

م: ضمیر شخصی پیوسته (متصل)، اول شخص مفرد — خویش: ضمیر مشترک

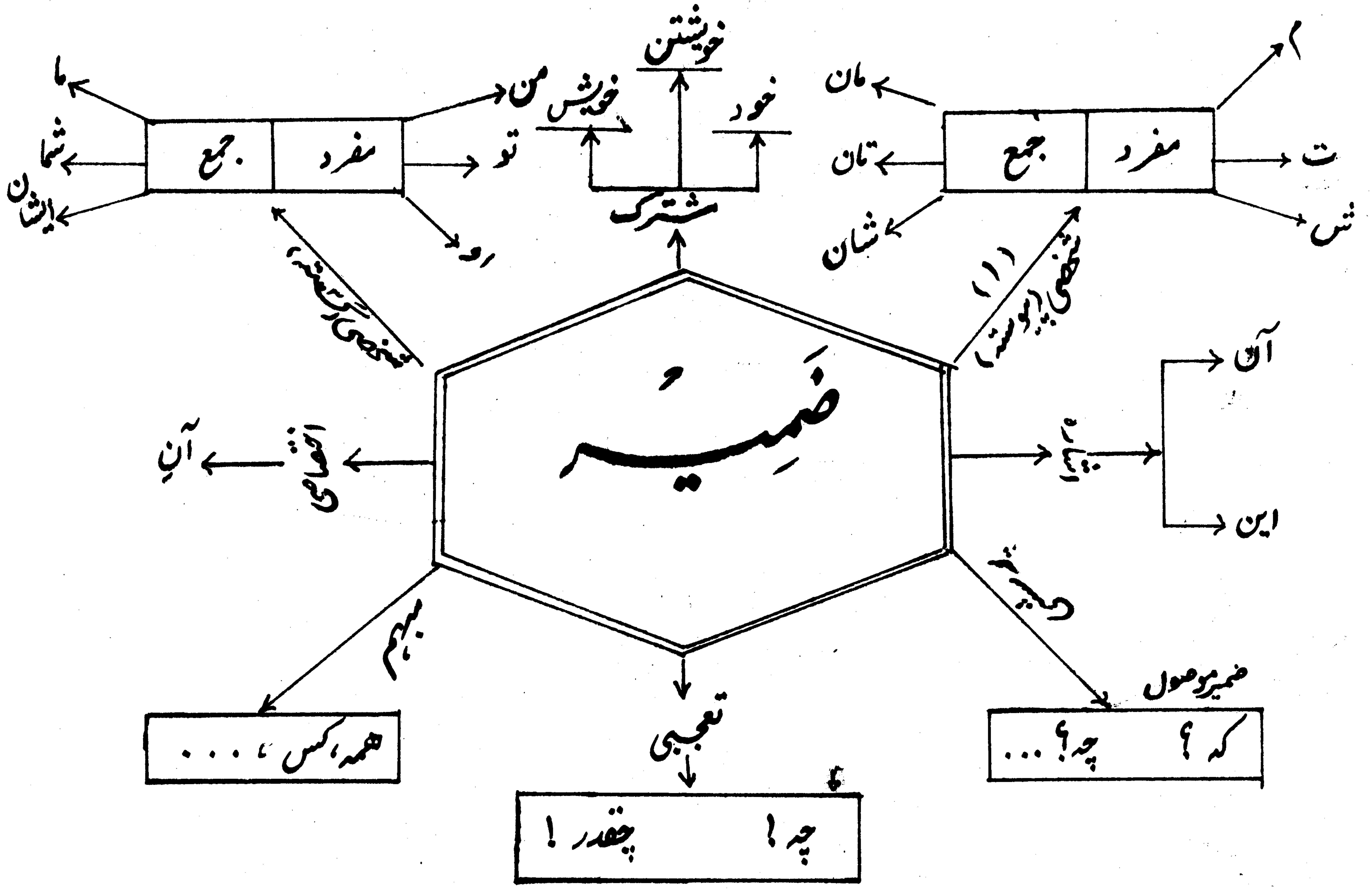

«بحث نحوی (ترکیب)»

حالات ضمایر شخصی:

ضمایر شخصی جدا: | من - تو - او (وی) - ما - شما - ایشان |

حالات نهادی (فاعلی - مُسندٌ الیهی)

۱- تو پاک باش و مدارای برادر از کس باک زنند جامه‌ی ناپاک، گازران بر سنگ (سعدی)

۲- روز گذشته ما دسته جمعی به گردش رفتیم.

۳- در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست (حافظ)

یادآوری: اگر در جمله فعل تام (خاص) باشد نهاد فاعل است و خود فاعل مسندٌ الیه نیز میباشد. هر فاعلی مسندٌ الیه است ولی هر مسندٌ الیه فاعل نیست. هوا سرد است. هوا مسندٌ الیه است ولی فاعل نیست. اما در جمله‌ی عمر آمد. عمر هم فاعل است هم مسندٌ الیه.

اگر فعل ربطی باشد نهاد مسندٌ الیه است ولی فاعل نیست مانند هوا در جمله (هوا سرد است).

حالت مفعولی: اشرف او را دید.

یادآوری: غالباً من و تو در حالت مفعولی به (مرا) و (ترا) تبدیل میشود:

شکر گویم که مرا خوار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

(مرا در راه رو مدرسه به خاک بسپارید تا هر صبح و عصر مزارم لگدکوب نوبادگان و دانش آموزان عزیز باشم)

حالت متمم فعلی: عثمان به من گفت . . . (من = متمم فعل)

سال دیگر را که میداند حیات؟ یا کجا رفت آن که با ما بود یار (متمم) اگر راست خواهی از من شنو جهان دیده بسیار گوید دروغ

حالت مضافٌ الیهی: کتابِ من روی میز است. (من = مضافٌ الیه)

یادِ تو روح پرور و وصفِ تو دلفریب نامِ تو غمزدای و کلامِ تو دلربای

ضمیر شخصی پیوسته به افعال : | م - ی - د - یم - ید - ند | همیشه فاعل به طور شناسه در آخر افعال قرار میگیرند، مانند: گفتم (من گفتم - م = من)، مانده به ذکر دوست باشیم دیگر حیوان به نفخهٔ صور [یم = ما] (سعدی)

ضمیر شخصی پیوسته به افعال و سایر کلمات : | م - ت - ش - مان - تان - شان |

حالت مفعولی :

این ضمایر در آخر افعال متعدی معمولاً مفعول واقع میشوند: در جریان انقلاب در خیابان کشتندش (او را کشتند). دیدمش دوش که سرمست و خرامان میرفت (او را دیدم).

یادآوری : در افعال متعدی مرکب و پیشوندی: فریدخلاف کرده بود از دبیرستان بیرونش کردند (ضمیر بین جزء غیر فعلی و فعل قرار گرفته است). کتاب جمال بر زمین افتاد برش داشت (برداشتن = ضمیر بین پیشوند و فعل قرار گرفته است)

یک روز به بندگی قبولم کن روز دگرم ببین که سلطانم

حالت متمم فعلی : این داستان را برایت تعریف میکنم (برای تو). آن مطلب را ازش پرسیدم (از او)

یادآوری : متمم فعل غالباً با حروف اضافه می آید، مانند: (برایت) یعنی برای تو.

حالت مضافٌ الیهی : متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد. (سعدی) کیفم کو؟ (کیف من)،

غمت در نهانخانهٔ دل نشیند به نازی که لیلی به محمل نشیند [غم تو]

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی زبامی که برخاست مشکل نشیند [دل من]

«حالات ضمایر مشترک»

حالت نهادی (فاعلی مسندٌ الیهی) : خودم آمدم.

خود ندانست که قدر همه یکسان نبود زاغ را مرتبهٔ مرغ خوش الحان نبود

حالت مضاف الیهی : به جان خودت سوگند . . .

هر که نان از عمل خویش خورد   منت از حاتم طائی نبرد (سعدی)

مگوی اندوه خویش با دشمنان   که لاحول گویند شادی کنان (سعدی)

حالت مفعولی :

نبیند مدعی جز خویشتن را   که دارد پردهٔ پندار در پیش

دوست عزیز خود را بشناس تا خدایت را بشناسی . . . . خویشتن را بی سبب بزرگ مکن (سعدی)

حالت متمم فعلی :

به خودم گفتم که دیگر صلاح نیست . . . . دوست عزیزم به خودت متکی باش .

«حالت ضمیر اختصاصی»

این کتاب از آنِ من است . آنِ ضمیر اختصاصی است که معنی ملکیت میدهد .

یادآوری : امروز در محاوره به جای کلمه (آنِ) لفظ مال یا ضمایر شخصی گسسته به کار می برند.

مانند: این منزل مال من است .   این باغ از من است .

«حالات ضمایر اشاره»

حالت نهادی (فاعلی ، مسندٌالیهی) :

سگ و دربان چو یافتند غریب   این گریبانش گیرد آن دامن (این و آن = فاعل)

این بهترین کتاب است . (مسندٌ الیه)

حالت مفعولی : این عالم بر مثال کوه است . هرچه گویی از خیر و شر همان شنوی اگر گمان بری که من خوب گفتم و کوه زشت جواب داد ، محال است . (مولوی)

حالت متمم : به آنها گفتم.

حالت مضاف الیهی : بر سر آنم که گر ز دست بر آید دست به کاری زنم که غصه سر آید

«حالات ضمایر پرسشی»

حالت نهادی (فاعلی مسند الیهی) :

رنج همدرد که داند؟ همدرد. که گفتت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند (فردوسی)

حالت مفعولی :

شب چو عقد نماز میبندم چه خورد بامداد فرزندم (سعدی)

حالت متمم فعلی : از که پرسیدی؟ با که به مکتب رفتی؟ از چه میترسی؟

حالت مضاف الیهی : از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش به در آید (سعدی)

کتاب که را برداشتی؟

«حالات ضمایر مبهم»

حالت نهادی (فاعلی، مسند الیهی) :

هر که در حال توانایی نکویی نکند، در وقت ناتوانی سختی بیند. هر که با بدان نشیند نیکی نبیند. (سعدی)

حالت مفعولی :

ماری تو هر که را بینی بزنی یا بوم که هر کجا نشینی بکنی (سعدی) باید همه را دوست داشت.

کس ندیدم که گم شد از ره راست راستی موجب رضای خداست (سعدی)

یکی از ملوک متعلقان را گفت : مرسوم فلان را مضاعف کنید.

حالت مضاف الیهی :

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش زیک گوهرند (سعدی)

پند گیر از مصائب دگران — تا نگیرند دیگران زتو پند (سعدی)

حالت متمّم فعلی :

باهمه باید دوست شد. حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش — ازکه میپرسی که دور روزگاران را چه شد؟

«حالات ضمایر تعجبی»

حالت نهادی : مانند : چه ها برسرت آمد ! حالت مفعولی : مانند : چه ها پرسید !

حالت متممی : مانند : به چه فکر کنم !

«صفت»

صفت علاوه بر اینکه چگونگی اسم را بیان میکند ووابسته به اسم است، جانشین آن نیز میشود. پس حالات ونقش های اسم را می پذیرد.

به جمله های زیر توجه کنید :

۱- زبان سرخ سرِ سبز مید هد برباد . . .

۲- علی بزرگ مردی است . . .

۳- مرد دانا گفت . . . مردان دانا گفتند . . . .

۴- دانا گفت . . . دانایان گفتند . . . .

۵- دیروز حسن میز چوبی زیبایی خرید . . .

۶- دیروز به مرد دانایی برخوردم . . .

۷- دیروز به مردی دانا برخوردم . . .

۸- حسن پدری است مهربان . . .

۹- این سخن درست نیست . . .

احکام صفت : در بررسی جمله های بالا نتایج زیر بدست می آید :

۱- صفت معمولاً بعد از موصوف خود می آید مانند: زبان سرخ سر سبز در جمله (۱) ولی بعضاً صفت قبل از موصوف نیز می آید مانند: بزرگ مرد در جمله ی (۲)

۲- صفت در اِفراد و جمع با موصوف خود مطابقت نمیکند یعنی صفت همیشه مفرد است مانند: مردان دانا در جمله (۳). به بازوان توانا و قوت سر دست خطاست پنجه ٔ مسکین ناتوان شکست (سعدی)

۳- ممکن است یک موصوف چند صفت داشته باشد، در این صورت اغلب آنها را به شکل اضافی آورند مانند میز چوبی زیبایی، در جمله (۵)

مردِ هنرمندِ خردپیشه را عمر دو بایست در این روزگار | تا به یکی تجربه آموختن با دگری تجربه بردن به کار (سعدی)

۴- در ترکیب وصفی میتوان (ی) نکره را در آخر صفت یا موصوف آورد مانند: مرد دانایی - مردی دانا - در جمله های (۶ و ۷)

۵- هرگاه صفت در جمله جای اسم را بگیرد صفت در حکم اسم است و میتوان جمع بست مانند: دانایان گفتند جمله (۴) ....

یادآوری: اگر صفت جانشین موصوف گردد در تجزیه صفت محسوب میشود ولی در ترکیب اسم است حالات اسم را می پذیرد. مرد دانشمند آمد - (صفت وابسته به فاعل) دانشمند آمد (فاعل).

۶- گاهی فعلی میان صفت و موصوف قرار می گیرد مانند: پدری است مهربان در جمله (۸).
وصف ضمیر: صفتی، ضمیری را وصف کند مانند: من دانشجو.

۷- گاهی صفت با یکی از فعل های ربطی می آید و به نهاد نسبت داده میشود، در این موقع صفت بازبسته است (مسند)، مانند: درست در جمله (۹) این سخن درست نیست ...

«اقسام صفت از نظر ساختمان»

بر جمله های زیر توجه کنید؟

ساختمان صفت :

۱- ای وای بر آن مرغ گرفتار که از وی   صیاد شود غافل و در دام بمیرد (علینقی)

۲- مردان بزرگ در زندگی پیروزند . . .

۳- تمام تلاش ستارخان آن بود که از حاکمان ستمگر انتقام بگیرد .

۴- دو کس دشمن ملک و دینند : حاکم بی حلم و پارسای بی علم .

صفت جامد : صفتی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد، مانند : بزرگ در جملهٔ (۲)

صفت مشتق : صفتی است که از بن فعلی گرفته شده باشد، مانند ، گرفتار در جمله (۱)

صفت ساده : صفتی است که از یک کلمه بیشتر نباشد، مانند : بزرگ در جملهٔ (۲)

صفت مرکب : صفتی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند : بی حلم و بی علم در جمله (۴) و ستمگر در جمله (۳)

با بداندیش هم نکویی کن   دهن سگ به لقمه دوخته به (سعدی)

یادآوری ۴: اگر بر اول صفتهای فاعلی که با (نده) ساخته شده اند اسمی اضافه شود پسوند (نده) از آخر انها حذف میشود مانند : دانش آموز ، در بعضی کلمه ها باقی میماند . مانند مشایعت کننده. (صفت مرکب فاعلی) پسوندی

یادآوری ۵: کلمهٔ دانش آموز را که با حذف (نده) همراه است صفت فاعلی مرکب مرخم گویند.

صفت مفعولی :

صفتی است که فعل بر آن واقع شود مانند پرسیده . (پرسیده شده) مانند : سگ تیر خورده ناله میکند.

طرز ساخت صفت مفعولی :

بن ماضی افعال متعدی + ه (بیان حرکت) = ساخت + ه = ساخته .

بن ماضی بعضی افعال متعدی + ار = گرفت + ار = گرفتار

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست (وحشی)

یادآوری ۱ : گاهی نشانه صفت مفعولی (ه) ، در موقع ترکیب از آخر آن حذف می شود مانند : خداداد . و در بعضی مواقع باقی می ماند ، مانند : سفرکرده (صفت مرکب مفعولی)

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

یادآوری ۲ : صفتهای مفعولی از افعال متعدی ساخته میشوند اگر از افعال لازم بسازند معنی صفت فاعلی میدهند ، مانند رفته که معنی رونده میدهد .

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به (سعدی)

خفته را خفته کی کند بیدار . خفته = خوابنده

یادآوری ۳ : امروزه حرف قبل از (ه) ، را با زیر خوانند ولی در قدیم با زبر می خواندند ، مانند : زده شده (در لهجهٔ بعضی ولایت ها باقی است)

صفت نسبی :

صفتی است که کسی یا چیزی را به جایی یا به چیزی نسبت دهد نشانه های آن عبارت اند از (ی ، ین ، ینه ، گان ، گانه ، ه ، آنه) ، مانند : افغانی - نمکین - زرینه - گروگان - جداگانه - سده - عامیانه

بپیچد چو زرینه مار آذرخش دمی روشنائی دهد آب را

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یکشبه ره صدساله میرود (سعدی)

دلم را داغ عشقی بر جبین نه زبانم را بیانی آتشین ده (وحشی)

صفت لیاقت :

صفتی است که لیاقت موصوف خود را نشان میدهد نشانه های آن عبارتند از :

ی ـ در آخر مصدر دری و فارسی مانند : پوشیدنی . وار ـ در آخر بعضی اسمها مانند : گوشوار

ی ـ در آخر مصدر عربی مانند تفریحی . گار ـ در آخر بن ماضی مانند : رستگار

زپوشیدنی ، هم زگسترد نی زهر سو بیاورد آوردنی (فردوسی)

((اقسام صفت از نظر معنی[1]))

صفت مطلق (بیانی) : صفتی است که چگونگی اسم را بیان می کند ، مانند : غلام فاروق خانهٔ بزرگی دارد ، مرد هنرمند و با مروت اگرچه گمنام و بسیار خصم باشد روزی ظاهر گردد . (سعدی)

صفت مطلق بر دو قسم است : الف ـ سماعی ب ـ قیاسی

صفت سماعی : صفتی است که از روی قاعده ای درست نشده باشد ، مانند : کوتاه ـ بلند ، . . .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار (سعدی)

صفت قیاسی : صفتی است که از روی قاعده درست شده باشد ، مانند دانا ، گرفتار ، . . .

صفت قیاسی بر چند نوع است : ۱ ـ فاعلی ۲ ـ مفعولی ۳ ـ نسبی ۴ ـ لیاقت ۵ ـ برتر (تفضیل) ، ٦ ـ عالی (برترین) ۷ ـ صفت مرکب .

صفت فاعلی : صفتی است که بر کنندهٔ کار یا دارندهٔ حالتی دلالت کند . بر چند قسم است .

۱ ـ صفت فاعلی موقتی : بن مضارع + نده = رو + نده = رونده

۲ ـ صفت فاعلی دائمی : بن مضارع + ا = رو + ا = روا

۳ ـ صفت فاعلی حالیه : بن مضارع + ان = رو + ان = روان

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار حیّ ، توانا

خروشنده تندر بدز دزبیم ز دلها توان و زتن تاب را

صیغهٔ مبالغه جزء صفت فاعلی است .

طرز ساخت صیغهٔ مبالغه

۴- بن مضارع + گار = آموز + گار = آموزگار . ۷- بن ماضی + گار = آفرید + گار = آفریدگار

۵- بن مضارع + ار = پرست + ار = پرستار . ۸- بعضی اسمها + گار = ستم + گار = ستمگار

۶- بن ماضی + ار = خواست + ار = خواستار . ۹- بعضی اسمها + گر = ستم + گر = ستمگر

پرهیزگار باش که دادار آسمان — فردوس جای مردم پرهیزگار کرد (سعدی)

شب هر توانگری بسرایی همی روند — درویش هر کجا که شب آید سرای اوست (سعدی)

یادآوری ۱: آهنگر و زرگر وامثال اینها صفتهای شغلی هستند .

یادآوری ۲: صفت مشبه (دائمی) بر ثبوت صفتی ، ولی صفت موقتی فاعلی بر عدم ثبوت صفتی دلالت دارد .

یادآوری ۳: بعضی پسوندها هستند که صفت فاعلی میسازند مانند: (ور) دانشور و (مند) ، مانند دانشمند

خلق در بازار یکسان میروند — آن یکی در ذوق و دیگر دردمند (مولوی)

صفت تفضیلی (برتر) :

صفتی است که برتری یک چیز را بر چیزهای دیگر نشان می دهد علامت آن (تر) است مانند: بزرگتر

زاهد که درم گرفت و دینار — زاهدتر از او یکی بدست آر

صفت عالی (برترین) :

صفتی است که برتری یک چیز را بر تمام افراد همجنس میرساند ، علامت آن (ترین) است مانند :

خوبترین . اگر خواهی که نیکوترین و پسندیده ترین مردمان باشی آنچه بخود نپسندی به کسی مپسند . (قابوسنامه)

گرامی ترین شما نزد خدا (ج) پرهیزگارترین شماست . (ترجمه ای از آیات کلام الله مجید)

یادآوری ۱: معمولاً در اول موصوف فروتر حرف اضافه ی (از) می آید مانند: محمّد از احمد بزرگتر است .

محمّد (موصوف فراتر) احمد (موصوف فروتر)

یادآوری ۲: صفتهای بیانی (مه - که - به - بیش، معنی برتری دارند مانند: یکی مرد جنگی به از صد سوار. (سعدی)

یادآوری ۳: اگر اسمی که بعد از (ترین) می آید جمع باشد (ن) دارای علامت اضافه است. صنعتی ترین شهرهای افغانستان کابل است.

اما اگر بعد از (ترین) اسم مفرد باشد (ن) بدون نشانه ی اضافه نوشته میشود مانند:

لایقترین سیاقت حکایت آن زاهد است (کلیله و دمنه)

صفت اشاره:

این و آن هرگاه با اسم همراه باشد صفت اشاره گویند مانند: این کتاب، آن دفتر، اگر جمع شوند اینان اینها و آنان، آنها گویند.

یادآوری: بعضی دستورنویسان اسم اشاره نوشته اند و اسم بعد از آن و این را مشارالیه گویند، مانند: این کتاب آن سبو بشکست و این پیمانه ریخت.

اسم اشاره مشارالیه

یادآوری: این و آن هرگاه اسم و ضمیری را توصیف کنند حرف تعریف نامیده میشوند. «مأخوذ از دستور همایون فرخ»

صفت شمارشی:

صفتی است که شماره و مقدار اسمی را معین کند مانند دوّمین صنف - صنف دوم - چهار کتاب - یک دوم - ده ده ...

عدد بر چهار قسم است:

۱- عدد اصلی: گر دو سه ابله تورا منکر شوند تلخ کی گردی چو هستی کان قند (مولوی)

۲- عدد ترتیبی: یکم باب عدلست و تدبیر و رای نگهبانی خلق و ترس خدای (سعدی)

۳- عدد کسری: چو دشمن خر روستایی برد ملک باج ده یک چرا میخورد (سعدی)

۴- عدد توزیعی: این زمان پنج پنج میگیرد   چو شده عابد و مسلمانا   (عبید زاکانی)

صفت تعجبی:

چه، چقدر که تعجب را می رسانند اگر با اسم همراه باشند صفت تعجبی نامیده می شوند مانند:

چه هوای دل پذیری! چه برف تندی می بارد! چقدر خوش گفتار است!

صفت مبهم:

اگر کلمات مبهم با اسم همراه باشند آن را صفت مبهم می نامند، مانند:

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست   چرا به دانهٔ انسانت این گمان باشد   (مولوی)

دمی چند گفتم برآرم بکام   دریغا که بگرفت راه نفس   (سعدی)

پس کدامین شهر از انها خوشتر است   گفت آن شهری که در وی دلبر است   (مولوی)

صفت پرسشی:

اگر کلمات پرسش با اسم همراه باشند آن را صفت پرسشی نامند. مانند: بوستان اثر کدام شاعر است؟

یادآوری: معمولاً صفتهای شمارشی، مبهم (با استثنای بعضی از آنها)، پرسشی، و تعجبی و اشاره ای را

جزء صفتها پیشین می شمارند.

صفت مثبت - منفی:

صفتهای بیانی گاهی مثبت است مانند مرد دانا و گاهی منفی است مانند: مرد نادان

حالات صفت

۱- حالت وصفی مانند: بهرام، مرد دانایی است.

۲- حالت قیدی مانند: فرید، خوب می نویسد.

۳- حالت مسندی مانند: این مرد دانا است.

۴- حالت مسندالیهی مانند: دانا توانا است

۵- اگر صفت جای اسم بنشیند در حکم است بیشتر حالات اسم را می پذیرد:

الف - حالت فاعلی مانند:

مرد خردمند آمد = خردمند آمد.

ب - حالت مفعولی مانند:

ما مردم پرهیزگار را دوست داریم = ما پرهیزگاران را دوست داریم.

ج - حالت متمم فعلی مانند:

ما به مردم پرهیزگار اعتماد میکنیم = ما به پرهیزگاران اعتماد میکنیم.

د - حالت اضافی مانند:

نام مردم پرهیزگار زنده است = نام پرهیزگاران زنده است.

هـ - حالت ندائی مانند:

ای مردم پرهیزگار خدا با شماست = ای پرهیزگاران خدا با شماست.

و - حالت وابستگی:

۱- وابسته به نهاد: مرد دانشمند آمد. (دانشمند وابسته به نهاد است).

۲- وابسته به مفعول: پولیس مرد خلاف کار را جریمه کرد. (خلاف کار وابسته به مفعول است)

۳- وابسته متمم فعل: بهرام، کتاب را به مرد باادب داد. (باادب وابسته متمم فعل است)

۴- وابسته به مضاف الیه: احترام مرد باادب لازم است. (باادب وابسته به مضاف الیه است)

تجزیهٔ صفت: در تجزیهٔ صفت، نوع صفت از نظر ساختمان و معنی لازم است.

بد: صفت مطلق - سماعی - جامد - ساده

خرد شنده: صفت مطلق - قیاسی - فاعلی - مشتق

زرینه: صفت مطلق - قیاسی - نسبی - مرکب

دوم: صفت شمارشی - ترتیبی

آن: صفت اشاره (به دور)

چه!: صفت تعجبی، ساده، جامد

چگونه؟ صفت پرسشی، جامد

هیچ: صفت مبهم، ساده، جامد

گرامی‌تر: صفت مطلق - قیاسی - تفضیلی - مرکب

پوشیدنی: صفت مطلق - قیاسی، لیاقت - مشتق

تمرین: انواع اضافه و انواع صفتها را در ابیات ذیل پیدا کنید!

ای قناعت توانگرم گردان ـــ که ورای تو هیچ نعمت نیست (سعدی)

اگر شب را چو انجم زنده داری ـــ همیشه با رخ تابنده داری (")

سرهنگ لطیف خوی دلدار ـــ بهتر ز فقیه مردم آزار (")

صفت

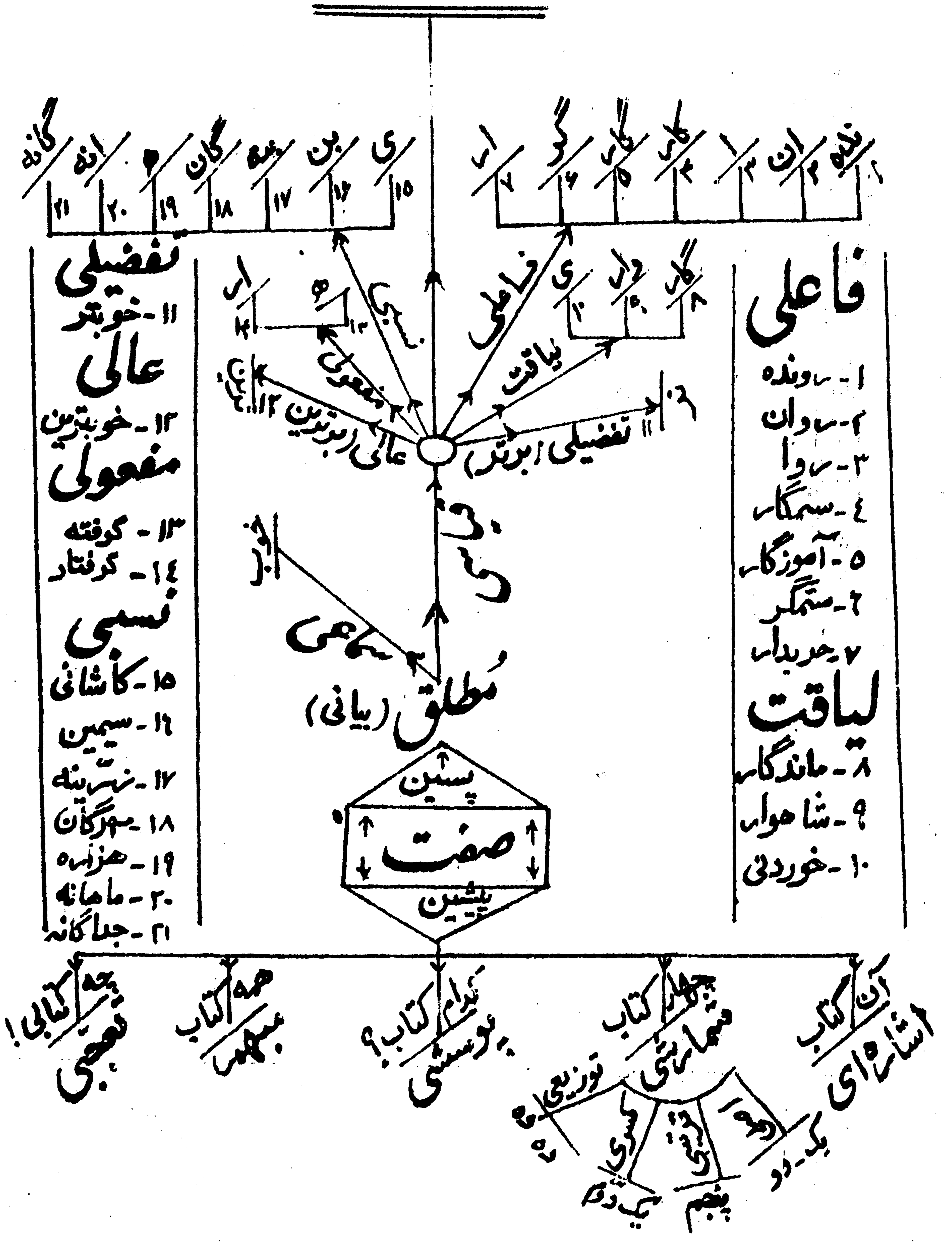

نده
ان
ا
کار
گار
گر
ار
ی
ین
ینه
گان
ه
انه
گانه
فاعلی
۱ - رونده
۲ - روان
۳ - روا
۴ - ستمکار
۵ - آموزگار
۶ - ستمگر
۷ - خریدار
لیاقت
۸ - ماندگار
۹ - شاهوار
۱۰ - خوردنی
تفضیلی
۱۱ - خوبتر
عالی
۱۲ - خوبترین
مفعولی
۱۳ - گرفته
۱۴ - گرفتار
نسبی
۱۵ - کاشانی
۱۶ - سیمین
۱۷ - زرینه
۱۸ - مهرگان
۱۹ - هزاره
۲۰ - ماهانه
۲۱ - جداگانه
تفضیلی (برتر)
عالی (برترین)
مفعولی
لیاقت
فاعلی
نسبی
سماعی
مطلق (بیانی)
پسین
صفت
پیشین
آن کتاب
اشاره‌ای
چهار کتاب
شماره‌ای
توزیعی
کسری
ترتیبی
اصلی
یک دو
پنجم
یک دوم
کدام کتاب؟
پرسشی
همه کتاب
مبهم
چه کتابی!
تعجبی

صفتهای مُرکّب

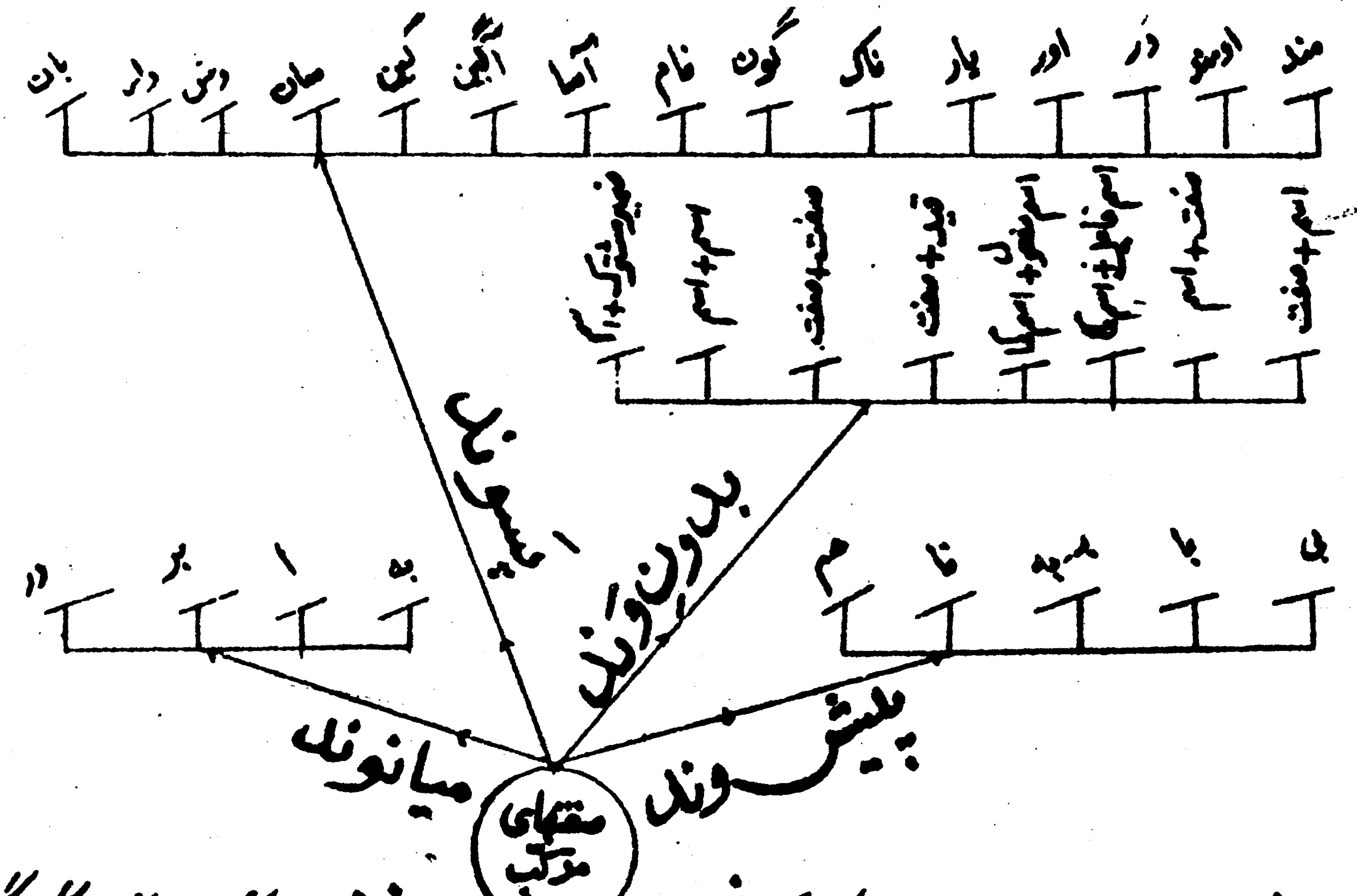

پیش وند: بی ادب - با ادب - بنام - ناکام - بدروش   **میانوند:** رنگ به رنگ - گوناگون - پیچ در پیچ - پابرجا

پسوند: دانشمند - تنومند - دانشور - رنجور - هوشیار - بیمناک - نیلگون - سرخ نام - برق آسا - زهرآگین - خشمگین - دیوسان - مهروش - (شیرفش) - بزرگوار - باغبان -

بدون وند: سربلند، تیزدندان، درنده خوی - افسرده دل - زودرنج - سپید و سیاه - سنگدل - خودکام

اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد   همه عمر زنده باشی به روان آدمیت (سعدی)

هرکه اول بنگرد پایان کار   اندر آخر او نگردد شرمسار (مولوی)

آن چنان دل که وقت پیچاپیچ   جز خدای اندر و نباشد هیچ (سنائی)

«قید»

قید کلمه ای است که چگونگی انجام یافتن فعل یا مفهوم صفتی یا معنی کلمه دیگری را به چیزی از قبیل زمان، مکان، حالت و ... مقید سازد.

وقتی میگوییم، حسین سخنرانی کرد (۱)

شنونده می پرسد چگونه سخنرانی کرد؟ درجواب میگوییم: حسن خوب سخنرانی کرد (۲)

پس کلمهٔ خوب چگونگی انجام یافتن فعل را نشان میدهد. باز شنونده می پرسد:

کی وکجا سخنرانی کرد؟ جواب میدهیم: حسین امروز اینجا خوب سخنرانی کرد (۳)

درنتیجه کلمه ی امروز زمان وقوع فعل واینجا مکان وقوع فعل را نشان میدهد.

اگربگوییم حسین بسیارخوب سخنرانی کرد. (۴) کلمهٔ (بسیار) خوب راکه قید است مقیّد ساخته است اینگونه قیدها را قید مقیّد نامند.

حسین کتاب زیبایی دارد. (۵) حسین کتاب بسیار زیبایی دارد. (۶)

کلمهٔ (بسیار)، قید است، صفت زیبایی را مقید ساخته است.

خوشبختانه آگاهی مردم جهان بیشتر شده است. (۷) دراینجا کلمه خوشبختانه تمام جمله رامقید کرده است پس نتیجه میگیریم که: وظیفه ی اصلی قید مقیّد ساختن فعل است ولی میتواند صفت وقید دیگر وتمام جمله رامقیّد سازد.

((قید از نظر ساختمان))

قیدازنظر ساختمان برچند نوع است:

۱- قید ساده: قیدی است که از یک کلمه بیشتر نباشد، مانند: تند.

۲- قید مرکّب: قیدی است که از یک کلمه بیشتر باشد، مانند: بزحمت.

۳- قید جامد: قیدی است که از بن فعلی گرفته نشده باشد مانند، هرگز.

۴- قید مشتق: قیدی است که از بن فعلی گرفته شده باشد مانند: نالان.

۵- قید مختص: قیدی است که فقط نقش قیدی دارد مانند: همیشه.

۶- قید مشترک: قیدی است که بین قید و سایر کلمات مشترک باشد. مانند خوب.

«اقسام قید از نظر معنی»

قید از نظر معنی بر چند نوع است:

۱- قید زمان: گاه - گاه گاهی - گاهی - ناگاه - ناگهان - پیوسته - همیشه - همواره - دیروز - بامداد - دوش - دوشینه - پارسال - امسال - پیرار - شب و روز - لحظه - دم - اکنون امروز - دی - دیشب - همه روزه - همه ماه - همه ساله - یکروزه - یکماه - یکساله - فردا - دیرین پیشین - پار - نیمروز - آنگاه - شنبه - آناً.

از آن به دیر مغانم عزیز میدارند / که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

۲- قید مکان: اینجا - آنجا - همه جا - هرجا - پس - پیش - راست و چپ - پایین - فرود - زیر - بالا - نزدیک - دور - هیچ جا - داخل - اندرون - بیرون - میان - یمین - یسار

هرکجا تو با منی من خوشدلم / گر بود در قعر چاهی منزلم (مولوی)

۳- قید ترتیب: اول - دوم - نخست - در آغاز - پیاپی - گروه گروه - دسته دسته یگان یگان - فوج فوج - دوتا دوتا.

در میکده رهبانم و در صومعه عابد / گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه

۴- قید کیفیت: خوب - بد - زشت - زیبا - راست - کج - آهسته - تند.

اسپ تازی دو تک رود بشتاب / شتر آهسته می رود شب و روز

۵- قید نفی: نه - هرگز - هیچ - به هیچ رو - به هیچ وجه - (اصلاً - ابداً).

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد / که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد

نکند دانا مستی، نخورد عاقل می / در ره مستی هرگز ننهد دانا پی

۶- قید شک و تردید: به گمان - پنداری - گویا - گویی - مگر

توگویی هر یکی حور بهشتیست / بدست هر یک از یاقوت مجمر (دقیقی)

۷- قید استثنا: جز - مگر - جز که - مگر که

شده بر بدی دست دیوان دراز / ز نیکی نبودی سخن جز به راز (فردوسی)

۸- قید شرط: اگر - اگرچه - وگر - ور - چنانچه.

عیبت نکنم اگر بخندی / بر من که بگریم از غمت زار

۹- قید تدریج: قطره قطره - اندک اندک - کم کم.

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود (ناصرخسرو قبادیانی)

۱۰- قید آرزو: کاش، ای کاش - بود - آیا - کاشکی

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق / تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند (سعدی)

۱۱- قید تصدیق: آری - بلی - قطعاً - بدرستی - هر آینه - البته.

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد / بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد (سعدی)

۱۲- قید سوگند: به خدا - به جان - ....

به جان زنده دلان سعدیا که ملک وجود / نیرزد آن که دلی را ز خود بیازاری (سعدی)

۱۳- قید مقدار: کم - بسیار - بیش - اندک - بسی - سراسر - یکسر - چندپاک

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت / خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت (سعدی)

۱۴- قید تشبیه: بمانند - مانا - همانا - چنان - چنین - به کردار - بسان

آن کس که مرا بکشت، باز آمد پیش / مانا که دلش بسوخت بر کشتهٔ خویش (سعدی)

۱۵- قید پرسش: کدام - کی - چگونه - چند - هیچ - چرا ...

ترا کی میسر شود این مقام / که با دوستانت خلافست و جنگ؟ (سعدی)

یادآوری: قیدهای زیادی است که میتوان از معنای جمله به وجود آنها پی برد. مانند:

قید انحصار   حالت سوخته را سوخته دل داند و بس   شمع دانست که جان دادن پروانه زچیست (توحیدی شیرازی)

قید

تجزیه قید: در تجزیهٔ قید اقسام آنها را باید در نظر گرفت.

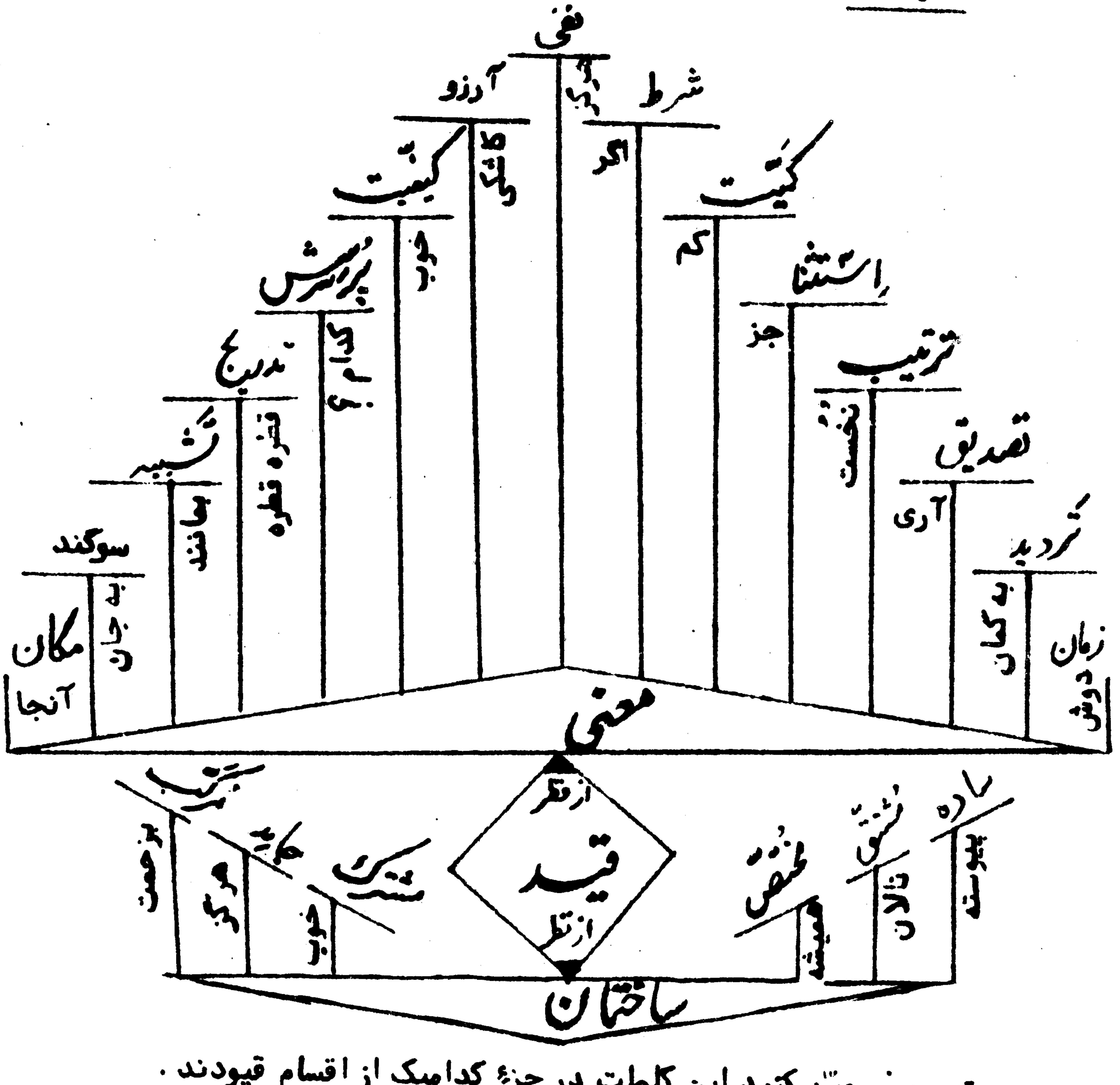

تمرین: معیّن کنید این کلمات در جزءِ کدامیک از اقسام قیودند.

اینجا ـ چرا ـ کم ـ بیش ـ بسیار ـ قطعاً ـ چگونه ـ نه‌خیر ـ هیچگاه ـ بوَد آیا ـ

ـ اندک اندک ـ وگر ـ اگرچه ـ مگر ـ پنداری ـ دیر ـ زود ـ همه روزه ـ ناگهان ـ

پیوسته ـ در دم ـ پس ـ پیش ـ داخل ـ نخست ـ پیاپی ـ گروه گروه ـ خندان ـ شادان

ـ گریان ـ نشسته ـ پیاده ـ خوب ـ نیک.

نمونه: اینجا = قید مکان

«حرف»

تعریف: حروف کلماتی هستند که خود بخود معنی مستقلی ندارند واسطه های هستند برای تکمیل معانی دیگر. حروف برچند قسم است: حرف اضافه - حرف ربط - حرف نشانه - موصول حرف ندا - حرف زاید - حرف بدل از کسره.

حروف اضافه: به جمله های زیر توجه کنید:

۱- کوشش برای زندگی است.　　　۲- علی به دبیرستان رفت.

۳- فرید را بازلمی دیدم.　　　۴- رحمان بابا از شعرای بزرگ افغان است.

درجمله (۱) حرف اضافه ی (برای) دو کلمهٔ کوشش و زندگی را باهم نسبت میدهد. درجمله (۲) حرف اضافه ی (به) دبیرستان را متمم فعل قرار داده است. درجملهٔ (۳) حرف اضافه ی (با) زلمی را متمم فرید قرار داده است. درجمله ی (۴) حرف اضافه ی (از) با متمم خود، مُستند برای فعل ربطی درست کرده است.

پس: از بررسی جمله ها ی بالا چنین نتیجه میگیریم که:

حروف اضافه، کلماتی هستند که دو کلمه را باهم نسبت می دهند کلمه ای را متمم فعل یا متمم اسم قرار می دهند و همچنین با متمم خود برای فعل ربطی مُستندمی سازند و کاربرد های دیگری نیز دارند که در تمرینها روشن میشود.

یادآوری: حرف (تا) اگر بر پایان زمان و مکان دلالت کند حرف اضافه است و اگر دو جمله را باهم مربوط کند حرف ربط گویند. مانند:

۱- از کابل تا گردیز یکصد و بیست کیلومتر فاصله است (مکان = حرف اضافه)

۲- از صبح تا ظهر شش ساعت درس خواندیم. (زمان = حرف اضافه)　۳- برو تا برسی. (حرف ربط

حروف اضافهٔ ساده عبارت اند از: به (بِ) با - بر - برای - بهر - از - در - اندر - نزد - نزدیک - پیش - روی - زیر - سوی - زی - میان - بی - فرا - جلو.

ای بارخدای گیتی آرای بر بندهٔ پیر خود ببخشای

حروف اضافهٔ مرکب عبارت اند از: ازبرای - ازروی - ازپی - بجز - درنزد - دربارهٔ...

یادآوری ۱: کلمات، روی - زیر - نزد - پیش - ونظایر اینها اگر باکسره ی اضافه به کار روند به پیروی از زبانهای خویشاوند مانند انگلیسی و فرانسوی حروف اضافه محسوب می شوند. در بعضی مواقع حالات اسم را می پذیرند مانند: زیرِ میز را خالی کنید.

زبهر آن جهان این توشه بردار که ره بی زاد باشد سخت دشوار

یادآوری ۲: حرف را، اگر معنای از - به - برای - بد بجز، حروف اضافه میباشد:
لقمان را پرسیدند ادب از که آموختی، گفت: از بی ادبان، هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم. (سعدی) (را = از). وزیری را گفتند. (را = به)
زنیرو بود مرد را راستی (را = برای مرد)

یادآوری ۳: حرف (که)، در بعضی مواقع معنای حرف اضافه میدهد، مانند:
به سختی مردن به که بارمنت دونان کشیدن. (که = از)
به چه کار آیدت جهانداری مردنت به که مردم آزاری (سعدی)

حرف ربط: به جمله های زیر توجه کنید:

۱- شریف واشرف آمدند. ۲- ظریف آمد که مرا ببیند...

در جملهٔ (۱) حرف (واو)، دو کلمه را به هم ربط میدهد و در جملهٔ (۲) حرف (که)، دو جمله را به هم مربوط می سازد پس: حرف ربط دو کلمه یا دو جمله را باهم می پیوندد. حرف ربط از نظر ساختمان دو نوع است: ۱- ساده ۲- مرکب

حرف ربط (پیوند) ساده عبارت انداز : و - که - اما - ولی - اگر - مگر - چون - باری - تا پس - چه - خواه - زیرا - سپس - لیکن - لکن - نه - هم - یا - نیز - . . .

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم   ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد (سعدی)

توحید گوی او نه بنی آدمند و بس   هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد " "

حرف ربط (پیوند) مرکب، عبارت انداز : وقتی که - چون که - بلکه - بس که - از بهر آن که - تا این که - با این که - چنانکه - چندانکه - زیرا که - همان که - همین که - اگرچه - چنانچه - وانگهی - بنابراین - هرچند -

علم چندان که بیشتر خوانی   چون عمل در تو نیست نادانی (سعدی)

(کجا)، به معنی حرف ربط : کجا نام او آفریدون بُوَد   زمین را سپهری همایون بُوَد (فردوسی)

حرف ربط از نظر معنی به دو نوع تقسیم می شوند : ۱- پیوند همپایگی . ۲- پیوند وابستگی

۱- پیوند همپایگی : بعضی از حروف ربط بین دو کلمه یا دو جمله در می آیند و نشان می دهند که این دو همپایه هستند مانند ؛ دوست و دشمن به فضل او معترفند .

به روز و شب بود بی صبر و بی خواب   گهی پیرا ید او را گه دهد آب (ویس و رامین)

۲- پیوند وابستگی : برخی دیگر از حروف ربط جمله ای را پیرو و وابستهٔ جملهٔ دیگر می سازند ، این گونه حروف ربط را پیوند وابستگی می نامند . مانند : جهد کن که به مطالعه علاقمند شوی .

گر راست سخن گویی و در بند بمانی   به زانکه دروغت دهد از بند رهایی

حرف نشانه : حرفی هستند که برای تعیین مقام کلمه در جمله به کار میروند. منوچهر سعید را دید .

(را) نشانهٔ مفعولی   محمد کتابِ حمید را داد . (ـِـ) نشانه مضافٌ الیه

فضل خدای را که تواند شمار کرد   یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد (سعدی)

حرف موصول : حرفی است که قسمتی از جمله را به قسمت دیگر وصل میکند .

که در اشخاص و چه در اشیا ،

مانند: نعمتی که ما را گرفتار میکند نعمت نیست. (که = موصول)، هرچه زود برآید دیر نپاید. (چه = موصول)

یادآوری: پیش از (که)، موصول معمولاً کلمات زیر می آیند:

۱- (ی)، نکره: میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است

۲- این و آن: خنک آن که آسایش مرد و زن — گزیند بر آسایش خویشتن

۳- ای: ای که پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روزه دریابی

۴- که: طاووس را به نقش و نگاری که هست خلق — تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

(که)، حرف موصول - هست جمله صله که به تأویل صفت می رود.

حرف ندا: حروفی هستند که برای منادی کردن اسم به کار می روند، مانند:

ای: ای نام تو بهترین سر آغاز — بی نام تو نامه کی کنم باز (نظامی)

ا: خدایا به همه ی ما توفیق بده که در انجام وظایف خویش کوشا باشیم.

آیا: آیا ملک افغان بزمی جاودان ...

یا: یارب به کریمی کریمانت بخش — بر آب دو دیدهٔ یتیمانت بخش

هی: آن یکی پرسید اشتر را که هی! — از کجا میآیی ای اقبال پی

گفت از حمام گرم کوی تو — گفت خود پیداست از زانوی تو

حرف زاید: حروفی هستند که اگر از جمله آنها را برداریم، صدمه ای به معنای آن وارد نسازد، مانند:

به علم و به گوهر کنی مدحت آن را — که مایه است مر جهل و بدگوهری را (ناصر خسرو)

نشنیده ای که زیر چناری کدو بُنی — بر جست و بر دوید بر او بر به روز بیست (〃)

یادآوری: حروف زاید در بعضی مواقع معنای تأکید را میرساند. مانند: (مر) در جملهٔ بیت بالا

حرف از کسره: نشانه ی اضافه در زبان فارسی کسره ای است که به آخرین حرف مضاف می افزایند، گاهی به جای کسره از حروف استفاده میکنند، اینگونه حروف را حرف بدل از کسره نامند، مانند: ملک را دل به حال او سوخت. یعنی (دلِ ملک) به حال او سوخت. (را = ـِ)

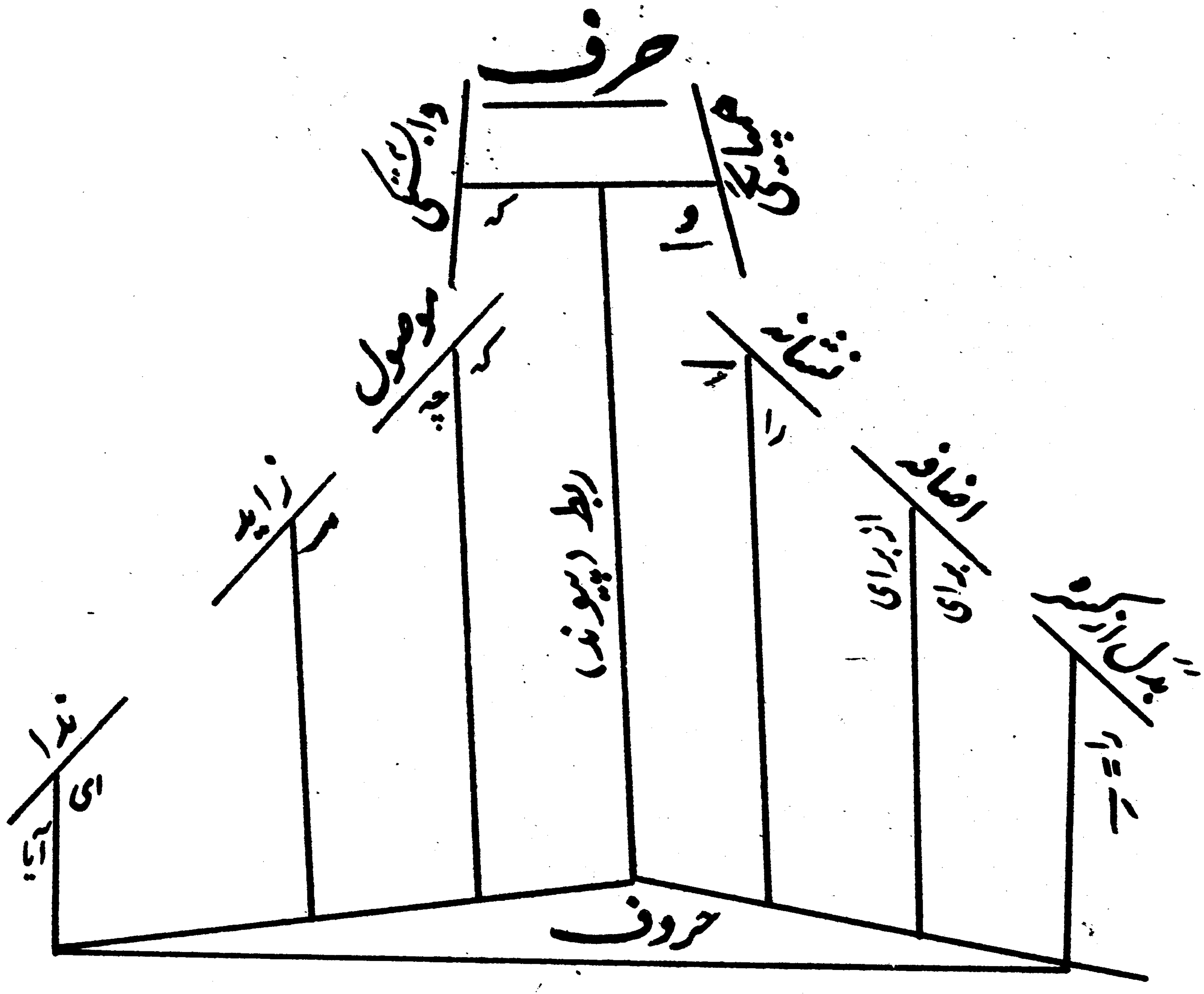

تجزیه حروف: در تجزیه‌ی حُروف نوع آن مورد نظر است.

تمرین: در متنهای زیر انواع حروف را معیّن کنید:

یکی از بزرگان گفت پارسایی را: چه گویی در حقّ فلان عابد که دیگران در حقّ وی به طعنه سخنها گفته اند؟ گفت: در ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم.

هرکه را جامه پارسا بینی | پارسادان و نیک مرد انگار
ورندانی که در نهانش چیست | محتسب را درون خانه چه کار؟

* * *

خواهنده‌ی مغربی (گدایی از مغرب)، در صف بزازان حلب می گفت: ای خداوندانِ نعمت، اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت، رسم سؤال (گدایی) از جهان برخاستی.

ای قناعت توانگرم گردان | که ورای تو هیچ نعمت نیست
کنج صبر اختیار لقمانست | هرکه را صبر نیست حکمت نیست

« اصوات »

کلماتی هستند که برای حالات روحی گوینده به کار می روند. چون مفهوم جمله را دارند این گونه کلمات را شبه جمله نیز نامیده اند.

صوت را اقسامی است:

۱- در مورد تحسین: بارک الله - لوحش الله - خوشا - خنک - به به - مرحبا - ...

نیک و بد چون همی بباید مُرد　　خُنک! آنکس که گوی نیکی بُرد

۲- در مورد تنبیه و تحذیر: زنهار - هان - مبادا - هلا - الا - ...

بیاموز آنچه نشناسی تو زنهار　　که بر کس نیست از آموختن عار (سعدی)

۳- در مورد تعجب: عجب - شگفتا - عجبا - به - به به - وه - وه وه - ...

ای سرو بلند قامت دوست　　وه وه که شمایلت چه نیکوست (مولوی)

۴- در مورد امید و آرزو: انشاءالله - کاش - ای کاش - کاشکی.

این تمنایم به بیداری میسر کی شود　　کاشکی خوابم ببردی تا بخوابت دیدمی

۵- در مورد درد و افسوس: افسوس - آه - آوخ - اه - فریاد - دریغا - وای

حد زیبایی ندارند این خداوندان حسن　　ای دریغا گر بخوردندی غم غمخوار خویش

۶- در مورد تصدیق: آری - بلی - درست است.

۷- در مورد دعا: گفت: الله الله دوست را بر من رسان.

یادآوری: شبه جمله معمولاً، کلمات معمولی زبان است و مفهوم تحیت و درود و دعا و نفرین و دشنام و مانند آنها را میرسانند و گاهی نیز فعل امر است مانند: درود، سلام، آفرین، به سلامت، لعنت، مژده

یادآوری ۲: شبه جمله و صوت میتوانند متمم و جمله های پیرو داشته باشند مانند: آفرین برتو. دریغا، که عمر به بطالت گذشت. صوت را اقسامی است:

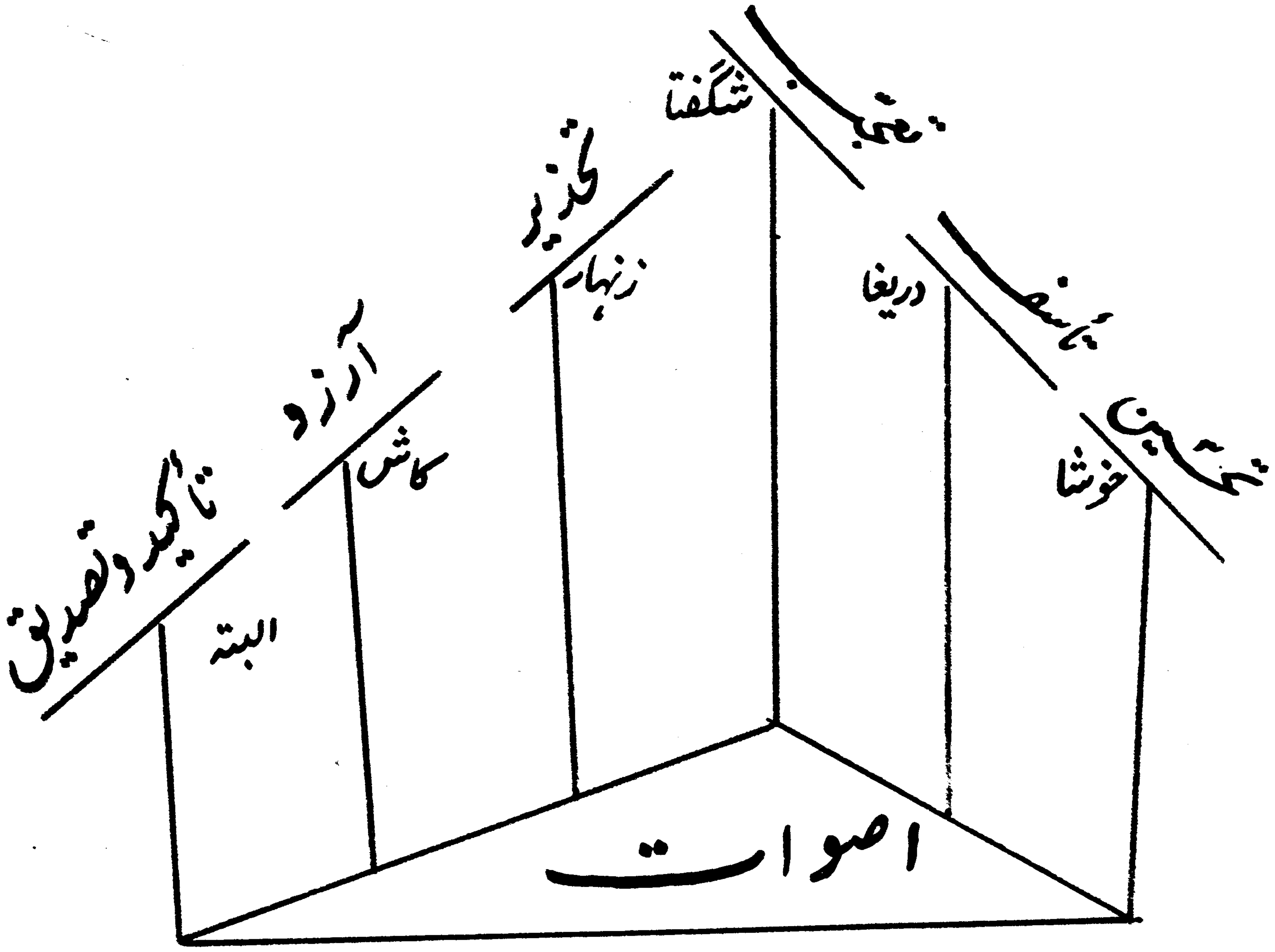

«حذف»

حذف یعنی کلمه یا جمله را به قرینه بیندازند و قرینه کلمه‌ای است که دلیل بر حذف باشد.
حذف در جمله به دو صورت انجام می پذیرد: قرینهٔ لفظی - قرینهٔ معنوی.

الف - حذف به قرینهٔ لفظی: یعنی کلمه ای در جمله که پیش یا پس از آن آمده است شنونده یا خواننده به آن پی می برد. مانند:

هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات (×) در این جمله (است) به قرینهٔ لفظی حذف شده است.

ب - حذف به قرینه ی معنوی: آن است که از سیاق و مفهوم جمله ها به کلمه یا عبارت

حذف شده پی می بریم مانند :

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده (X) و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده (X) یعنی (رسیده است) و (کشیده است) کلمات مزبور به قرینهٔ معنوی حذف شده اند .

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من (X) و این حرف معما نه تو خوانی و نه من (X) (۱)

(۱) افعال (دانم و خوانم) حذف شده است .

موارد حذف فعل :

۱- حذف فعل تام در جمله های پاسخی : که رفت ؟ محمد - یعنی محمد رفت .

۲- حذف فعل ربطی در جمله هایی که دارای صفت برتر است . مانند : یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا . (است = محذوف)

۳- حذف فعل ربطی :- مانند : بزرگی به عقل است نه به سال (است = محذوف)

۴- حذف فعل ربطی با مسند مانند : که شاد است ؟ احمد . یعنی احمد شاد است .

۵- حذف فعل ربطی با نهاد مانند : شما که هستید ؟ شریف - یعنی من شریف هستم .

۶- حذف فعل معین (ام - ای - است - ...)

سالهای گذشته گلیم بافی در دهات رواج داشته (X) و در شهرها با اهمیت خاصی همراه بوده است .

۷- حذف فعل معین (باشم - باشی - باشد - ...) شاید تاکنون نام رازی را شنیده (X) و از خدمات او در عالم پزشکی و طبابت باخبر شده باشد .

۸- حذف فعل معین (بودم - بودی - بود) سال گذشته یکی از دوستانم کتابی دربارهٔ انقلاب افغان نوشته (X) و در آن پیشنهاد کرده بود که مردم افغان باید به خودسازی ، خودیاری و خودکفایی دست بزنند تا ریشه استعمار استثمار را از افغانستان قطع کنند .

جمله های بی فعل :

بعضی جمله ها که برای دعا، سپاس، تعارف و تعجب به کار می روند معمولاً بدون فعل هستند.

صبح به خیر - خیلی ممنون - چه هوایی !

یاد آوری[1]: در جمله هایی که فعل را به قرینهٔ لفظی حذف میکنند باید فعل حذف شده با فعل ذکر شده یکی باشد .

موارد حذف ارکان و اجزای جمله :

۱- حذف نهاد در قرینهٔ موجود در خود جمله، مانند : (X) دیروز به خانهٔ سعید رفتم . ضمیر (م) در فعل رفتم ما را از آوردن کلمهٔ (من) بی نیاز ساخته است .

۲- حذف نهاد در جمله های همپایه به قرینهٔ لفظی مانند : انور به دبیرستان آمد و (X) برگشت. یعنی انور برگشت .

۳- حذف نهاد در جمله های پایه و پیرو به قرینهٔ یکدیگر، مانند : اگر تقی درس بخواند (X) از امتحان قبول می شود (یعنی تقی از امتحان . . .)

۴- حذف نهاد در جملهٔ امری (نهاد در جمله های امری غالباً محذوف است) ، مانند : لطفاً برای امتحان حاضر شوید (یعنی شما . . .)

۵- حذف مفعول در جواب جملهٔ پرسشی، مانند : که حسین را دید؟ من (X) دیدم یعنی من حسین را دیدم .

۶- حذف متمم فعل با حروف اضافه، مانند : که از دبیرستان رفت ؟ اسلم (XX) رفت یعنی اسلم از دبیرستان رفت .

۷- حذف قید، مانند : امروز چه درس دارید؟ ریاضی داریم . یعنی امروز ریاضی داریم .

۸- حذف همهٔ اجزاء جمله بجز یکی، مانند : که کتاب را برداشت ؟ فرید (XXX) .

۹- حذف همه اجزا جمله مانند: آیا امروز امتحان داشتید؟ آری (x x x)
۱۰- حذف حروف ندا، مانند: نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت (x) جان برادر که کار کرد

جان = منادی و ای محذوف.

۱۱- حذف حرف ربط، مانند: (x)، خواهی که سربلند شوی خاکسار باش یعنی اگر خواهی.

«وندها AFFIXES»

وندها:

اجزایی هستند که با پیوسته شدن به کلماتی دیگر معانی جدیدی به وجود می آورند و سه نوع هستند: ۱- پیشوندها ۲- میانوندها ۳- پسوندها

«پیشوند PREFIX»

ا: نفی در دری باستان مانند: امرداد (بی مرگ) در اصل امرتات
ان: نفی در فارسی باستان مانند: اَناب (بی آب)، = ناب، ایران، انوشه
دش، دژ: ضد و درشتی را می رساند مانند: دشمن (بدنهاد)، دژخیم (بدسرشت)
پاد: ضد و حفاظت را می رساند مانند: پادزهر، پادسخن (پاسخ)، پادشاه، پازند
خر، گاو، شاه: بزرگی را می رساند مانند: خرچنگ، گاوصندوق، شاهراه
هم: مشارکت را می رساند مانند: همسایه، همکار، همدوش.

اگر کلمه هم با یکی از حروف اضافه پیش از فعل در آید معنی پراگندگی میدهد: از هم پاشیدن
پیشاوندهای متصل به افعال: افعال را تغییر معنی میدهند مانند: در: دررفت (فرار کرد).
اندر: اندرآمد (داخل شد). فراز: فرازآمد (پیش آمد) باز: بازآمد (برگشت).

فرو : فروماند (عاجزشد)، وا : واداشت (مجبورکرد) ، بر : برنشست (سوارشد)،
فرا : فرارفت (برای تاکید)، می : می دید (استمرار)، همی : همی گفت (استمرار).
نَ : نپرسید (فعل نفی)، مَ : مرو (فعل نهی) ، بِ : بخندید (برای تاکید).

«میانوند IN FIX»

الف : بافعل صیغه دعائی میسازد مانند : باد، دهاد، کناد، بیناد، مباناد.
الف : بافعل مانند: کشاکش الف: میانوند زاید مانند: سبکسار، زیرکسار

«پسوند SUFFIX»

پسوندهای مفرد :

الف : نشانهٔ ندا مانند : خدایا، نشانهٔ تکثیر مانند : دریغا، نشانهٔ شک و تردید مانند: گوئیا
الف : بافعل برای پاسخ مانند: گفتا، نشانهٔ مصدری مانند : درازا، نشانهٔ دعا مانند : مبادا
ک : برای تصغیر مانند : شهرک، برای تحقیر مانند : مردک، برای تحبیب مانند : طفلک
ک : برای تشبیه مانند : پشمک، برای حالت مانند: یواشک، برای نسبت مانند : سنگک
ه : پسوند صفت مفعولی (ازافعال متعدی) : گرفته - پسوند صفت فاعلی (ازافعال لازم) : رفته
ه : پسوند لیاقت مانند: مردانه، زنانه ، پسوند نسبی مانند: یکروزه، یک ماهه
ه : پسوند مصدری مانند: خنده، اندیشه - پسوند اسم ابزار مانند: گیره، دیده (چشم)
ه : شباهت را می رساند مانند: لبه، گردنه، چشمه، دماغه، گوشه، پایه، دسته
ه : ازصفت اسم می سازد مانند: زرده، سفیده.
ه : دوره زمان را می رساند مانند: هزاره، سده - (قرنه) -
یِ : استمرار : درآخر ماضی مطلق درآید معنی استمرار دهد مانند: آمدندی (می آمدند)

یِ : تمنا و استمرار : در آخر افعال در آید مانند : کاش گفتندی (کاش می گفتند)

یِ : شرط و استمرار : در آخر افعال در آید مانند : اگر رفتمی ، دیدمی (اگر می رفتم ، می دیدم)

یِ : نسبت : غالباً در آخر اسم ذات در می آید مانند : مرد خراسانی ، زن روستائی ،

یِ : مصدری : در آخر اسم و ضمیر و صفت و عدد در می آید مانند : پدری ، خوبی ، مالی ، دوی

یِ : وحدت : در آخر اسم در می آید و معنی یکی میدهد مانند : نبات گرامی ده افغانی است.

یِ : نکره : در آخر اسم در می آید و معنی اسم نکره می دهد مانند : کتابی خریدم.

یِ : وحدت مفید نکره : شامل معنی وحدت و نکره است مانند : پیری را دیدم که . . .

یِ : لیاقت : در آخر بعضی مصادر دری ، فارسی و عربی در می آید و معنی شایستگی میدهد : خوردنی ، تماشائی .

یِ : ضمیر : در آخر افعال در می آید و معنی (تو) می دهد ، مانند پرسیدی (تو پرسیدی)

یِ : رابطه : در آخر اسم و صفت و ضمیر در آید و معنی رابط دهد مانند : تو دانائی (استی)

یِ : ضمیر مقید ربط : مانند : جهانا چه بد مهر و بد خو جهانی (استی تو)

یِ : میانجی (اضافه) : مانند دیدهٔ یِ احترام ، آبروی یِ کسی ، دانای یِ روزگار

یِ : فاعلی : در آخر اسم معنی در آید و معنی فاعلی دهد مانند : سواران جنگی (جنگنده)

یِ : مفعولی : در آخر اسم معنی در آید و معنی مفعولی دهد مانند : اسرار پنهانی (پنهان شده)

یِ : شباهت : در آخر بعضی اسامی در آید و معنی شباهت را می رساند : کمانی گشته قدمن ز سر وی .

یِ : نکره مفید معنی تعظیم و تحقیر مانند : شاهبازی به شکار مگسی می آید .

یِ : از حروف اصلی کلمه است مانند : طوطی ، ماهی ، گیتی ، قوطی .

پسوندهای مرکب

پسوندهای زمان : گاه : سحرگاه، ان : بهاران، دم : صبحدم، ستان : تابستان

پسوندهای مکان : گاه : دانشگاه، ان، ایران، کده : دهکده، ستان : گلستان، زار : پنبه‌زار

سار : کوهسار، دان : خاکدان، بار : جویبار، سیر : گرمسیر

سرا : کاروانسرا، سر : رودسر، لاخ : سنگلاخ، خن : گلخن

پسوندهای شباهت : سان : دیوسان، آسا : رعدآسا، فش : شیرفش، وش : پریوش

وار : دیوانه‌وار، سار : پلنگ سار، دیس : تندیس، فام وگون (رنگ) : سرخ فام، نیلگون

پیوندهای محافظت ودارندگی : دار : سرایدار - بان : باغبان - مند : هنرمند - اومند : تنومند

ور : دانشور - اور : رنجور - یار : هوشیار - بُد (بت) سپهبد

پسوندهای شماره های ترتیبی : ـُ م : چهارم - ـُ مین : چهارمین

پسوندهای صفت : چه : باغچه - ک : برگک

پسوندهای صفت ساز به درس های گذشتهٔ صفت مراجعه شود .

«تخفیف»

گاهی درزبان دری وفارسی کلمات مخفّف می شوند، مانند : رَه (راه)، کُه (کوه -

سپه (سپاه، کز (که از)، ستخوان (استخوان)، {کسی کو بود پاک ویزدان پرست / نیازد به کردار بد هیچ دست} (فردوسی)

«تبدیل حروف به یکدیگر»

بعضی حروف درزبان دری وزبان فارسی به یکدیگر تبدیل می شوند، مانند :

پ ، ف : پیروز، فیروز

ب ، و : باز ، واز

الف ، ه : ایچ ، هیچ

ز ، ج : ارز ، ارج

ج ، ژ : کج ، کژ

ر ، ل : اروند ، الوند

ز ، غ : فروز ، فروغ

م ، ن : بام ، بان

کنون ای خردمند ارج خرد بدین جایگه گفتن اندرخورد (فردوسی)

ارز = ارج (ز) تبدیل به (ج) شده است .

گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست (سعدی)

تمرین ؛ ———— فرد ذیل را کلمه به کلمه در ستون های تجزیه و ترکیب حسب موقعیت آن ثبت کنید !

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

تجزیه		ترکیب
هرگز :		
نمیرد :		
آنکه :		
دل :		
ش :		
زنده شد :		
به :		
عشق :		
ثبت :		
است :		
در :		
جریده :		
عالم :		
دوام :		
ما :		

تمرین : ــــــــ فرد ذیل را کلمه به کلمه در ستونها تجزیه و ترکیب حسب موقعیت آن ثبت کنید

روزی که ریخت طرح محبت نگار ما   افگند آتشی به دل بیقرار ما

تجزیه	ترکیب
روزی :	
که :	
ریخت :	
طرح :	
محبت :	
نگار :	
ما :	
افگند :	
آتش :	
ی :	
به :	
دل :	
بیقرار :	
ما :	

«پایان»

PROPERTY OF ACKU 5548

منابع و مآخذ :

نام کتب و مآخذ	مؤلف و مترجم
۱- قرآنکریم.	
۲- احادیث نبوی (ص).	
۳- کتب درسی نصاب تعلیمی.	پروگرام نصاب تعلیمی
۴- فرهنگ عمید.	عمید
۵- تاریخ ادبیات فارسی.	دکتر ناتل خانلری
۶- فرهنگ ادبیات فارسی.	دکتر زهرا خانلری (کیا)
۷- نقش زبان در سرنوشت انسانها.	مهدی فقیه ایمانی.
۸- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی.	سعید نفیسی.
۹- گنج سخن	دکتر ذبیح الله صفا.
۱۰- گنجینهٔ سخن	" " "
۱۱- فرهنگ معارف اسلامی	دکتر سید جعفر سجادی.
۱۲- آئین نگارش	دکتر محمد جواد شریعت.
۱۳- آئین نگارش پیشرفته	حسن انوری
۱۴- چگونه املا و انشا بنویسیم	منیژه سرکشیکی - ملک ابراهیم امیری،
۱۵- غلط ننویسیم	ابوالحسن نجفی.
۱۶- رهنمای ادبیات فارسی	عباسعلی مولوی.
۱۷- دستور زبان کامل	دکتر بهمن محتشمی.
۱۸- دستور زبان فارسی	دکتر محمد جواد شریعت.
۱۹- صرف و نحو عربی	مراد ریاحی.
۲۰- دستور زبان فارسی	دکتر خلیل خطیب رهبر.
۲۱- چهار مقالهٔ نظامی عروضی	دکتر محمد معین
۲۲- سخنان پیر هرات - خواجه عبدالله انصاری	به کوشش دکتر محمد جواد شریعت.
۲۳- اطلاعات عمومی	حسین ملکی

تصحیح نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
اهدائیه		ارمان	آرمان
الف	۱۳	مؤطف	مؤظف
″	۱۹	تایج	نتایج
ب	۱۰	مضمون دار	مضمونوار
″	۱۳	تنطیم	تنظیم
ج	۷	استقاده	استفاده
″	۱۲	دستنیاری	دستیاری
″	″	پیرنیص	پرفیض
″	۱۶	تابسانی	نابسامانی
د	۲۲	۸ ـ خط تیره (۰)	(—)
هـ	۹	توصیت	خصوصیت
و	۲	داود	داوود
″	۱۴، ۱۵، ۱۶...۱۹	التشاد	النشـ
۱	۲	آیات ۲-۴ ن	نَ
۲	۱	نتودیم	ننمودیم
″	۴	واو	او
″	۱۳	ملغوظ	ملفوظ
″	۱۵	حسن	حس،
۳	۱۲	النوع	نوع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۰	نگاشتی	نگاشتنی
۶	۷	زبای	زبان
″	۱۵	اتالیایی	ایتالیایی
۸	آخر	نمائید	نمائیم
۱۳	۱۱	انکشاف ذوخیرهٔ	انکشاف ذخیرهٔ
۱۴	۱۱	عبارت انداز	عبارت از
۱۸	۱۳	قابل توضیح ومباحثه	قابل توضیح بوده ومورد مباحثه
″	۱۷	درک کنند	درک کند
۱۹	۴	توسل ما دربن امر	توسل مارا درین امر
″	۱۴	نشر نمودن	نشر نمودن
۲۱	۱۰	توجتات	توجهات
۲۲	۸	اینگونه نثررا دنبالهٔ	اینگونه نثررا میتوان دنبالهٔ
″	۱۵	زمانها	زمانها
۲۴	۱۲	نحوری	نخوری
″	۱۶	هجانی	هجائی
″	۱۸	بعصی	بعضی
۲۵	۵	زیرند	ذیل اند
″	″	عبارتند از	عبارت است از
″	۱۲	کشته	گشته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷	۲	زم	ذم
〃	〃	نیر	نیز
〃	۱۱	اختیاری است،	اختیاری است.
〃	۱۲	بروزن مخصوص دلاحول بهاشد	وزن مخصوص رباعی دلاحول، بهاشد
۲۸	۱۷	گبج	گنج
〃	۱۸	کنجینه	گنجینه
۳۰	۱۰	فرون	فزون
〃	۱۳	حصم	خصم
〃	۱۹	گمان	کمان
۳۲	۹	حانب	جانب
〃	۱۶	آوازمه	آذرمه
۳۳	۸	سوفتش	سوزش
۳۵	۱۵	نمک دهان	تنگ دهان
۳۶	۵	بتازنارت	بتاز و تارت
۳۷	۸	غیرت پسند شد،	غیرت سپند شد
〃	۱۹	اخکر	اخگر
۳۸	۲	خلق	حلق
〃	۷	نیر	نیز
〃	۱۲	عالمیان	عالمین
۳۹	۵	الفاظ	الفاظ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۹	۹	مشهور	منثور
〃	۱۲	اخوال	احوال
〃	〃	وزارتت	وزارت
۴۰	۱۶	ترانه‌ها ست و	ترانه‌ها و
۴۲	۶	ار ۱۳۱۴	از ۱۳۱۴
۴۳	۲	پرشکی	پزشکی
〃	۱۱	وفات عطار در سنین	وفات عطار را در سنین
۴۴	۱۲	حانب	جانب
۴۵	۱	غزالی را در اخلاق	غزالی در اخلاق
۴۶	۱۱-۱۲	شعر - او ادبای	شعرا و ادبای
〃	۱۴	دزدگاه	زادگاه
۴۷	۱۰	بیش و صدهزار	بیش از صدهزار
〃	۱۸	حوال	احوال
۵۱	۲	وزارت	ذرات
۵۳	۱۲	- گویا دش بخیر باد -	- گه یادش بخیر باد -
〃	۱۳	گفتا: ..... زیاد	گفتا: ..... بیرزیاد»
۵۵	۷	ملیتوان، ملیتوان	ملیتوان
〃	۲۰	مستقیم	مستقیم
۵۶	۲۰	شکرگزاری	شکرگذاری
۵۸	۹	گوتبوز دو نوازد	گوسبوز و و نوازد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹	۹ چارت	ج	ح
۶۲	۱، ۲	(ـَن ـه)، (ـُ ن)	(ـَ نْ)، (ـُ نْ)،
〃	۱۵-۱۶	می... آورند	می آورند
〃	۱۷	نمی پذسرند	نمی پذیرند
۶۳	۹	بصورت (ـه)،	بصورت (ـُ)،
۶۴	۱۹	آحرکلمه	آخرکلمه
۶۹	۱۷	تبدل	تبدیل
۷۰	۱۶	عالبٌ	غالبٌ
۷۴	۱۷	باید	یابد
۷۶	۴	نمانگر	نمایانگر
۷۷	۷	است	آنست
〃	۱۴	معمولی	معلولی
۷۸	۹	رزایل	رذایل
۷۹	۷	انگیترین	انگیزترین
〃	۱۶	گسترده	گسترده
۸۰	۱۳	اودبرساند	اورا برساند
〃	۱۴	دوراز هم	دوراز فهم
۸۱	۷	بخود میگرد	بخود میگیرد
〃	۱۷	کاغدی	کاغذی
〃	۱۸	منوسیسد	مینویسید
۸۲	۱	تسیلیت	تسلیت
〃	۱۳	بگاربرد	بکاربرد
〃	۱۴	باافترادزیردست	باافرادزیردست
۸۳	۱۱	جاشیه	حاشیه
〃	۱۹	تاریخ ماهر	تاریخ ناهر
۸۴	۱	دلو ۱۳۷	دلو ۱۳۷۲
〃	۲	مکاتب اداری	مکاتبات اداری
۸۶	۲	بحش	بخش
۸۷	۳	باحتر	باختر
۸۸	۱۹	روزافسرون	روزافزون
۹۲	۶	تقدیم میدوایم	تقدیم میدارم
۹۳	۴	موفقبت	موفقیت
〃	۸	چنین میزیسید	چنین مینویسید
〃	۱۶	توفتق	توفیق
۹۴	۸	شمایسته	شایسته
۹۵	۲	تسلنت	تسلیت
۹۶	۲	پاسخ آنر	پاسخ آنرا
〃	۱۲	(چاپی) ملیتوان	(چاپی) میتوان
〃	۱۹	برهیز	پرهیز
۹۹	۴	ضرفجویی	صرفه جویی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۷	ازمتن تلگرام	ازمتن تلگرام چیزی نمیداند
۱۰۴	۳	غیمت	غنیمت
۱۰۸	۴	(صفت معولی	(صفت مفعولی
۱۰۹	۱۰	مستقل	مستقبل
«	۱۱	آموزکار	آموزگار
«	۱۶	این تولی	این تویی
۱۱۲	۴	اداره میکنند	اراده میکنند
۱۱۳	۱۲	مسازند	میسازند
«	۱۶	معدّی	متعدی
۱۱۸	۵	الترازمی	التزامی
۱۲۰	۳	ماصی	ماضی
«	۶	دز	در
«	۱۸	اسیرکزیاد	اسیری کزیاد
۱۲۴	۱	اسبس	اسبش
«	۷	فعل جملهٔ (۲)... می	فعل جملهٔ (۲)... می‌کند
۱۲۵	۱۸	مثت	مثبت
۱۲۷	۱۰	رد	رو
۱۳۰	۱	مبهات	مبهمات
۱۳۱	۹	آن آنرا حس کرد	آنرا حس کرد
«	۱۷	نداستنه	نداشته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۷	جوبی	چوبی
«	۱۷	راآخرآن	راازآخرآن
۱۳۳	۱۷	زحبای	زجای
۱۳۶	۱۹	میانوبد	میانوند
۱۳۷	۵	مفضلی	مفصلی
۱۳۸	۹	واقع میشو	واقع میشود
«	۱۵	ازماست برماست	ازماست که برماست
۱۳۹	۵	پاره نیست	پاره پاره نیست
۱۴۰	۳	بعضی لذ	بعضی را
۱۴۱	۱۵	مضاف	مضاف
«	۱۹ ۱	باغ پرویزا	باغ پرویز است
۱۴۳	۱۳	آب حیاب	آب حیات
۱۴۶	۶	حانشین	جانشین
۱۴۷	۹	معمول	مفعول
«	۲۰	صمیر	ضمیر
۱۴۹	۱۱	عالب	غالب
«	۱۶	قریق را	فریق را
۱۵۰	۷	شحص	شخص
۱۵۲	۱۶	زیامی که	زبامی که
۱۵۳	۵	جرخویشتن	جزخویشتن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۶	۷	زورگار	روزگار
«	۱۸	اپن سخن	این سخن
۱۶۰	۴	ن مضارع	بن مضارع
«	۱۳	چیرهای	چیزهای
۱۶۲	۱۷	۵- درحکم است	درحکم اسم است
۱۶۳	۸	متمم وعل	متمم فعل
۱۷۰	۱۳	ازهررسی	ازبررسی
۱۷۳	۱۹	حرف ازکسره	حرف بدل ازکسره
۱۷۵	۳	تیر	نیز
«	۵	لوحش الله	حاشاک الله
«	۱۳	درمورد رددوافسوس	درمورد درد وافسوس
۱۷۷	۱۷	باخبرشده باشد	باخبرشده باشید
۱۸۰	۵	ذهار	دهاد
«	«	مبناد	ممناد
«	۱۲	تسبیا	تشبیه
۱۸۱	۷	مفید نکره	مقید نکره
«	۱۸	نکره مفید معنی	نکره مقید معنی
۱۸۲	۳	دانشکاه	دانشگاه
«	۸	پیوندهای محافظت	پسوندهای محافظت

طبع اول :

تعداد چاپ : ۸۰۰ جلد